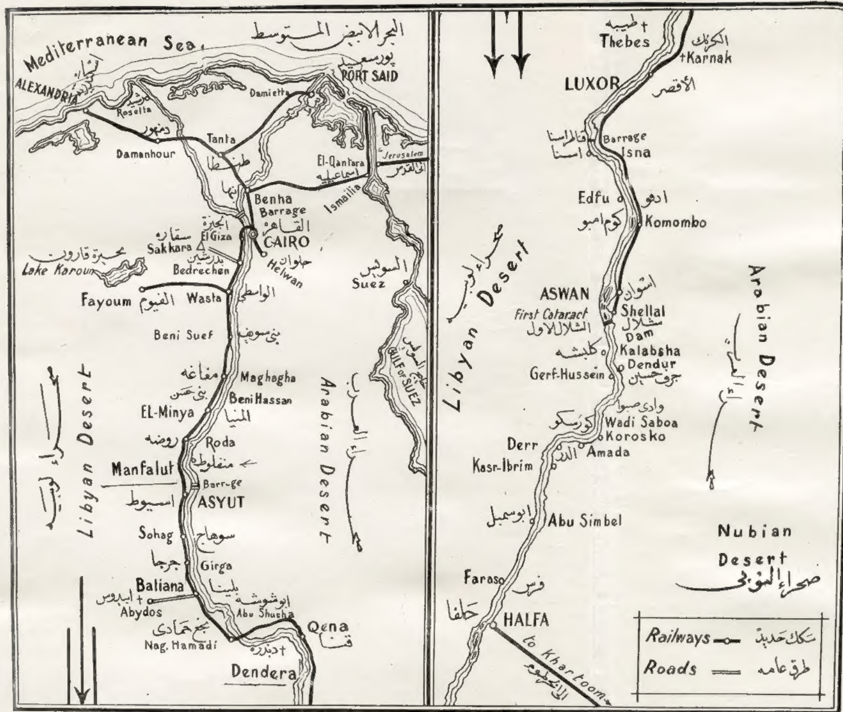


کتاب حکیم رهبر

HAKIM RAHBAR BOOK



Copied From "Egypt The Nile & Palestine" Season 1930-1931



This is a Persian short map

خريطة مختصرة لبلاد ايران

کتاب حکیم رهبر

رهبر زبان ایرانی ونطق زبان ایرانی ومعنی بانکلیسی وعربی ونطق زبان عربی

تألیف

الدکتور میرزا فضل الله رهبر ، نیریزی شیرازی ، که طبیب دندان

نجل م . محمد حسن نقاش

Hakim Rahbar BOOK

A guide of Iranian Language and Iranian pronunciation and English and Arabic meanings and Arabic pronunciation

By

Dr. Mirza Fazlullah Rahbar, Nirizi Shirazi, Dentist, Cairo, Egypt

son of M. M. H. (Naqash) painter

First Edition

کتاب حکیم رهبر

مرشد اللغة الايرانية ونطقها ومعناها بالانجليزى والعربى ونطق اللسان العربى

تأليف

الدكتور ميرزا فضل الله رهبر ، نيريزى شيرازى ، طبيب الأسنان

نجل م محمد حسن النقاش

المطبعة العصرية بمصر

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

جوامع حمد وثناء وبدایع شکر وسپاس خداوند یرا لایق وسزاست . که گمگشته گان بادیهٔ حیرانی را ببحر عنایت بیگران وارد نمود . ولب تشنه گان بیابان هلاکت را بسر چشمهٔ علم تمدن وترقی راه فرمود . واز ین رو بی نوایا نرا نوائی داد . وکود کانرا رسم سروری آموخت . ونفوس زکیهٔ رابرا نگیخت . که سبب اکتشافات عظیمة شوند . تا که نوع انسان در مهد راحت وآسایش مستریح گردد . وچون بحر رحمت مالا نهایه اش متموج شدو در حق ضعیفان و بی کسان ترحم فرمود . نفسی را بر گزید که داد خواه مظلومان شود . وکیفر از ظالمان بستاند . ودست تطاول را قطع نماید . وظلم وتعد یرا بر طرف کند . وگر گان ظاهر میش را خانه نشین نماید . ویتیمان را پدر مهربان گردد . وبیوه زنان را برادر غمخوار شود . وبیمارانرا درمان وشفائی کند . و پیران را ملجاء ومجیر شود . وبی کسان را یار دلپزیر گردد . وان شاهنشاه قدر قدرت قوی شوکت اعلیحضرت امپراطور رضا شاه پهلویست که دست توانائیش قطع دابر خائنین نمود . وسطوت بازوی قدرتش ظالمین را منکود ومخمود فرمود وارکان استبداد را زیرو زبر کرد . واز توجهات ذات اقدسش چهرهٔ راحت وامان ظاهر وباهر وآشکار شد . وملت کشور کیا نرا در مهد آسایش بیگران مستریح نمود . واز عدل ودادش اهل ایران را باوج عزّت رسانید. خداوند این ذات اقدس همایون را همواره استوار بدارد ؟

(للمؤلف)

یارب نگاه دارش از این آفت جهان ☼ تا بر کنند ریشهٔ ظلم از جهان جان
جانرا فدای همت شاهنشهش کنیم ☼ چونکه روان شدند بایران وهم زجان

سبب تألیف کتاب

چون این فانی مدتی در هر جائی سیر وسیاحت نموده . وبقدر امکان ملاحظه در ابناء همو طنان عزیز کرده . در هر کشوری که هستند ابداً در تعلیم وتعمیم زبان خود اعتنائی ندا رند . ومعارف ایران هم همو طنان مهجور از وطن دور را در گوشهٔ نسیاً منسیاً گذا شته . وز بان عذب البیان ایرانی را مجهول بل متروك نموده اند . مگر بر خی که در وجود شان غیرت وحمیت وطن پر ستی مکوّنست جهد بلیغ مبذول نموده اند . تا که اولاد واحفاد شان از ز بان وطنی خود محروم نما نند . لهذا این فانی چون ملاحظه نمود که طالبان ز بان ایرانی بسیا رند . ومقبلان بی شمار . ودر هر گوشه وکناری جویا وپو یا نند . خصوصاً نفوسی که بسیاحت کشورایران مایلند . خاصة امریکا نیان واو رپاو یان که برای زیارت آثار قدیمهٔ ایران خیلی مشتاقند . اخلاصاً . بتعمیم وتعلیم این زبان عذب البیان شطری از این را تألیف نموده . وبنوعی مرتب ساخته . که هر شرقی وغربی که دار ای معرفت حروف افرنگی است میتو اند که نطق ز بان ایرانی را بد اند . و بسهولت لفظ را ادا کنند . و بآسانی هر چیز یرا اسماً ومعناً مع ترجمه اش ملتفت شود . که لازم بمعلم ومترجم نبا شد . واین از روی مصدر حروف تهجی حالیه که در ایران معمولست . از الف تا یا مع ترجمه اش مرتب نمودم . تا که هر کس بنوع سهولت اساساً مفهومش گردد . واین ترجمه مطابقاً با انگلیسی وعربی ونطق عربی مندرجست . و بطوری آسان وسلیس مرتب نموده . که هر عارف وعامی بزودی بتو اند درك نماید . واین مکون از صد وچهل وچهار فصل است مع عکس پادشاهان شرق وقدری غرب ورؤساء وامرای هند

مندرجست . مع چهار شعر یکه در خور حال وشأنشان است گفته شد وچون موصوف بحکمت وطبابت دندانم . لهذا شطری از قانون حفظ الصحهٔ دندان وقسمی هم از قانون حفظ الصحهٔ عامه را برشتهٔ تحریر آوردم . تاکه عامهٔ خلق الله مستفید گردند . و بصیانت اعضای خود قیام نمایند . و بالله ولی توفیق ؟

الاعتـــذار

بخدمت سخن فهمان خرد پرور . وعذر پزیران هنر گستر عرض وخواهش میشود . که اگر غلط ویا سهوی دراین کتاب بنظر عالی رسیده . براه عیب پوشی از قلم تعطف اصلاح فرمائید . چنانچه فرموده اند .

الانسان مرکب من سهو والنسیان ؟

(بپوش گر بخطائی رسی وطعنه مزن ☆ که هیچ نفس بشر خالی از خطأ نبود)



ملاحظات واجب

چون که در حروف انگلیسی سه واو معروف مفرد موجود است . لهذا برای سهولت یکی را اختیار کردم . وان دبل یو (.W) هست و یو (.U) را برای ضمه مقرر داشتم . واز برای (.ی) (.I) و (.Y) هر دورا معمول داشتم . تا که در موقع لزوم بکار آید . چنانچه ملاحظه خواهید فرمود . و(. شین) و (. غین) و (. ق) و (. چه) را چنانچه در الفاظ انگلیسی معمولست نیز در حروف ایرانی که بخط افرنگی (لاتینی) درج شده مرتب نمودم . تا که بعون الله وعنایته برای سهولت استفهام مفید خاص وعام گردد . وسطور این کتاب را باید عمودی خواند . تا که در جملهای سه لغت مطابقتش در اکثر مکالمه وسئول وجواب مفهوم ومعلوم گردد ؟

اکر اضافه کنید ها و یا (ان) را در آخر هر اسمی جمع مفهوم گرد چنانچه در فصل اسم جنس خواهید یافت

در لغت ایرانی اشاراتی برای مذکر ومؤنث نیست

واین علامت که (‸) بالای هر حرفی دیده شود بجای مد (ـــ) خواهد بود

Hakim Rahbar.
Iranian language guide,

My countless thanks to God for sending to the Iranian nation one who saved Iran from the chains of tyranny, that prevailed throughout the country, helped those poor and wretched people, cured the patients, taught the children of this country lessons of greatness and nobility and put an end to the continued troubles which were created by those wicked persons who had nothing to do but go around doing mischief. That great and noble man is H. I. M. Reza Shah Pahlawy who tore away the power of wickedness that found a fertile land among some of the beloved Iranians. That great man has, in fact, put a strong foundation in the glorious history of new Iran that it has, at least, become one of the great nations.

I have made many journeys throughout Iran, during which I have observed that many Iranians did not care for their mother language and did not try to use it, therefore I thought, for the benefit and prosperity of my country, Iran, to compose for the foreigners who wish to visit Persia, a book in the Iranian and Arabic languages to be used by the Iranians and Arabians.

This book, besides being easily portable, is alphabetically so well arranged that both the educated and uneducated persons can easily obtain a great advantage after reading it.

Anybody who has this book with him while travelling in Iran, and Arabic speaking regions does not need an interpreter to accompany him.

Because I am a dentist, I have brought in this book some general and useful rules, specially for the Hygiene of teeth and also for the other parts of the human body.

This is for the simple reason that I want to make the book as useful as possible.

There is no gainsaying that every true persian who wants to do a great service both to his country and his language, will obtain at least one copy of my book.

It is also useful and advantageous for the foreigners who wish to visit Iran and Arabia, and enjoy its beautiful and enchanting sceneries.

Please note

That the letter (W) Stands for the letter ... ... (و .),

and (U), for the vowel point ... ... (ضمه),

and (Y.) (I), for the letter ... ... (ى .),

and (Sh), for the letter ... ... (ش .),

and (Gh), for the letter ... ... (غ),

and (Kh), for the letter ... ... (خ),

and (Q), for the letter ... ... (ق),

and (چه), is pronounced in English ... ... (ch),

The sentences in this book should be read vertically.

There does not exist in the Iranian language any special sign for masculine or feminine.

Add (ha) or (AN), to the end of every noun to make it plural as found in the Chapter on gender.

This accent (ʌ), when written on a vowel, denotes prolongation.

بسم الله الرحمن الرحيم

ان جوامع الحمد والثناء وبدايع الشكر والتمجيد يليق و ينبغى للرب الوحيد الذى دل التائهين فى بوادى الحيرة الى بحر العناية المحيطة . وهدى عطاشى صحارى الهلاك الى معين العلم والترقى والمدنية ومنح البائسين من كنوز الغنا وعلم الاطفال رسوم العظمة والكبرياء و بعث النفوس الزكية ليكونوا سبباً لاكتشافات عظيمة ليستريح النوع الانسانى فى مهاد الطمأنينه والراحة . ولما تموج بحر رحمته الابدية اللامتناهية وترأف على الضعفاء والبؤساء و بعث نفساً زكية لاغاثة المظلومين ومجازاة الظالمين ليقطع ايدى التطاول و يمحو الظلم والتعدى و يقطع دابر الذئاب الذين يظهرون فى زى الاغنام و يكون اباً للايتام واخاً ومحباً للايامى وطبيباً للسقماء والمرضاء وملجأ ومجيراً للعجزة وانيساً للغرباء والمنقطعين . وقد قام بهذه الاعمال كلها اعليحضرت الامبراطور رضا شاه بهلوى الذى قطعت ايدى عدله دابر الخائنين واخمدت واسكتت سطوة عضد عدله كيد الظالمين وجعل اركان الاستبداد عاليها سافلها وظهر من توجهات الاقدسه جمال الراحة والامنية واستراح فى مهد الطمأنينه اقليم الكيانية واوصل بعدالته اهل ايران الى اوج العزة . فاسئل الله ان يحفظه على الدوام . هذه الذات الهمايونية من آفات الازمنة والايام ؟

(للمؤلف)

﴿ رب احفظ هـــذه الذات الكريمة من نوائب الايام

حتى يقلع جذور الظلم عن عوالم القلوب والارواح ﴾

سبب تأليف الكتاب

لما كت قد قضيت مدة من ايامى فى السير والسياحة فشاهدت على قدر الامكان حالات ابناء مواطنه الاعزاز فوجدهم فى اى اقليم كانوا لا يعتنوا ابداً بتعليم لغتهم الاصلية وتعميمها بين اولادهم . وترك المعارف الايرانية المهاجرين عن الاوطان فى زاوية النسيان وترك لغتهم العذبة الايرانية واهملوها الا الذين مكنونته فى طينتهم غيرة الاوطان وحميتها اولئك يبذلون الجهد البليغ حتى لا يحرم اولاد واحفادهم من لغة اوطانهم . فعند ما رأى هـــذا الفانى ، ان طلاب اللغة الايرانية كثيرين والمقبلين اليهـا جموع كثيرة . وهم يسئلون ويبحثون عنها فى كل ناحية سيما الذين يرغبون السياحة فى الاقاليم الايرانية وبالاخص الامريكيين والاوربيين . فشمرت عن ساعد الجد حباً لتعميم هذه اللغة العذبة . والفت مقداراً منها ورتبت بحيث يستطيع كل شرقى وغربى يكون له المام بالحروف اللاتينية (افرنجية) ان يتعلم الالفاظ الايرانية ، و يتكلم بهـا فى غاية السهولة فيعرف اسم كل شيء ومعناه مع ترجمتها ولا يحتاج الى مترجم وفى الحقيقة من يحوز هـــذا الكتاب يستطيع السير والسياحة فى جميع المدن الايرانية وقرائها وبلاد عرب وقرائها بدون ان يرافقه اى مترجم ورتبت هذه المجموعة الوجيزة على منهج الحروف الهجائية المتداولة والمعمول بها فى المملكة الايرانية . من الالف الى الياء مع ترجمتها حتى يفهم كل واحد بغاية السهولة اساسها ومطابقتها مع اللغة الانجليزية والعربية ونطقها بترتيب سلس يدركها كل متعلم عارف وعامى وهى مرتبة على مائة واربعة واربعين فصل وحيث انى مهنتى طب الاسنان لذا اوردت فيها ايضاً نبذة من قواعد حفظ صحة الاسنان وجئت ايضاً بقسم من قانون حفظ الصحة العمومية وادرجتها حتى يستفيد العموم و يقوموا على صيانة أعضائهم والمحافظة عليها .

الاعتـــذار

اعرض والتمس من اولى العلم والفضـل والنهى ان يغضـوا الطرف عن كل سهو وخطاء فى هذه النبذة الوجيزة ويصلحوها بقلم الستر والصفح والانعطاف كما قيل : الانسان مركب من السهو والنسيان .

اذا اطلعت على خطاء لا تطعن واستر ❋ لأن اى نفس من البشر لا تخلو من الخطاء

ارشـادات

يلاحظ بأنى قررت (.W) فى اللغة الانجليزية لتدل على نطق حرف الواو واخترت (.U) لتدل على الضمة كما وان الحرفين (.I) و (.Y) يدل على نطق الحرف (ى.) حسب ما هو مبين فى سياق العبارات . اما (الشين .sh) و (الغين gh) و (الخا .kh) و (القاف .q) و (چه .ch) ترمز الالفاظ الانجليزية هكذا أوردت فى الحروف الايرانيـة المندرجة بالخط اللاتينى (افرنجية) حتى يكون بعون الله وعنايته سهلاً لتفهيم الخاص والعام ؟

ونهج هذا الـكتاب يجب قراءتها عمودية وكل كلمة او جمل تجد معانيها مندرجة امامها

ولا يوجد فى اللغة الايرانية اشارات للمذكر والمؤنث

لو تضاف (ها) او (ان) فى آخر اى اسم ليصبح جمعاً كما تجدها فى فصل اسم الجنس

وهذه العلامة (^) ان تراه فوق اى كلمـــة تنطق المد (~)

الف وب فارسی

Persian (Iranian) Alphabet.

se. S. ث.	te. T. ت.	pe. B. پ.	be. B. ب.	alef A. ا.
dal. D. د.	kha Kh. خ.	ha. H. ح.	Che. Ch. (چه) چ.	jim. j. ج.
sin. S. س.	je. Je. ژ.	ze. Z. ز.	re. R. ر.	zal. Z. ذ.
za. Z. ظ.	ta. T. ط.	dad. Z. ض.	Sad. S. ص.	shin. Sh. ش.
kaf. K. ك.	qaf. Q. ق.	fe. F. ف.	ghian. Gh. غ.	ʿâin A. ع.
he. H. ه.	non. N. ن.	mim. M. م.	lam. L. ل.	gaf. G. گ.
	ye. Y ی.		waw. W. و.	

The abjed or Alphabetical notation.

كلمن . kaleman.	حطی . hutti.	هوز . hawaz.	ابجد . Abjad.
ضظغ . zazegh.	ثخذ . sakhez.	قرشت . qareshat.	سعفص . saifas.

This is numeral sign.

ك ل م ن 50 40 30 20	ح ط ی 10 9 8	ه و ز 7 6 5	ا ب ج د 4 3 2 1

ت 400	ش 300	ر 200	ق 100	ص 90	ف 80	ع 70	س 60

غ 1000	ظ 900	ض 800	ذ 700	خ 600	ث 500



أعلیحضرت همایون رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران

بیا بهمت شاهنشـــه رضا بنـگر ※ بعاطفی که نموده باهـل خویش نگر
نگر بزحمت بی منتهـای روز وشبش ※ فدا نموده حیاتش بملك خویش نگر
نگر بطاقت طاقش که طاق وتااست چنین ※ بذو شرافت جهـدش علی الدوام نگر
نگرتو رهبر، ازاین عاطفت بعز وعلا ※ که دست غیب معینش شود مدام نگر

H. E. M. REZA SHAH PAHLAWI EMPEROR OF IRAN

Come and see the energy of Shahanshah Reza.
And consider the sympathy which He has had towards His notion.
Reflect upon His hardships by day and by night.
See that he sacrificed His own self for the favour of His country.
See His capability and individuality that has no match.
And always consider His honourable efforts.
And you, Rahbar, consider this sympathy with dignity and exaltation.
So that teh Heavenly Hand may be His aid for ever.

Infinitive mood. = A Alef ألف

Arabic. pronunciation	Arabic	English	Iranian pronuncitaion	Iranian
maji.â.	مجیء	to come.	âmadan.	آمدن
ehdar.	إحضار	„ bring.	âwardan.	آوردن
rami.	رمی	„ throw.	andakhtan.	انداختن
shurb.	شرب	„ drink.	âshamidan.	آشامیدن
ejraa.	اجراء	„ drive.	angikhtan.	انگیختن
taalum.	تعلم	„ learn.	âmwkhtan.	آموختن
jama.	جمع	„ collect.	andwkhtan.	اندوختن
khalt.	خلط	„ mix.	âmikhtan.	آمیختن
rafa.	رفع	„ elevate.	afrakhtan.	افراختن
asr.	عصر	„ squeez.	afshurdan.	افشردن
esheâl.	إشعال	„ inflame.	afrwkhtan.	افروختن
wqwf.	وقوف	„ stand.	aistâdan.	ایستادن
suqwt.	سقوط	„ fall	aftâdan.	افتادن
gham.	غم	„ grieve.	andwh khwrdan.	اندوه خوردن
taksir.	تکثیر. اکثار	„ multiply.	afzwdan.	افزودن
hukm.	حکم	„ judge.	amrdâdan.	امرددادن
tabrik.	تبریك	„ bless.	âfarin kardan.	آفرین کردن
rafd.	رفض	„ renounce.	ankâr kardan.	انکار کردن
rash.	رش	„ sprinkle.	afshânidan.	افشانیدن
rami.	رمی	„ throw.	afkandan.	افکندن
khazan.	خزن	to store	anbâshtan.	انباشتن
tajhiz.	تجهیز	„ furnish.	ârâstan.	آرستن
asterâhat.	استراحة	„ rest.	ârâmidan.	آرامیدن
rafa.	رفع	„ raise.	afrâshtan.	افراشتن

Arabic. pro.	Arabic	English	Iranian pro.	Iranian
tajrib.	تجريب	to experiment.	âzmwdan.	آزمودن
ebteedâa.	ابتداء	„ begin.	âghâz kardan.	آغاز کردن
tahdir.	تحضير	„ prepare.	âmâdah kardan.	آماده کردن
talwis.	تلويث	„ pollute.	âgheshtan.	آغشتن
waram.	ورم	“ swell.	âmâsidan.	آماسيدن
khazn.	خزن	„ store.	andwdan.	اندودن
tafkir.	تفكير	„ consider.	andishidan.	انديشيدن
taaliq.	تعليق	„ hang.	âwikhtan.	آويختن
aml bebota.	عمل ببطء	„ do slowly.	âhesta kardan.	آهسته کردن
ghenâa,nedâ	غناء (ندا)	„ sing. call.	âwâz kardan.	آواز کردن
esteheza.	هزل ، استهزاء	„ sneer. mock.	astehzâ kardan.	استهزا کردن
Fasl	فصل	Chapter	Fasl be=B.	فصل ب
eiteqâd.	اعتقاد	to believe	bâwar kardan.	باورکردن
khesâra.	خسارة	„ lose.	bâkhtan.	باختن
laab.	لعب	„ play.	bâzidan.	بازيدن
baqa.	بقاء	„ exist.	bâshidan.	باشيدن
nasej.	نسج	„ weave.	bâftan.	بافتن
eitaâ.	إعطاء	„ give.	bakhshidan.	بخشيدن
qalaa.	قلع	„ pluck.	barâwardan.	براوردن
qafez.	قفز	„ leap.	barjestan.	برجستن
eltaqât.	التقاط	„ pickup.	barchidan.	برچيدن
qeyâm.	قيام	„ rise.	barkhâstan.	برخاستن
tamatua.	تمتع	„ enjoy.	barkhwrdan.	برخوردن
haml.	حمل	„ carry.	burdan.	بردن
qata.	قطع	„ cut.	buridan.	بريدن
haml.	حمل	„ support.	bardâshtan.	برداشتن
qali.	قلى	„ fry.	bereshtan.	برشتن

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
estisâl.	استئصال	to uproot.	barkandan.	بر کندن
rujuaᶜ.	رجوع	„ return.	bargardidan.	بر گردیدن
ekhteyâr.	اختیار	„ choose.	barguzidan.	بر گزیدن
qalb.	قلب (عکس)	„ invert.	bargardundan.	بر گردندن
rujua.	رجوع	„ return.	bargashtan.	بر گشتن
taqbil.	تقبیل	„ kiss.	bwsidan.	بوسیدن
shamm.	شم	„ smell.	bwaidan.	بوئیدن
rabt.	ربط	„ bind.	bastan.	بستن
wojwd.	وجود	„ be, to exist.	bwdan.	بودن
Fasl.	فصل	Cnapter.	Fasl. pe=p.	فصل پ
rush.	رش	to sprinkle.	pâshidan.	پاشیدن
raqs.	رقص	„ dance.	pâkwftan. raqs.	پا کوفتن،رقص
tabkh.	طبخ	„ cook.	pukhtan.	پختن
qabwl.	قبول	„ accept.	paziruftan.	پزیرفتن
swaâl.	سؤال	„ ask.	pursidan.	پرسیدن
enaash.	انعاش	„ nourish.	parwardan.	پروردن
emtinâa.	امتناع	„ abstain.	parhizidan.	پرهیزیدن
tayarân.	طیران	„ fly.	paridan.	پریدن
edâaf.	اضعاف	„ faint.	pejmurdan.	پژمردن
qabwl.	قبول	„ approve.	pasandidan.	پسندیدن
tanzif.	تنظیف	„ clean.	pâkidan.	پاکیدن
eijâd.	ایجاد	„ find.	paidâ kardan.	پیدا کردن
keil.	کیل	„ measure.	paymânh kardan.	پیمانه کردن
baasarah.	بعثرة	„ scatter.	pakhsh kardan.	پخش کردن
tanzif.	تنظیف	„ clean, purify.	pâkizah kardan.	پا کیزه کردن
fâsed, ramim	فاسد، رمیم	„ be rotten.	pwsidan.	پوسیدن

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
taahud.	تعهد	to agree	paymân kardan.	پیمان کردن
tabkh.	طبخ	„ cook.	pazidan.	پزیدن
yaqin.	یقین	" believe.	pendâshtan.	پنداشتن
lebs.	لبس	" dress.	pwshidan.	پوشیدن
bahs.	بحث	„ search.	pwaidan.	پوئیدن
laff.	لف	„ twist.	pichidan.	پیچیدن
qeyâs.	قیاس	„ measure.	paimwdan.	پیمودن
wasl.	وصل	„ join.	paiwastan.	پیوستن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl te = T	فصل ت
khawf.	خوف	to fear.	tarsidan.	ترسیدن
halâqah.	حلاقة	„ shave.	tarâshidan	تراشیدن
ekhfâa. .	إخفاء	„ hide.	tapidan	تپیدن
eserâa.	إسراع	„ hasten.	tâkhtan.	تاختن
qudrah.	قدره	„ be able.	tawânestan.	توانستن
radd.	رض	„ bruise.	tarakidan.	ترکیدن
ghazl.	غزل	,, spin.	tâbidan.	تابیدن
taskhin.	تسخین	,, heat.	tâftan.	تافتن
zâdw.	زادو	,, provide.	twshakardan.	توشه کردن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl se = S	فصل ث
esbât.	إثبات	to prove.	sâbet kardan.	ثابت کردن
madh.	مدح	,, praise.	sanâ kardan.	ثناء کردن
seqal.	ثقل	,, be heavy.	saqil kardan.	ثقیل کردن
ehsân.	إحسان	,, be virtuous	sawâb kardan.	ثواب کردن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl jim = J	فصل ج
leqaa.	لقاء	to meet.see.find	justan.	جستن
ghalayân.	غلیان	,, boil.	jwshidan.	جوشیدن

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
harakah.	حركة	to move.	junbidan	جنبيدن
jama.	جمع	,,gather.	jama, kardan.	جمع كردن
kans.	كنس	,, weep.	jârwb kardan.	جاروب كردن
ulfah.	ألفه	,, be friendly.	jwshidan.	جوشيدن
natân.	نطاً	,, jump.	jastan.	جستن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl che=Ch.	فصل چه
zowq.	ذوق	to taste.	Chashidan.	چشيدن
lasq,	لصق	,, stick.	Chaspidan.	چسپيدن
qatf.	قطف	,, select.	Chidan.	چيدن
naqt.	نقط	,, drop.	chakidan.	چكيدن
raaiye.	رعى	,, graze.	charidan.	چريدن
yereaye.	يرعى	,, tend.	chupàni kardan	چپانی كردن
nahb.	نهب	,, plunder.	chapâwl kardan.	چپاول كردن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl he=H.	فصل ح
estehmâm.	استحمام	to bothe.	hammâm kardan.	حمام كردن
tahsil.	تحصيل	,, acquire.	hâsel kardan.	حاصل كردن
hasad.	حسد	,, envy.	hasad kardan.	حسد كردن
hudwr.	حضور	,, be peresent.	hâzer kardan.	حاضر كردن
khajel.	خجل	,, be ashamed.	hayâ kardan.	حيا كردن
haqar.	حقر	,, despise.	haqir kardan.	حقير كردن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl khe=Kh.	فصل خ
mashye.	مشى	to wolk.	kherâmidan.	خراميدن
akl.	أكل	,, eat.	khwrdan.	خوردن
qrah.	قراء	,, read.	khuândan.	خواندن
ebtesâm.	ابتسام	,, smile.	khandidan.	خنديدن

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
qeyam, yaqez	قيام . يقظ	to rise.	khizidan.	خيزيدن
sherâa	شراء	,, purchase.	kharidan.	خريدن
nwm.	نوم	,, sleep.	khuftan.	خفتن
khadesh	خدش	,, scratch.	kherâshidan.	خراشيدن
reghbah.	رغبة	,, desire	khastan.	خواستن
enhenâa	انحناء	,, be crooked.	khamidan.	خميدن
siyah.	صياح	,, cry out.	khurwshidan.	خروشيدن
borwd.	برود	,, be cold.	khunuk shudan.	خنك شدن
tajfif.	تجفيف	,, dry.	khushkidan.	خشكيدن
yaqez, qeyâm.	يقظ . قيام	,, rise.	khâstan.	خاستن
kharaf.	خرف	,, dote from old agé	kheref shudan.	خرف شدن
shwk.	شوك	,, pierce.	khalidan.	خليدن
sukr.	سكر	,, drink.	khumâr kardan.	خمار كردن
takhmir.	تخمير	,, leaven.	khamir kardan.	خمير كردن
madgh.	مضغ	,, chew.	khâaidan.	خائيدن
sukwt.	سكوت	,, be still.	khâmwshidan.	خاموشيدن
hadam.	هدم	, pull down.	kharâbidan.	خرابيدن
nwm.	نوم	,, sleep.	khâbidan.	خوابيدن
khanq.	خنق	,, strangle.	khafa kardan.	خفه كردن
ehteqâr.	احتقار	,, despise.	kheffat dâdan.	خفت دادن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl dal=D.	فصل د
âmr.	آمر	to order.	dastwr dâdan	دستور دادن
melkiyah.	ملكية	,, have.	dâshtan.	داشتن
marefah.	معرفة	,, know.	dânestan.	دانستن
khiyât.	خياط	,, sew.	dwkhtan.	دوختن
râay, nazar.	رأى . نظر	,, see.	didan.	ديدن
atâa.	عطاء	,, give.	dâdan.	دادن

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Arabic.
tamziq.	تمزيق	to tear.	daridan.	دريدن
serqah.	سرقة	,, steal.	duzdidan.	دزديدن
halb.	حلب	,, milk.	dwshidan.	دوشيدن
jara.	جرى	,, run.	dawidan.	دويدن
mudâwah.	مداواة	,, treat.	dawâ kardan.	دوا كردن
ramie.	رمى	,, throw.	dwrândâkhtan.	دورانداختن
jonwn.	جنون	,, be mad.	diwânah shudan.	ديوانه شدن
sorâkh.	صراخ	,, loud cry.	dâd kardan.	داد كردن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl. zal=Z.	فصل ذ
tazkir.	تذكير	to remember	zekr kardan.	ذكر كردن
tadhiyah.	تضحية	,, sacrifice.	zebh kardan.	ذبح كردن
zam.	ذم	,, blame.	zam kardan.	ذم كردن
edkhâr.	ادخار	,, treaure.	zakhirah kardan.	ذخيرة كردن
zanb.	ذنب	,, guilt.	zanb kardan.	ذنب كردن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl. re=R.	فصل ر
woswl.	وصول	to reach.	rasidan.	رسيدن
seyâm.	صيام	,, fast.	rwzah gereftan.	روزه گرفتن
marad.	مرض	,, be sick.	ranjwr shudan.	رنجور شدن
khatf.	خطف	,, snatch.	rebwdan.	ربودن
naja. nammw.	نجا ، نمو	,, grow. save.	rastan.	رستن
ersâl.	ارسال	,, dismiss, send	rawanah kardan.	روانه كردن
kans.	كنس	,, sweep.	rwftan.	روفتن
kader.	كدر	,, trowble.	ramidan.	رميدن
raqs.	رقص	,, dance.	raqsidan.	رقصيدن
huzn.	حزن	,, be displeased	ranjidan.	رنجيدن
swq.	سوق	,, drive.	rundan.	رندن

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
burm.	برم	to twist.	réstan.	ریستن
sab.	صب	,, pour.	rikhtan.	ریختن
etlâq.	اطلاق	,, release.	rahânidan.	رهانید
morâfeqah.	مرافقة	,, accompany.	raftâr kardan.	رفتار کردن
nahat.	نحت	,, hew.	randah kardan.	رنده کردن
jafel.	رُعب ، جفل	,, frighten.	ram kardan.	رم کردن
wasl.	وصل	,, arrive. reach.	rasânidan.	رسانیدن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl ze = Z.	فصل ز
hayâh	حياة	to live.	zistan.	زیستن
welâdah.	ولادة	,, bear.	zâaidan.	زائیدن
darb.	ضرب	,, strike.	zadan.	زدن
daght.	ضغط	,, press.	zwrzadan.	زور زدن
tazhib.	تذهيب	,, gild.	zarandwdan.	زراندودن
tazain.	تزيين	,, adorn.	zibâ kardan.	زیبا کردن
qowl zwr.	قول زور	,, forge.	zwrquftan.	زور گفتن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl = je.	فصل ژ
taamiq.	تعميق	to deepen.	jarf kardan.	ژرف کردن
tahayur.	تحير	,, be perplexed	jwlidah shudan.	ژولیده شدن
bukhl.	بخل	,, avarice.	jakwr shudan.	ژکور شدن
khelâf qowl.	خلاف قول	,, disagree.	jawâh guftan.	ژاوه گفتن
àràq.	عرق	,, sweat.	jâlah kardan.	ژاله کردن
harab.	هرب	,, run away.	jiwah shudan.	ژیوه شدن
ghowghâa.	غوغاء	,, make noise.	jârwjir kardan.	ژاروژیر کردن
ghowghâa. shadid	غوغاء شديد	,, make too noise.	jâqujiq kardan.	ژاق وژیق »

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl sin=S.	فصل س
suna.	صنع	to make.	sâkhtan.	ساختن
tahn.	طحن	,, grind.	sâeidan.	سائیدن
ebdâa.	ابداع	,, entrust.	sepurdan.	سپردن
madh.	مدح	,, praise.	setwdan.	ستودن
woqwf.	وقوف	,, stand.	setâdan.	ستادن
wazn.	وزن	,, weigh.	sanjidan.	سنجیدن
ghenâa.	غناء	,, sing.	srâaidan.	سرائیدن
eshbâa.	اشباع	,, satisfy.	sirshudan.	سیر شدن
qowl.	قول	,, speak.	sukhan guftan.	سخن گفتن
harq.	حرق	,, burn.	swkhtan.	سوختن
suâl.	سعال	,, cough.	surfah kardan.	سرفه کردن
halq.	حلق	,, shave.	setwrdan.	ستردن
saqb.	ثقب	,, bore.	suftan.	سفتن
tanazah.	تنزه	,, wolk.	sair kardan.	سیر کردن
ashbâa.	اشباع	,, satisfy.	sir kardan.	سیر کردن
seyâha.	سیاحة	,, travel.	safar kardan.	سفر کردن
akhz.	اخذ	,, take.	setâdan.	ستادن
tabrid	تبرید	,, cool.	sard kardan.	سرد کردن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl shin=Sh.	فصل ش
ghusl.	غسل	to wash.	Shustan.	شستن
kown.	کون	,, be.	shudan.	شدن
kasr.	کسر	,, break.	shekastan.	شکستن
marefah.	معرفة	,, know.	shenâkhtan.	شناختن
shaq. falaq.	شق . فلق	,, split.	shekâftan.	شکافتن
tahayuj.	تهیج	,, excite.	shwresh kardan.	شورش کردن

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
mahabah.	محبة	to love.	shaidâ shudan.	شيدا شدن
eshq.	عشق	,, love.	shiftah shudan.	شيفة شدن
tasis.	تائيس	,, found.	shâlwdah kardan.	شالوده كردن
shak.	شك	,, doubt.	shakidan.	شكيدن
sham.	شم	,, smell.	shamidan	شميدن
add.	عد	,, count.	shemurdan.	شمردن
sama.	سمع	,, hear.	shanidan.	شنيدن
daght.	ضغط	,, press.	shekanjidan.	شكنجيدن
mezâh.	مزاح	,, jest.	shwkhi kardan.	شوخى كردن
shekâyah.	شكاية	,, complain.	shekwah kardan.	شكوه كردن
walwelah.	صيحة ، ولولة	,, cry. out.	shiwan kardan.	شيون كردن
taftah al azhâr.	تفتح الازهار	,, burst. open.	shekuftan.	شكفتن
Fasl.	فصل .	Chapter.	Fasl sad=S.	فصل ص
mashwerh	مشورة	to consult.	salâh dâdan.	صلاح دادن
sulh.	صلح	,, peace.	sulh kardan.	صلح كردن
sabr.	صبر	,, be patisut.	sabr kardan.	صبر كردن
sedq.	صدق	,, say the truth	sedq guftan.	صدق گفتن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl, dad=Z.	فصل ض
qabd.	قبض	to catch.	zabt kardan.	ضبط كرد
tabkhir.	تبخير	,, fumigate.	zamirân kardan.	ضميران كردن
daiaf.	ضعف	,, be weakness.	zaief shudan.	ضعيف شدن
zajr.	ضجر	,, be irritated.	zajr kardan.	ضجر كردن
Fasl.	فصل .	Chapter.	Fasl tad=T.	فصل ط .
ekhtefâa.	اختفاء	to hide.	tapidan.	طپيدن
talab.	طلب	,, ask.	talabidan.	طلبيدن

Arabic. pro	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
tathir.	تطهیر	to purify.	tâher kardan.	طاهر کردن
talie.	طلی	,, tar.	tellà kardan.	طلا کردن
tabkh.	طبخ	,, cook.	tabkh kardan.	طبخ
tarab.	طرب	,, be glad	tarab kardan.	طرب کردن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl zad = Z.	فصل ظ
zuhwr.	ظهور	to appear.	zâher kardan	ظاهر کردن
zulm.	ظلم	,, be tyrant.	zulm kardan.	ظلم کردن
shakk.	شك	,, doubt.	zan burdan.	ظن بردن
zarif.	ظریف	,, be beautiful	zarif shudan.	ظریف شدن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl ain = A	فصل ع
adl.	عدل	to be just.	adâlat kardan.	عدالت کردن
tafriq.	تفریق	„ separate.	alâhedah kardan.	علیحده کردن
atas.	عطس	„ sneeze.	atsah kardan.	عطسة کردن
ghwghâ	غوغاء	„ make noise.	arbadah kardan.	عربده کردن
abrah.	عبرة	„make warning	abrat kardan.	عبرت کردن
tabdil.	تبدیل	„ change.	awaz. kardan.	عوض کردن
ard.	عرض	„ offer.	arza kardan.	عرضه کردن
azm.	عزم	„ resolute.	âzem sudan.	عازم شدن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl ghain = Gh.	فصل غ
nwm.	نوم	to sleep.	ghanwdan.	غنودن
dowarân.	دوران	„ roll.	ghaltidan.	غلطیدن
zaiar.	زئیر	„ roar.	ghwridan.	غریدن
tashwish.	تشویش	„ make noise.	ghwgha kardan.	غوغاء کردن

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl fe = F.	فصل ف
amr.	امر	to order.	farmwdan.	فرمودن
khedâa.	خداع	„ deceive.	fariftan.	فریفتن
biaa.	بيع	„ sell.	furwkhtan.	فروختن
ersâl.	ارسال	„ send.	farestâdan.	فرستادن
fahm.	فهم	„ understand.	fahmidan.	فهمیدن
iqâa.	ايقاع	„ knockdown.	furwkwftan.	فروکوفتن
nesyân.	نسيان	„ forget.	farâmwsh kardan.	فراموش کردن
julws.	جلوس	„ sit down.	furwneshastan.	فرونشستن
nuzwl.	نزول	„ descend.	furwdâmadan.	فرود آمدن
wada.	وضع	„ put.	furw guzâshtan.	فروگذاشتن
wada.	وضع	„ put.	furwheshtan.	فروهشتن
sorâkh.	صراخ	„ cry out.	faryâd kardan.	فریاد کردن
ferâr.	فرار	„ flee, escape.	ferâr kardan.	فرار کردن
ehâtah.	احاط	„ surround.	fara gereftan.	فرا گرفتن
dakhal.	دخل	„ enter.	furw kardan.	فرو کردن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl qaf = q	فصل ق
leyâqah.	لياقة	to be fit.	qâbel shudan.	قابل شدن
tawaquf.	توقف	„ stop.	qarâr gereftan.	قرار گرفتن
waad.	وعد	„ promise.	qarâr dadan.	قرار دادن
qasd.	قصد	„ intend.	qasd kardan.	قصد کردن
muqâmerah.	مقامرة	„ gamble	qemâr kardan.	قمار کردن
qanaa.	قنع	„ coutent.	qanâat kardan.	قناعت کردن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl kaf = K	فصل ك
zara.	زرع	to sow.	karidan.	کاریدن
taqlil.	تقليل	,, lessen.	kâstan.	کاستن

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
feal.	فعل	to do.	kardan.	کردن
shedd.	شد	,, pull.	kashidan.	کشیدن
wazn.	وزن	,, weigh.	kashidan.	کشیدن
hafer.	حفر	,, dig.	kandan.	کندن
qatl.	قتل	,, kill.	kushtan.	کشتن
zara.	زرع	,, sow.	keshtan.	کشتن
tamantuq.	تمنطق	,, belt.	kamar bastan.	کمربستن
zara.	ز رع	,, sow.	kàshtan.	کاشتن
daqq.	دق	,, crush, knock.	kwftan.	کوفتن
taqlil.	تقليل	,, lessen.	kam bwdan.	کم بودن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl gaf = g.	فصل گ
zowbân.	ذوبان	to melt.	gudâkhtan.	گداختن
wadaa.	وضع	„ place.	guzâashtan.	گذاشتن
murwr.	مرور	„ pass.	guzashtan.	گذشتن
jamaa.	جمع	„ gather.	gerd kardan.	گرد کردن
akhz.	اخذ	„ take.	gereftan.	گرفتن
seyâh.	صياح	„ cry.	garistan.	گریستن
harab.	هرب	„ flee.	gurikhtan.	گریختن
add.	عض	„ bite.	gazidan.	گزیدن
ekhtiyâr.	اختيار	„ choose.	guzidan.	گزیدن
nasher. nasr	نثر ، نشر	„ spread.	gasturdan.	گستردن
takalum	تكلم	„ speak.	guftan.	گفتن
towkil	توكيل	„ confide.	gumâshtan.	گماشتن
faqd.	فقد	„ lose.	gum kardan.	گم کردن

Iranian pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian
shehâdah.	شهادة	to be witness.	gawâhidadan.	گواهی دادن
taaffun.	تعفن	„ putrefy.	gandidan.	گندیدن
ettbàa.	اتباع	„ follow.	grawidan.	گرویدن
ehtejâj.	احتجاج	„ protest.	gwsha gereftan.	گوشه گرفتن
bukâa.	بكاء	„ weep.	garya kardan.	گریه کردن
talwin wardi	تلوین ، وردی	„ colour rose.	gulgwn kardan.	گلگون »
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl lam=L.	فصل ل
erteâsh.	ارتعاش	to tremble.	larzidan.	لرزیدن
lamss.	لمس	„ touch.	lams kardan.	لمس کردن
araj.	عرج	„ limp.	langidan.	لنگیدن
lahas.	لحس	„ lick.	lisidan.	لیسیدن
saqilah.	ثقیلة	„ annoy.	lwss shudan.	لوس شدن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl mim=M.	فصل م
mowt.	موت	to die.	murdan.	مردن
dahen.	دهن	„ rub.	mâlidan.	مالیدن
maks.	مکث	„ stay.	mândan.	ماندن
mass.	مص	„ suck.	mekidan.	مکیدن
mowâzenah.	موازنة	„ balance.	mizân kardan.	میزان کردن
tamani erâd	تمنی ، اراد	„ wish.	murâd dâdan.	مراد دادن
tahayah.	تهیاه	„ prepare.	muhâye kardan.	مهیا کردن
deyâfah.	ضیافة	„ entertain.	mehmânidan.	مهمانیدن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl nun=N.	فصل ن
ezhâr.	اظهار	to show.	nemwdan.	نمودن
julws.	جلوس	„ sit.	neshastan.	نشستن

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ketâbah	كتابة	to write.	newshtan.	نوشتن
wada.	وضع	,, place.	nehâdan.	نهادن
entezâr.	انتظار	,, wait.	negaristan.	نگريستن
ghars.	غرس	,, plant.	neshânidan.	نشانيدن
naqsh.	نقش	,, paint.	negashtan.	نگاشتن
ghena,	غناء	,, sing.	nawâkhtan.	نواختن
takhabiyah.	تخبئة	,, hide.	nehuftan.	نهفتن
shurb.	شرب	,, drink.	newshidan.	نوشيدن
tanafuss.	تنفس	,, breathe.	nafas zadan.	نفس زدن
ezhâr.	اظهار	,, show.	neshândâdan.	نشاندادن
nazar.	نظر	,, see.	negâh kardan.	نگاه كردن
Fasl.	فصل	Chapter	Fasl waw = W	فصل و
reyâzat badaniyah	رياضة بدنية	to drill.	warzesh kardan.	ورزش كردن
qabwl.	قبول	,, accept.	warzidan.	ورزيدن
wasl.	وصل	,, attach	wâbastan.	وابستن
wasb.	وثب	,, jump.	warjastan.	ورجستن
qalb.	قلب	,, turn upside down.	wârwnah kardan.	وارونه كردن
tarkk.	ترك	,, leave.	wâadâdan.	وادادن
hubwb.	هبوب	,, blow.	wazidan.	وزيدن
kasâd.	كساد	,, sellbadly.	wâkhurdan.	واخردن
foth.	فتح	,, open.	wâa kardan.	وا كردن
etlaaq.	اطلاق	,, set free.	welkardan.	ولكردن
fashal.	فشل	,, fail.	wâraftan.	وارفتن
qalb.	قلب	,, turn upside down.	wâjgwn kardan.	واژگون كردن
dain.	دين	,, be in debted.	wâm dâshtan.	وام داشتن
ajz.	عجز	,, be feeble.	wâmi shudan.	وامى شدن

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
Fasl.	فصل .	Chapter	Fasl he=H.	فصل ه
wada.	وضع	to put.	heshtan.	هشتن
enzeâj.	انزعاج	,, fear.	herâsidan.	هراسیدن
raghbah.	رغبة	,, wish.	hawas kardan.	هوس کردن
tawhuj.	توهج	,, glow.	hâwâ dâdan.	هوادادن
ghwghâa	غوغاء	,, moise.	hayâhw kardan.	هیاهو کردن
hazeq.	حذق	,, wit.	hwsh dâdan.	هوش دادن
dawâm.	دوام	,, continve.	hawâr kardan.	همواره کردن
enkâr.	انکار	,, deny.	hâahâ kardan.	هاشا کردن
amal bebata	عمل بيط	,, do slowly.	hamwâr kardan.	هموار کردن
Fasl.	فصل	Chapter.	Fasl ye=Y.	فصل ی
wojwd.	وجود	to find.	yâftan.	یافتن
tazkir.	تذ کیر	,, remind.	yâd kardan.	یاد کردن
tazkur.	تذ کر	,, remember.	yâd dashtan.	یاد داشتن
nahb.	نهب	,, pillage.	yâghma kardan.	یغما کردن
musâadah.	مساعده	,, aid.	yâri kardan.	یاری کردن
yatim.	یتم	,, make orphan	yatim kardan.	یتیم کردن
taallum.	تعلم	,, learn.	yâd gereftan.	یاد گرفتن
bata.	بطء	,, do slowly.	yawâsh kardan.	یواش کردن
ettehâd.	اتحاد	,, unite.	yagânah shudan.	یگانه کردن
nesyân.	نسیان	,, forget.	yâd raftan.	یادرفتن
tasdiq	تصدیق	,, believe.	yaqin kardan.	یقین کردن
taalum.	تعلم	,, learn.	yâd dâdan.	یاد دادن
kharaf.	خرف	,, dote.	yâwah guftan.	یاوه گفتن
tazakkur.	تذ کر	,, remember.	yâd âmadan.	یاد آمدن



أعليحضرت همايون شاه فاروق ملك مصر

شاه فاروق مالك أرض وقلوب شد ❋ بر ملك جد خويش مليك الملوك شد
شدشاه خَلق وخُلق وسخا يكسره كنون ❋ بر بى نوا و بيوه وايتام حنون شد
شد ملجاء فقير وغريبان وسائلان ❋ هم بانى بناء بهر مريضان ملك شد
شد داد رس بجملة عليلان وبى نوا ❋ بر رهبر ، وبجمله عزيزان وملك شد

H. M. KING FAROOQ OF EGYPT

King Farooq has become the master of estates and hearts.

Over the kingdom of His Grand father. He has become the King of the Kings of Egypt.

He has become the King of man & manners as well as generosity altogether.

Towards miserables, widows, & orphans, He has become kind.

He has become the shelter of the poor, the foreigners,&the needy.

As well as the erector of hospitals in His kingdom.

He has become the aid of invalids & the helpless.

And all the same towards Rahbar & the notables of the kingdom.

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian
sarf w nahw sighet el hâl	صرف ونحو صيغة الحال	Grammar, present tense.	Sarf wa nahw zamân hâl.	صرف ونحو زمان حال
akwn.	اكون	I am	hastam.	هستم
takwn.	تكون	you are.	hasti.	هستى
hawah. hiyh. takwn.	هو . هى تكون	he or she is	hast aw.	هست او
nakwn.	نكون	we are.	hastim.	هستيم
takwnwn.	تكونون	you are.	hastid.	هستيد
yakwnwn.	يكونون	they are.	hastand.	هستند
Madi.	ماضى	Past tens.	Zamân gwzashtah	زمانهٔ گذشتة
kuntu.	كنت	I was.	bwdam.	بودم
kunta.	كنت	you were.	bwdi.	بودى
kân aw kânat.	كان او كانت	he or she was	bwd aw.	بود او
kuna.	كنا	we were.	bwdim.	بوديم
kuntum.	كنتم	you were.	bwdid.	بوديد
kânnw.	كانوا	they were.	bwdand.	بودند
Madi qarib	ماضى قريب	perfect tense.	Zamân guzashtah qarib.	زمانهٔ گذشته قريب
kuntu.	كنت	I have been.	bwdaham.	بوده ام
kunta.	كنت	you have been.	bwdahai.	بوده اى
kana.	كان	he has been.	bwdahast aw.	بوده است او
kunna.	كنا	we have been.	bwdahaim.	بوده ايم
kuntum.	كنتم	you have been.	bwdahaid.	بوده ايد
kânw.	كانوا	they have been.	bwdahand.	بوده اند

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
Mustaqbel.	مستقبل	Future.	Zamân âyandah.	(زمان انیدهٔ)
sâakun.	سأكون	I shall be.	khâham bwd.	خواهم بود
satakwn.	ستكون	you will be.	khâhi bwd.	خواهی بود
sayakun.	سيكون	he will be	khâhad bwd.	خواهد بود
sanakun.	سنكون	we shall be.	khâhim bwd.	خواهیم بود
satakunwna.	ستكونون	you will be.	khâhid bwd.	خواهید بود
sayakwnwna.	سيكونون	they will be.	khâhand bwd.	خواهند بود
sighat el amr	(صيغة الامر)	Impertive.	Sighaye amr.	(صیغهٔ آمر
khuz.	خذ	take.	bebar.	ببر
ââte.	اعط	give.	bedeh.	بده
amsek.	امسك	catch.	begir.	بگیر
ahder.	احضر	bring.	beyâr.	بیار
khuz.	خذ	take.	bestan.	بستان
khayet.	خيط	sew.	bedwz.	بدوز
tâal.	تعال	come to.	beyâ.	بیا
onzur.	انظر	see.	bebin.	ببین
eghsel.	اغسل	wash.	beshwr.	بشور
elbes.	البس	dress	bepwsh.	بپوش
kul.	كل	eat.	bekhwr.	بخور
ezhab.	اذهب	go.	burw.	برو
eghle	اغل	boil.	bejwshan.	بجوشان
rush.	رش	sprinkle.	bepâsh.	بپاش
eknes.	اكنس	sweep.	berwb.	بروب
nam.	نم	sleep.	bekhâb.	بخواب

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
tâal.	تعال	come.	beyâ.	بيا
edreb.	اضرب	strike.	bezan.	بزن
uqod.	اقعد	sit.	beneshin.	بنشين
ethan.	اطحن	grind.	besâb.	بساب
ashtare.	اشتر	purchase.	bekhar.	بخر
otbukh.	اطبخ	cook.	bepaz.	بپز
ekhlâa.	اخلع	pull off.	bekan.	بكن
awzen.	اوزن	weigh.	bekash.	بكش
urbot.	اربط	bind.	beband.	ببند
aqtol.	اقتل	kill.	bukush.	بكش
eksar.	اكسر	break.	beshkan.	بشكن
alqe.	الق	throw.	beyândâz.	بيانداز
aktub.	اكتب	write.	benewis.	بنويس
arsel.	ارسل	send.	baferst	بفرست
duq.	دق	crush.	bekwb.	بكوب
ermê.	ارم	throw.	beriz.	بريز
qul.	قل	say to.	begw.	بگو
orqus.	ارقص	dance.	beraqs.	برقص
qum.	قم	stand up.	barkhiz.	برخيز
erffâa.	ارفع	take up.	bulând kun.	بلند كن
aaser.	اعصر	squeeze.	befeshar.	بفشار
eshrab.	اشرب	drink.	benwsh.	بنوش
lem, eltaqet	لم . التقط	gather up.	barchin.	برچين
ehmel.	احمل	carry.	bârkun.	بار كن

(٣)

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
eghzel.	اغزل	weave.	beris.	بریس
obrum.	ابرم	wind.	betâb.	بتاب
eqtâa.	اقطع	cut off.	bebur.	ببر
aâdd.	اعد	count.	beshemâr.	بشمار
eghres.	اغرس	plant.	beneshan.	بنشان
rabbi.	ربی	train.	beparwar.	بپرور
ghanne	غن	sing.	benawâz.	بنواز
eqerâa.	اقراء	read.	bekhân.	بخوان
edhen.	ادهن	point.	bemâl.	بمال
daà.	ضع	put.	beguzâr.	بگذار
harek.	حرك	move.	bahamzan.	بهمزن
erjaà.	ارجع	return.	bargard.	برگرد
shem.	شم	smell.	bebwye.	ببوی
zaweb.	ذوب	melt.	begudâz.	بگداز
ejeri.	اجری	run.	bedw.	بدو
khuz.	خذ	take.	begir.	بگیر
ehleq.	احلق	shave.	betarâsh.	بتراش
eghsel.	اغسل	wash.	beshwr.	بشور
ekhtar.	اختر	choose.	bepasnd.	بپسند
sawe.	سو	equal.	bepardâz.	بپرداز
ealam.	اعلم	know.	beyâmwz.	بیاموز
ebrud.	ابرد	file.	besâhwn.	بساهون
hezz.	هز	shake.	bejunban.	بجنبان
ebzor.	ابزر	sow.	beyâfshân.	بیافشان

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ohsod.	احصد	mow.	bederw.	بدرو
eraâ.	ارع	tend cattle.	bechàran.	بچران
emlaâ.	املاء	fill up.	purkun.	پرکن
emnah.	امنح	grant.	bebakhsh.	ببخش
nawer	نور	light.	rwshan kun.	روشن کن
eimal.	اعمل	do.	bekun.	بکن
mazzeq.	مزق	tear.	beder.	بدر
mus.	مص	suck.	bemek.	بمك
erjâa.	ارجع	come back.	bargard.	برگرد
ejtaneb,	اجتنب	avoid.	bizàr shw.	بیزار شو
dâa.	دع	leave.	well kun. rahà kun	ول کن،رها کن
ebâd.	ابعد	go away.	dwr shw.	دور شو
okhroj.	اخرج	go out.	birwn raw.	بیرون رو
nazzef.	نظف	clean.	pàk kun.	پاك کن
tayer.	طير	fly.	beparàn.	بپران
khuz.	خذ	take.	bebar.	ببر
eqtaâ	اقطع	cut.	bebur.	ببر
ejri.	اجرى	run.	betàz.	بتاز
elhaq.	الحق	reach.	beras.	برس
kun.	كن	be.	bàsh.	باش
ehleb.	احلب	milk.	bedwsh.	بدوش
ealam.	اعلم	know.	bâwàr kun.	باور کن
ekhlet	اخلط	mix.	beyàmiz.	بیامیز
ensej.	انسج	weave.	bebaf.	بباف
esâl.	اسئل	ask.	bepurs.	بپرس

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
uqâd.	اقعد	sit.	befarmà.	بفرما
esnaa.	اصنع	make.	besàz.	بساز
qum.	قم	stand np.	pushw.	پشو
ehreq.	احرق	burn.	beswz.	بسوز
qabell.	قبل	kiss.	bebws.	ببوس
qabell.	قبل	kiss	màach kun.	ماچ کن
khâf.	خاف	fear.	betars.	بترس
ertaâsh.	ارتعش	tremble.	belarz.	بلرز
unzur.	انظر	look, see.	negàh kun.	نگاه کن
nezhab.	نذهب	go to gether.	berawim.	برویم
eqleb.	اقلب	turn over.	bargardàn.	برگردان
etbaâ.	اطبع	print.	chàp kun.	چاپ کن
elbess.	البس	dress.	barkun.	برکن
aleq.	علق	hang.	beyàwiz.	بیاویز
erkeb.	ارکب	ride.	sawàrshw.	سوارشو
fut.	فت	pass.	beguzar.	بگذر
anqush.	انقش	paint.	benegar.	بنگار
erfaâ.	ارفع	take up.	buland kun.	بلند کن
Fasl Nebye	**فصل نهی**	**Negation.**	**Fasl Nahye.**	**فصل نهی**
la taâte.	لا تعط	do not give.	Nadeh	نده
„ takhuz.	لا تأخذ	,, take.	nabar.	نبر
„ temsek.	لا تمسك	,, catch.	nagir.	نگیر
„ tehder.	لا تحضر	,, bring.	nayâr.	نیار

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
la tàkhuz.	لا تأخذ	do not take.	nastân.	نستان
„ tokheyet.	لا تخيط	,, sew.	nodwz.	ندوز
„ teghsel.	لا تغسل	,, wash.	nashwr.	نشور
„ telbess.	لا تلبس	,, dress.	napwsh.	نپوش
„ tàkul.	لا تأكل	,, eat.	nakhwr.	نخور
„ tezhab.	لا تذهب	,, go.	narw.	نرو
„ taghli.	لا تغلى	,, boil.	najwshan.	نجوشان
„ tursh.	لا ترش	,, sprinkle.	napâsh.	نپاش
„ toknos.	لا تكنس	,, broom.	narwb.	نروب
„ tanam.	لا تنم	,. sleep.	nakhâb.	نخواب
„ tajia.	لا تجيء	,, come.	nayâ.	نيا
„ tadreb.	لا تضرب	,, strike.	nazan.	نزن
„ tàqud.	لا تقعد	,, sit.	nanshin.	ننشين
„ tathan.	لا تطحن	,, grind.	nasâb.	نساب
„ tashtari.	لا تشتر	,, purchase.	nakhar.	نخر
„ tatbukh.	لا تطبخ	,, cook.	napaz.	نپز
„ takhlaâ.	لا تخلع	,, pullup.	nakan.	نكن
„ tazen.	لا تزن	,, weigh.	nakash.	نكش
„ terbut.	لا تربط	', bind.	naband.	نبند
„ taqtol.	لا تقتل	,, kill.	nakush.	نكش
„ takser.	لا تكسر	,, break.	nashkan.	نشكن
„ tulqa.	لا تلق	,, throw away,	nayândâz.	نیانداز
„ taktub.	لا تكتب	,, write.	nanwis.	ننويس
„ tarsel.	لا ترسل	,, send.	nafrest.	نفرست

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
la tadoq.	لا تدق	do not knock.	nakwb.	نکوب
„ tarme.	لا ترم	,, throw.	nariz.	نریز
„ taqul.	لا تقل	,, say.	nagw.	نگو
„ tarqus.	لا ترقص	,, dance.	naraqs.	نرقص
„ taqum.	لا تقم	,, rise up.	barnakhiz.	برنخیز
„ tarfaà.	لا ترفع	,, take up.	buland nakun.	بلند نکن
„ taaser.	لا تعصر	,, squeeze.	nafeshâr.	نفشار
„ tashrub.	لا تشرب	,, drink.	nanwsh.	ننوش
,, taltaquet.	لا تلتقط	,, pick up.	barnachin.	برنچین
,, tahmel.	لا تحمل	,, carry.	bàr nakun.	بارنکن
,, taghzel.	لا تغزل	,, twist.	naris.	نریس
,, tabrum.	لا تبرم	,, wind.	natâb.	نتاب
,, taqtaâ.	لا تقطع	,, cut off.	nabur.	نبر
,, tâodd.	لا تعد	,, count.	nashemâr.	نشمار
,, taghres.	لا تغرس	,, plant.	nanshân.	ننشان
,. turabbe.	لا ترب	,, train.	naparwar.	نپرور
,, tughane.	لا تغن	,, sing.	nakhân.	نخوان
,, taâzef.	لا تعزف	,, play upon.	nazan.	نزن
,, tadlek.	لا تدلك	,, rub.	namâl.	نمال
,, tadaà.	لا تضع	,, put.	naguzâr.	نگذار
,, tasham.	لا تشم	,, smell.	nabw.	نبوی
,, tazub.	لا تذب	,, melt.	nagudâz.	نگداز
,, tajri.	لا تجری	,, run.	nadw.	ندو
,, takhuzha.	لا تاخذها	,, take	nabarash.	نبرش

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
la tahleq.	لا تحلق	do not shave.	naterâsh.	نتراش
,, teghsel.	لا تغسل	,, wash.	nashwr.	نشور
,, takhtar.	لا تختر	,, choose.	napasand.	نپسند
,, tosawa.	لا تسوى	,, equal.	napardâz.	نپرداز
,, tâalam.	لا تعلم	,, know.	nayâmwz.	نياموز
,, tabared.	لا تبرد	,, file.	nasâhwn.	نساهون
,, tahoz.	لا تهز	,, shake.	najunbân.	نجنبان
,, tabzor.	لا تبذر	,, sow.	nayafshân.	نيفشان
,, tahsod.	لا تحصد	,, mow.	naderw.	ندرو
,, tarâa.	لا ترعى	,, tend cattle.	nacharân.	نچران
,, tuharek.	لا تحرك	,, move.	bahamnazan.	بهمنزن
,, tarjaâ.	لا ترجع	,, return.	bar nagard.	برنگرد
,, temlaâ.	لا تملاء	,, fill.	purnakun.	پرنكن
,, tamnah.	لا تمنح	,, grant.	nabakhsh.	نبخش
,, tanawar.	لا تنور	,, light	rwshan nakun.	روشن نكن
,, taâmel.	لا تعمل	,, do.	nakun.	نكن
,, tamzeq.	لا تمزق	,, tear.	nader.	ندر
,, tamus.	لا تمص	,, suck.	namek.	نمك
,, tatajaneb.	لا تتجنب	,, avoid.	bizâr nashw.	بيزار نشو
,, tatruk.	لا تترك	,, leave.	wel nakun.	ول نكن
,, tabaad.	لا تبعد	,, go away.	dwr nashw.	دور نشو
,, tukhruj.	لا تخرج	,, go out.	birwn narw.	بيرون نرو
,, tanazef.	لا تنظف	,, clean.	pâk nakun.	پاك نكن
,, tater.	لا تطر	,, fly.	naparân.	نپران

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
la tâkhuz.	لا تاخذ	do not take.	nabar.	نبر
,, teqtaâ.	لا تقطع	,, cut.	nabur.	نبر
,, tejri.	لا تجری	,, run.	natâz.	نتاز
,, telhaq.	لا تلحق	,, reach.	naras.	نرس
,, takun.	لا تکن	,, be.	nabâsh.	نباش
,, tuhleb.	لا تحلب	,, milk.	nadwsh.	ندوش
,, tamur.	لا تمر	,, pass.	nagzar.	نگذر
,, tunqush.	لا تنقش	,, paint.	nangâr.	ننگار
,, tusadeq	لا تصدق	,, know. believe	bâwar nakun.	باور نکن
,, takhlet.	لا تخلط	,, mix.	nayâmiz.	نیامیز
,, tansej.	لا تنسج	,, weave.	nabâf.	نباف
,, taâmur.	لا تأمر	,, order.	nafarma.	نفرما
,, tasnaa.	لا تصنع	,, make.	nasâz.	نساز
,, tahreq.	لا تحرق	,, burn.	naswz.	نسوز
,, taqum.	لا تقم	,, stand up.	pânashw.	پانشو
,, taqabel.	لا تقبل	,, kiss.	nabws.	نبوس
,, takhef.	لا تخف	,, fear.	natars.	نترس
,, taqabal.	لا تقبل	,, kiss.	mâch nakun.	ماچ نکن
,, tartâesh.	لا ترتعش	,, tremble.	nalarz.	نلرز
,, tanzur.	لا تنظر	,, look. see.	negâh nakun.	نگاه نکن
,, tazhab sawiyan.	لا تذهب سویا	do not go together	narawim.	نرویم
,, taqlub.	لا تقلب	,, turn over.	barnagardân.	برنگردان
,, tatbaa.	لا تطبع	,, print.	châp nakun.	چاپ نکن
,, telbes.	لا تلبس	,, dress.	bar nakun.	بر نکن



والا حضرت صاحب سمو امیر شاه پور ولیعهد امپراطور ایران

ای شها پور شهنشاه وشــــه افئدهٔ ❋ سبب شادی دلها شدی و برهمه کس متبدهٔ
مبدء خیر عمل بودهٔ از بدء وجود ❋ جود لطفت سبقت کرده بهر عامهٔ
عامهٔ خلق شدن شاد ازین وصلت جود ❋ جود وتدبیر تو مشهر شــده برعامهٔ
عام عمرت بفرح بسته شد ای شاه وجود ❋ جود رهبر متمنیٔ است بخلاق وجود

His Royal Highness the Prince Shah Pour heir of the Emperor of Iran.

O. son of Shah and the Shah of all hearts.

Thou art the cause of all hearts delight, you are the source of good deed and the tranquility for the world.

Your bounty is pouring over all.

All peoples are rejoicing at your expected wedding.

Your bestowments are well known to all.

Your life is surrounded by joy and delight O. Shah of the world.

This is the cause of happiness that all the peoples hope.

Bestow upon us your virtuous bounty. This is the real divine providence.



والاحضرة سمو اميره فوزيه ، همشيرهٔ اعليحضرت ملك فاروق شاه مصر

ای امیر دخت ملك واخت شه افئدهٔ ※ سبب ربط قلوب دو شعب چون شدهٔ
شدهٔ واسطهٔ مهر ومحبت بدو ملك ※ ملك مادی ودیگر معنوی وحب شدهٔ
شدهٔ تو سبب بهجت دلهای عموم ※ همهٔ شرق وخصوصاً باسلام شدهٔ
شده جودت سبب جوشش ارواح وقلوب ※ چه که راضی برضای شه ماها شدهٔ

Her Royal Highness Princess Fawzieh

Your Highness the Daughter of H. M. the King, and Sister of H. M. the present King.

Thou art the link of the hearts of the two nations.

And the cause of the love and friendship between the two kingdoms.

Kingdoms are material but you are the root of the spiritual love between both of them.

You are the source of hearts, joy and delight, especially for the East and Islam too.

You became the centre of attraction of hearts, as you have accepted our Shah.

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
Atf wasel.	عطف واصل	Copulative.	Fasl atf wasel.	فصل عطف واصل
aydan.	ايضا	also.	niz, hamchenin.	نيز . همچنين
wa.	و	and.	wa.	و
kamâ.	كما	as.	chwn. chwnke.	چون، چونكه
hayso.	حيث	because.	sabab. zirâke.	سبب، زيراكه
mâan.	معاً	both.	hardw.	هردو
le anna.	لان	for.	berâye.	براى
bemâ anna.	بما آن	since.	azanjâaike. bâ,inke	ازانجائيكه. باانيكه
lezâlek.	لذلك	therefore.	lehâzâ.	لهذا
ezâ.	اذا	if.	agar.	اگر
alâa. an.	على ، عن	whereas.	bar.	بر
kazâlek.	كذلك	likewise.	aizan. niz.	ايضاً . نيز
lakaye.	لكى	that.	azberâye.	ازبراى
hinâazen.	حينئذ	then.	waqtike.	وقتيكه
Atf fâsel.	عطف فاصل	Disjonctive.	Fasl atf faâsel.	فصل عطف فاصل
walw. enn.	ولو . إن	although.	wa,agar.	واگر
lâken.	لكن	but.	liken.	ليكن
amâ.	اما	either.	âma	اما
mâ,adâa.	ما عدا	except.	ghir,az.	غيراز
mâzâlek.	مع ذلك	however.	bahar,hâl.	بهر حال
leâlâa.	لئلا	lest.	mabâdâ.	مبادا
la, wala, ahad,	لا . ولا . احد	neither, nor	na,in,wa,na,ân.	نه اين و نه آن
halan.	حالا	now.	aknwn. el haal.	اكنون.الحال
mâhâzâ.	مع هذا	still.	mâahâzâ.	معهذا
ellâ.	الا	save.	bajuz. baghiraz.	بجز (بغيراز)

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
aw.	او	or.	yâ.	یا
enna, lam.	ان لم	unless.	juz, inke.	جزانیکه
ayehumâ.	ایهما	whether.	kudâm, yeki.	کدام یکی
mâzâl.	مازال	yet.	hanwz.	هنوز
Fasl hurwf el nedâa.	**حروف النداء**	**part interjection.**	**Fasl hurwf nedâa.**	**فصل حروف نداء**
lelfarah. âh !	للفرح آه	ah !	âh bshadi !	آه بشادی !
lelhuzn. awah !	للحزن اواه	alas !	âh. ba,afsws. !	آه بافسوس !
ehtares !	احترس	beware !	ehteyat kun.	احتیاط کن !
lelehtesân. aafaho !	للاستحسان عافاه	bravo !	âfarin kun !	آفرین کن !
lelehteqâr. off !	للاحتقار	fie !	of, batw !	آف . بتو !
leltahiyat. salâm !	للتحية . سلام	hail ! salam !	salâm kardan !	سلام کردن !
lelmunadaât, yâ !	للمناداة . يا	hallo !	sâdâ kardan !	صدا کردن !
ahlan wasahlan!	اهلا وسهلا	welcome !	khwshàmadi !	خوش آمدی
letalab el esghâa !	لطلب الاصغاء	hark !	àhai, gwsh, bedeh!	آهای ! گوش بده !
hatâf el farah !	هتاف الفرح	hurrah !	shabaâsh. marhabâ !	شباش.مرحبا !
leltaskit !	للتسكيت	hush !	khâmwsh !	خاموش !
leldelâlâh!	للدلاله	lo !	bebin. inke	ببین . انیك !
lelalâm awah !	للالم اواه	o : oh !	nâlidan, badard !	نالیدن . بدرد !
leadam el tasdiq !	لعدم التصديق	pshaw !	â ! wah !	آ ، واه !
leltahzir!	للتحذير . حذار	take care !	hazar, kun !	حذر کن !
Fasl atf zamir.	**عطف ضمير**	**Demonstrative**	**Fasl atf zamir.**	**فصل عطف ضمیر**
anta. antum. janâb.	انت انتم، جناب	you.	tw. shuma. janâb.	تو ، شما ، جناب
hâzâ. h	هذا ، هذه	this.	in.	این

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian
haulaâ.	هؤلاء	these.	inhâ.	اینها
awlâeka.	اولئك	those.	ânhâ.	آنها
telkum.	تلكم	those.	ânân.	انان
zâlek. hwa.	ذلك . هو	that.	ân. anrâ. aw.	آن . انرا . او
ana.	انا	I.	man, bandah.	من ، بنده
nahnu.	نحن	we.	mâ. mâha.	ما . ماها
bâulaâ.	هؤلاء	these.	inân. ishân.	اینان . ایشان
Fasl estefhâm.	استفهام	Interrogative.	Fasl estesfham.	فصل استفهام
kazâlek.	كذلك	such.	chenin. hamchewn	چنین، همچون
matâ.	متى	when.	kay.	کی
leman.	لمن	to whom.	kerâ	کرا
âyo.	آی	which.	kadâmra.	کدام را
kazâ.	كذا	so. thus.	chenân. chwn.	چنان . چون
alazi.	الذی	that.	ke.	که
leajl ea.	لاجل ای	what for.	berây,che.	برای چه
lemâzâ.lema	لماذا . لم .	why.	chera.	چرا
lw. eazâ. en.	لو ، اذا ، ان .	if.	agar. gar.	اگر ، گر
ea. mâ.	ای . ما .	what.	che.	چه
kam.	كم	how much.	chand.	چند
man.	من	who.	ki	کی
kamâ.	كما	as.	chenânche.	چنانچه
men ayna.	من این	where from.	azkuja.	ازکجا
hayso.	حیث . این	where.	kw.	کو
allazi. hatta.	الذی . حتی	that.	anke.	انکه
haysmâ. ainema	حیثما . اینما	wherever.	harkuja.	هر کجا
kazâ.	كذا	such.	inke.	اینك
hattâ.	حتی	until.	tâ.	تا

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ayo shai.	ای شیء	anything.	harcheh.	هر چه
Fasl naat	فصل نعت	adjective.	Fasl naat.	فصل نعت
karim.	كريم	generous.	sakhi. karim.	سخی . کریم
jayed.	جيد	is good.	khwbast.	خوبست
bakhil.	بخيل	stingy. miser.	bakhil.	بخیل
radi.	ردیّ	is bad.	badast.	بداست
ghashâsh.	غشاش	deceitful.	bad kâr.	بدکار
jubânun.	جبان	is coward.	tarswst.	ترسو است
wajh jamil.	وجه جميل	nice face.	rwye khwb.	روی خوب
jayed.	جيد	is good.	qashangast.	قشنگ است
sâdeq.	صادق	believer.	râstgw.	راستگو
shujaa.	شجاع	is brave.	delirast.	دلیراست
rajul sâleh.	رجل صالح	good man.	mardnik.	مردنیك
mukhles.	مخلص	is sincere.	mukhles ast.	مخلص است
qadim rudi.	قديم ردی	bad old.	kuhnahye bad.	کهنهٔ بد
fâsed.	فاسد	is false.	fâsedast.	فاسد است
qawi.	قوی	strong.	zerang.	زرنگ
muntabeh.	منتبه	is alert.	châlâkast.	چالاك است
nazif.	نظيف	clean.	pâki.	پاکی
sehiy.	صحی	is healthy.	sehist.	صحیه است
wasekhe.	وسخ	dirty is.	cherki.	چرکی
marid.	مريض	sickly.	bimârist.	بیماریست

Arabic. pro.	Arabic.	English	Iranian. pro.	Iranian.
Hurwf jar	حروف جر	preposition.	Hurwf jar	فصل حروف جر
nâam.	نعم	yes.	baleh, areh.	بلی ، آره
hona.	هنا	here is.	inja.	اینجا.
taht.	تحت	down.	pàeinast.	پائین است ؟
kayfa.	كيف	how is.	chegwnah hast.	چگونه هست
hunâka.	هناك	there.	anja.	انجا
kam ywm.	كم يوم	some day.	chandi.	چندی
qabl.	قبل	before.	pish.	پیش
elaân.	الان	this time.	azin.	ازین
baad el ahyân	بعض الاحيان	some times.	gàh gàhi.	گاه گاهی
bâad qalil yakun fwq	بعد قليل يكون	after this time	baad azin.	بعد ازین
	فوق	is upon.	bàlàst.	بالااست
bemeqdâr.	بمقدار	so much.	inqadar.	اینقدر
mâan.	معاً	together.	bàham.	باهم
lemâzâ.	لماذا	is why.	chera ast.	چرا است
ella.	الا	unless.	magar.	مگر
ay.	ای	whether.	kadàm.	کدام
jaha.	جهة	side.	taraf ast.	طرف است
aydan.	ايضاً	again.	bàz.	باز
lan abadan.	لن ، ابداً	never be.	hargez nah.	هرگز نه
asà. rubama	عسى ، ربما	perhaps.	shàyad, gwaiyà.	شاید ، گوئیا
fi dàkhel.	فى داخل	in within.	dâkhel ast.	داخل است
la.	لا	no, is not	khair, nah.	خیر ، نه
felkhâreg.	فى الخارج	out.	birwnast.	بیرونست

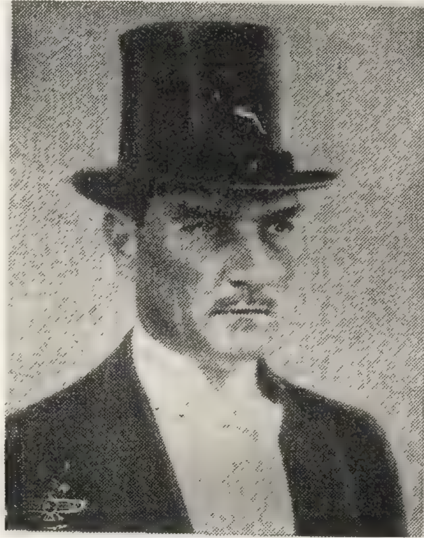
Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
alhin.	الحين. الان	now.	hàlà.	حالا
ayna.	اين	where is.	kujàst.	کجا است
rubama.	ربما	perhaps.	gweyà.	گوئیا
làzàl.	لازال	yet.	hanwz.	هنوز
màan.	معاً	together.	ba awst.	باآوست
wa.	و	and.	wa.	و
kamà.	كما	as.	chwnke.	چونکه
leajleha.	لاجلها	for it.	beràye awst.	برای اوست
làtazen.	لا تظن	dont suppose.	gamân.	گمان
fi	فى	about.	mabar.	مبر
haqeha.	حقها	it.	dar haqash.	درحقش
ella.	الا	unless.	magar.	مگر
men.	من	from.	az.	از
ayo.	اى	what.	chist.	چیست
mardahu.	مرضه	sickness.	bimariyàsh.	بیماریش
kayfa.	كيف	how is.	chetwrast.	چطورست
hwa. hiya.	هو . هى	he. she.	aw.	او
Fasl esme jens	اسم جنس	noun of gender	Fasl esme jens.	فصل اسم جنس
rajul.	رجل	man.	mard.	مرد
rejàl.	رجال	men.	mardàn.	مردان
rejàl.	رجال	men.	mardha.	مردها
emràt.	امرأة	woman.	zan.	زن
nesaà.	نساء	women.	zanàn.	زنان
sayedat.	سيدات	women.	zanha.	زنها

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ab.	اب	father.	pedar.	پدر
abaâ.	آباء	fathers.	pedarân.	پدران
âbaâ.	آباء	fathers.	pedarha.	پدرها
akh.	اخ	brother.	berâdar.	برادر
akhwat.	اخوة	brothers.	berâdarân.	برادران
akhwat	اخوة	brethren.	berâdarha.	برادرها
aum.	ام	mother.	mâdr.	مادر
aumehât.	امهات	mothers.	mâdarân.	مادران
aumehât.	امهات	mothers.	mâdarha.	مادرها
aukht.	اخت	sister.	khâhar.	خواهر
akhwât.	اخوات	sisters.	khâharân.	خواهران
akhwât.	اخوات	sisters.	khâharha.	خواهرها
senah.	سنه	tooth.	dandân.	دندان
esnân.	اسنان	teeth.	dandânha.	دندانها
tefl.	طفل	child.	bachah.	بچه
atfâl.	اطفال	children.	bachaha.	بچها
husân.	حصان	horse.	asp.	اسپ
kheywl.	خيول	horses.	asphâ.	اسپها
bâb.	باب	door.	dar.	در
abwâb.	ابواب	doors.	darhâ.	درها
ketâb.	كتاب	book.	ketâb.	كتاب
kutub.	كتب	books.	ketàbhâ.	كتابها
shajar.	شجر	tree.	derakht.	درخت
ashjàr.	اشجار	trees.	derakhtha.	درختها
swr.	ثور	ox.	gâw.	گاو
aswâr.	اثوار	oxen.	gawhâ, gawân.	گاوها، گاوان
yowm.	يوم	day.	rwz.	روز
ayâm.	ايام	days.	rwzhâ.	روزها

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
subh.	صبح	morning.	subh.	صبح
asbâh.	اصباح	mornings.	subhâ.	صبحها
zuhr.	ظهر	noon.	zuhr.	ظهر
azhâr.	اظهار	noons.	zuhrhà.	ظهرها
asr.	عصر	after noon.	asr.	عصر
auswr.	عصور	after noons.	asrhà.	عصرها
lial.	ليل	night.	shab.	شب
leyâli.	ليالى	nights.	shabhà.	شبها
waqt.	وقت	time.	waqt.	وقت
awqât.	اوقات	times.	waqtha, awqàt.	وقتها،اوقات
sââh.	ساعة	hour.	sàat.	ساعت
sââât.	ساعات	hours.	sààtha.	ساعتها
daqiqah.	دقيقة	minute.	daqiqah.	دقيقة
daqâyeq.	دقائق	minutes.	daqiqaha.	دقيقها
shahr.	شهر	month.	màh.	ماه
shuhwr.	شهور	months.	mahaha.	ماهها
sanah.	سنه	year.	sâl.	سال
sanawât.	سنوات	years.	sâlha.	سالها
qarn.	قرن	century.	qarn.	قرن
qurwn.	قرون	centuries.	qarnha.	قرنها
usbwa.	اسبوع	week.	haftah.	هفته
asâbia.	اسابيع	weeks.	haftahâ.	هفتها
baad el zuhr	بعد الظهر	afternoon.	baad zuhr.	بعد ظهر
mutsha-behât.	متشابهات	Degree of comparison	Muteshàbhàt.	فصل متشابهات
jayed.	جيد	good.	khwb.	خوب
ajwad.	اجود	better.	khwbtar.	خوبتر
el ajwad.	الاجود	best.	khwbtarin.	خوبترين

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
alli.	عالى	tall.	bulând.	بلند
ââlla.	اعلى	taller.	bulandtar.	بلندتر
al aâlla.	الاعلى	tallest.	bulandtarin.	بلندترين
rudi.	ردى	bad.	bad.	بد
ardàa.	ارداء	worse.	badtar.	بدتر
al ardàa.	الارداء	worst.	badtarin.	بدترين
saghir.	صغير	little.	kwchek.	كوچك
asghar.	اصغر	less.	kwchektar.	كوچك تر
al asghar.	الاصغر	least.	kwchektarin.	كوچكترين
qarib.	قريب	near.	nazdik.	نزديك
aqrab.	اقرب	nearer.	nazdiktar.	نزديكتر
al aqrab.	الاقرب	nearest.	nazdiktarin.	نزديكترين
baaid.	بعيد	far.	dwr.	دور
abàd.	ابعد	farther.	dwrtar.	دورتر
al abâd.	الابعد	farthest.	dwrtarin.	دورترين
kabir.	كبير	big.	buzurg.	بزرگ
akbar.	اكبر	bigger.	buzurgtar.	بزركتر
al akbar.	الاكبر	biggest.	buzurgtarin.	بزرگترين
Awqât.	فصل اوقات	Division of time.	Fasl awqât.	فصل اوقات
jil.	جيل	race.	jil.	جيل
qarn.	قرن	century.	qarn.	قرن
sanah, ààm.	سنه ، عام	year.	sâal.	سال
shahr.	شهر	month.	mâh, shahr.	ماه ، شهر
osbwa.	اسبوع	week.	haftah.	هفته
yowm.	يوم	day.	rwz.	روز
nesf yowm.	نصف يوم .	midday.	nim rwz, nesfe rwz	نيم روز ، نصف روز

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
layl.	ليل	night.	shab.	شب
nesf layl.	نصف ليل	midnight.	nim, nesfe shab.	نيم . نصف شب
sààh.	ساعة	an hour.	sâât.	ساعت
nesf sààh.	نصف ساعة	half an hour.	nim sâât.	نيم ساعت
ruba sààh.	ربع ساعة	quarter of an hour	ruba sâât.	ربع ساعت
daqiqah.	دقيقه	minute.	daqiqah.	دقيقه
nesf daqiqah	نصف دقيقه	half a minute.	nim daqiqah.	نيم دقيقه
ruba daqiqah	ربع دقيقه	quarter of a minute	ruba daqiqah.	ربع دقيقه
sàniyah.	ثانيه	second.	sâniya.	ثانيه
lahza	لحظه	moment.	lahzah.	لحظه
el yowm.	اليوم	to day.	amrwz.	امروز
ghadan.	غداً	to-morrow.	farda.	فردا
baad el ghad	بعد الغد	after to-morrow	pasfarda.	پس فردا
amsa.bàreha	امس . البارح	yesterday.	dirwz.	ديروز
awal amsa.	اول امس	before yesterday.	parirwz.	پريروز
shafaq.	شفق	dawn day break	shafaq.	شفق
subh.	صبح	early morning.	subh.	صبح
zuhr.	الظهر	noon.	zuhr.	ظهر
masaà.	مساء	evening.	asr.	عصر
el laylah.	الليه	to night.	emshab.	امشب
laylat ams.	ليلة الامس	last night.	dishab.	ديشب
laylat awal amsa.	ليلة اول امس	before last night	parishab.	پريشب
awal el layla.	اول الليله	evening.	awal shab.	اول شب
wasat layla.	وسط الليله	midnight.	wasat shab.	وسط شب
waqt.	وقت	time.	waqt.	وقت
bad el ahyàn	بعض الاحيان	sometime.	gâh gâhi.	گاه گاهی
àkher el layl	آخر الليل	end of night.	âkher shab.	آخر شب



فخامت اجل اکرم حضرت اتا تورك رئیس جمهوریة ترکیا

شد اتا تورك مفخم بریاست ممتاز ※ ازوجودش همه شادند که اوشد ممتاز
امتیازش بچنین بودکه زنده فرمود ※ ترکیا را ونفوسش که شد نسر افراز
سرفرازند بعالم که شد او ناجی کل ※ زافتخاریکه باهاش بنمود است بشدمحرم راز
راز مردم همه دم بودودعایش کردند ※ گوی رهبر، تو ثنایش که شد اوسرافراز

H. H. ATATURK, PRESIDENT OF TURKEY

The honouroble Ata Turk has been distinguished with presidency.
All are glad of his personage that has been distinguished.
His distinction was so effective that he rendered life to turkey.
And its people who became glorious.
They are honoured in tho world, as he is the guardian of all.
The glory that he has rendered to his nation has been respectefully considered.
The praise of people all was alike in speaking good of him.

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
Fasl shuhwr.	شهور	Months	Fasl mahâha.	ماه ها
mâres.	مارس	march	farwardin, màh.	فروردین . ماه
abril.	ابریل	april.	awrdi behehht „	اردی بهشت »
mâyo.	مایو	may.	khwrdâd „	خورداد »
yuniyah.	یونیه	june.	tir. „	تیر ماه
yuliyah.	یولیه	july.	murdâd „	مرداد »
aughustus.	اغسطس	august.	shahriwar „	شهریور »
sebtembar.	سبتمبر	september.	mehr „	مهر ماه
octobar.	اکتوبر	october.	abâan „	ابان »
nofamber.	نوفمبر	november.	âzar „	آزر »
disember.	دیسمبر	december.	dây „	دی ماه
yanâyer.	ینایر	january.	bahman „	بهمن »
febrâyer.	فبرایر	february.	esfand „	اسفند »
Ayam el osbwa	ايام الاسبوع	Days of the week	Fasl rwzhay hafta.	روزهای هفته
el sabt.	السبت	saturday.	shanbeh.	شنبه
el ahad.	الاحد	sunday.	yak, shanbeh.	يك شنبه
el senian.	الاثنين	monday.	dw, shanbeh.	دو شنبه
el salâsa.	الثلاثاء	tuesday.	seh, shanbeh.	سه شنبه
el arbâà.	الاربعاء	wednesday.	chahâr, shanbeh.	چهار شنبه
el khamis.	الخميس	thursday.	panj, shanbeh.	پنج شنبه
el jumâh.	الجمعه	friday.	jumah.	جمعه
Mawâsem.	مواسم	Seasons.	Mawâsem.	مواسم
rabia.	ربيع	spring.	Bahâr.	بهار
sayf.	صيف	summer.	tâbestân.	تابستان
kharif.	خريف	autumn.	Pâeiz.	پائیز

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
shetaâ.	شتاء	winter.	zemestân.	زمستان
Jehat seteh.	جهات سته	Six sides.	Shesh jahat.	شش جهة
fwq.	فوق	up.	bâla.	بالا
taht.	تحت	under.	pâein.	پائين
yamin.	يمين	right.	râst.	راست
yasâr.	يسار	left.	chap.	چپ
emâm.	امام	before.	pish.	پيش
khalff	خلف	behind.	pass.	پس
Hawas khamsa.	حواس خمسه	The five senses	Panj hawâs.	پنج حواس
bâserah.	باصره	seeing.	didan.	ديدن
sâmmaah.	سامعة	hearing.	shanidan.	شنيدن
shamah.	شامه	smelling.	bwaidan.	بوئيدن
zâicqah.	ذائقه	tasting.	chashidan.	چشيدن
lâmsah.	لامسه	feeling.	hes kardan.	حس كردن
Aâlam elâhi	عالم الهى	Astronomical.	Aálam elâhi.	عالم الهى
allâh.	الله	god.	khuda.	خدا
khâleq.	خالق	creator.	yazdân.	يزدان
rabb.	رب	providence.	parwardegâr.	پروردگار
nabi.	نبى	prophet.	paighumbar.	پيغمبر
malâekah.	ملائكه	angel.	fareshtah.	فرشته
muqaddas.	مقدس	holy.	pâk.	پاك
hwr.	حور	fairy.	pari, hwr.	پرى ، حور
eblis.	ابليس	satan.	shaitàn.	شيطان
taif.	طيف	ghost.	deiw.	ديو
khalq.	خلق	creation.	khalq.	خلق

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
makhlwq.	مخلوق	creature.	makhlwq.	مخلوق
dunyâ.	دنيا	world.	dunyâ, jehan.	دنيا ، جهان
samâa.	سماء	sky.	aâsamân.	آسمان
nwr.	نور	light.	rwshani.	روشنى
zulmat.	ظلمة	darkness.	târiki.	تاريكى
sahâb.	سحاب	cloud.	abr.	ابر
dawe el shams	ضوء الشمس	sun shine.	âaftàb.	آفتاب
dawe el qamar	ضوء القمر	moon light	mâhtâb.	ماهتاب
shams.	شمس	sun.	khwrshid.	خورشيد
qamar.	قمر	moon.	mâh.	ماه
najm.	نجم	star.	setârah, akhtar.	ستاره ، اختر
kawâkeb.	كواكب	planets.	kawâkeb.	كواكب
hellâl.	هلال	new moon.	hellâl.	هلال
khuswff.	خسوف	eclipse.	gereftegi, khuswf.	گرفتگى ، خسوف.
zell.	ظل	shade.	sâyah.	سايه
shuâa.	شعاع	ray.	partw, shuàa.	پرتو ، شعاع
sharq.	شرق	east	sharq.	شرق
gharb.	غرب	west.	gharb.	غرب
junwb.	جنوب	south.	junwb.	جنوب
shemâl.	شمال	north.	shemàl.	شمال
tulwa.	طلوع	rising.	tulwa.	طلوع
ghurwb.	غروب	sunset.	ghurwb.	غروب
hawa.	هوا	air.	bàd, hawa.	باد ، هوا .
ghubar.	غبار	dust.	ghubàr, gard	غبار ، گرد .
el maâ.	الماء	water.	âbb.	آب
mater.	مطر	rain.	bàrân.	باران
twfân.	طوفان	tempest.	tund bàd.	تند باد

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian
raad.	رعد	thunder.	raad.	رعد
barq.	برق	lightning.	barq.	برق
mwj.	موج	wave.	mwj.	موج
fayadân.	فيضان	inundation.	saylâb.	سيلاب
bahr.	بحر	sea.	daryâ.	دريا
sâhel.	ساحل البحر	sea shore.	kenârah, sâhel.	كناره،ساحل.
nahr.	نهر	river.	rwd.	رود
turâa.	ترع	canal.	jwye.	جوى
yanbwaa.	ينبوع	spring.	chashmah.	چشمه
shallâl.	شلال	cataract.	âbshâr.	آبشار
bir.	بير	well.	châh.	چاه
mad.	مد	flow.	mad.	مد
jazer.	جزر	ebb.	jazar.	جزر
qatrah.	قطره	drop.	qatrah, chekeh.	قطره ، چكه
aumq.	عمق	depth.	amiq.	عميق
khalige.	خليج	bay.	khalij.	خليج
el ard.	الارض	earth.	zamin.	زمين
turâb.	تراب	dust.	khâk.	خاك
tin.	طين	clay.	gel, kalwkh.	گل . كلوخ
wahal.	وحل	mud.	shul.	شل
hajar.	حجر	stone.	sang.	سنگ
raml.	رمل	sand	raml.	رمل
jabal.	جبل	mountain.	kwh.	كوه
kahf.	كهف	cave.	shekaft, ghâr.	شكفت غار
ghâbât.	غابات	forests.	jangal.	جنگل
hasâh.	حصاه	small pebble.	rig.	ريگ
tall.	تل	small hill.	tal.	تل
sahrâa.	صحراء	desert.	sahrâa, biyâbân.	صحرا ، بيابان

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
jazirah.	جزیره	island.	jazirah.	جزیره
jebâal.	جبال	mountains.	kwhestân.	کوهستان
mamlekat.	مملكة	kingdom.	keshwar,mamlekat	کشور،مملکت
madinah.	مدينه	city.	shahr.	شهر
balad.	بلد	town.	qasebah.	قصبه
qaryah.	قريه	village.	deh.	ده
abâdiyah.	آباديه ، عزبه	farm.	abâdi	آبادی
kwkh.	كوخ	hut.	kushk.	کوشك
haye, mahala.	حیّ ، محله	quarter.	mahalah.	محله
swq.	سوق	bazaar.	bâzâar.	بازار
maidân.	ميدان	square.	maydân.	میدان
sharâa.	شارع	path, street.	jâdah,râh.	جاده ، راه
tariq.	طريق	road.	shâh râh.	شاه راه
shârâa.	شارع	street.	kucha.	کوچه
buit.	بيت	house.	khânah.	خانه
atabah.	عتبه	threshold.	âstânah.	آستانه
zinat.	زينة	ornaments.	zinat.	زينة
khâtam.	خاتم	finger ring.	angushtar.	انگشتر
asâwer.	ساور	bracelet.	alangw.	النگو
madad.	معضد	amulet.	bâzwband.	بازوبند
khezâm.	خزام	nose ring.	halqaye bimi.	حلقهٔ بینی
kerdân.	كردان	necklace.	gardan band.	گردن بند
halaq, qurt.	حلقة ، قرط	ear ring.	gwshwârah.	گوش واره
khulkhal.	خلخال	ankle ring.	khulkhâl.	خلخال

Arabic. pro.	Arabic.	English	Iranian pro.	Iranian.
Maden wa ahgar.	معادن والاحجار	Metals & stones	Mâaden, wa sangha.	معادن وسنگها
manjam.	منجم	mine.	kân.	کان
madan.	معدن	metal.	maadan.	معدن
zahab.	ذهب	gold.	telâ, zar.	طلا ، زر .
zahab abyad	ذهب ابيض	platinum.	telaye, safid.	طلای سفید
fadah.	فضه	silver.	nuqrah, sim.	نقره ، سیم
nahass.	نحاس	copper.	mess.	مس
nahass asfar	نحاس اصفر	brass.	berenj.	برنج
hadid.	حديد	iron.	âhen.	آهن
resas.	رصاص	lead.	surub.	سرب
qasdir.	قصدير	tin.	qalaa.	قلع
maghnâtis.	مغناطيس	magnet.	âhenrubâ.	آهنربا
fwlâz.	فولاذ	steel.	fwlâd.	فولاد
zibaq.	زئبق	quick silver.	simâb, jiwah.	سیماب، ژیوه
kebrit.	كبريت	sulphur.	gwgerd, kebrit.	گوگرد،کبریت
zarnikh.	زرنيخ	arsenic.	zarnikh.	زرنیخ
zink.	زنك	zinc.	rwye.	روی
hajar rukhâm.	حجر رخام	marble.	marmar.	مرمر
hajar el masan.	حجر المسن	grind stone.	sang saw.	سنگ سو
marjân.	مرجان	coral.	marjân.	مرجان
looloo.	لؤلؤ	pearl.	murwârid.	مروارید
almâs.	الماس	diamond.	almâss.	الماس
zebarjad.	زبرجد	chrysolite.	zebarjad.	زبرجد
zumurud.	زمرد	emerald.	zumurud.	زمرد
yâqut.	ياقوت	amethyst,	yâqwt.	یاقوت
yâqutiyah.	ياقوتيه	ruby.	lâal.	لعل
aqiq.	عقيق	agate.	aqiq.	عقیق

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
firwz.	فيروز	turquoise.	firwzah.	فيروزه
merâat.	مرآة	looking glass.	àienah.	آئينه
zejâj.	زجاج	glass.	shishah.	شيشه
bolwr.	بلور	crystol.	bulwr.	بلور
yashb.	يشب	jasper.	yashb.	يشب
sawân.	صوان	flint.	chaqmâq.	چقماق
silan.	سيلان	garnet.	saylân.	سيلان
shabah.	شبه	alum.	zâj.	زاج
bwreq.	بورق	borax.	bwrah.	بوره
zeft.	زفت	pitch.	qir.	قير
jebs.	جبس	plaster.	gach.	گچه
qaterân.	قطران	tar.	qir.	قير
melh.	ملح	salt.	namak.	نمك
melh bârwd	ملح بارود	nitre.	shwrah bârwd.	شورهٔ بارود
Nâr wa.	النار و	Fire &	âtash wa.	آتش و
nâr.	نار	fire.	âtash.	آتش
harârat.	حرارة	heat.	garmi.	گرمی
eltehâb.	التهاب	inflammation.	swzesh.	سوزش
fahm.	فحم	charcool.	zughâl.	زغال
hatab.	حطب	wood.	himah.	هيمه
dokhân.	دخان	smoke.	dwd.	دود
dawaâ.	ضوء	light.	rwshani.	روشنی
zulmat.	ظلمة	darkness.	târiki.	تاریکی
serâj.	سراج	lamp.	cherâgh.	چراغ
bukhâr.	بخار	vapour.	bukhâr.	بخار
rumâd.	رماد	ash.	khâkestar.	خاکستر
kebrit.	كبريت	match.	kebrit.	کبریت

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
kahrabâ.	کهربا	electricity.	barq.	برق
shamaâ.	شمع	candle.	shamaa.	شمع
ghâz.	غاز	petroleum.	naft.	نفط
sukhâm.	سخام	soot.	dwdah.	دوده
jazwa.	جذوه	spark.	jeraqa, sharârah.	جرقه ، شراره
lâmaâ.	لامع	bright.	derakhshandah.	درخشنده
mubarraq.	مبرق	sparkling.	tâbân.	تابان
mawqed.	موقد	stove.	manqal.	منقل
wijâq.	وجاق	stove.	aujâq, bukhâri.	اجاق ، بخاری
Teywr.	**طيور**	**Birds.**	**Parandahâ.**	**پرنده ها**
tair.	طير	bird.	parandah.	پرنده
dejâjah.	دجاجه	hen.	murgh.	مرغ
dik.	ديك	cock.	khurwss.	خروس
hamâm.	حمام	pigeon.	kabwtar.	کبوتر
katkwtah.	كتكوته	chicken.	jwjah.	جوجه
hajel.	حجل	partridge.	kabg.	کبک
asfwr.	عصفور	sparrow.	gunjeshk.	گنجشك
batah.	بطه	duck.	murgh âbi.	مرغ آبی
dik rwmi	ديك رومى	turkeycock.	bwqalamun.	بوقلمون
awzah.	اوزه	goose.	qâz.	قاز
yamâma.	يمامه	dove.	qumri.	قمری
babghaâ.	ببغاء	parrot.	twti.	طوطی
tâws.	طاوس	peacock.	tâws.	طاوس
bulbul.	بلبل	nightingale.	bulbul.	بلبل
nâamaâ.	نعامه	ostrich.	shutur murgh.	شتر مرغ
ghurâb.	غراب	crow.	zâgh.	زاغ
hudhud.	هدهد	pewit, hoopoo.	hudhud.	هدهد

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
abâbil.	ابابيل	swallow.	parstwk.	پرستوك
auqâb.	عقاب	eagle.	auqâb.	عقاب
bwmah.	بومه	owl.	jughd.	جغد
khoffâsh.	خفاش	bat.	shab parah.	شب پره
ghurâb.	غراب	raven.	kalâgh.	كلاغ
bâz,hadaha.	باز ، حداه	kite.	bâz.	باز
nesr.	نسر	eagle.	garkas.	گركس
asfwr, hazâr	عصفور هزار	wagtail.	suawah.	صعوه
qanbarah.	قنبره	lark.	chekâwek.	چكاوك
hamâmah.	حمامه	dove.	fâkhtah.	فاخته
farah	فره	thrush.	sâr.	سار
bajaa elwz.	بجع الاوز	swan.	qw.	قو
laqlaq.	لقلق	stork.	laqlaqa.	لقلق
nasr.	نسر	vulture.	lasheh khur.	لاشه خور
saqr.	صقر	falcon.	shâhin.	شاهين
oshah.	عشه	nest.	âshiyânah.	آشيانه
rish.	ريش	feather.	par.	پر
jenâh.	جناح	wing.	bâl.	بال
menqàar.	منقار	bill.	menqâr.	منقار
Haywan alif	حيوان اليف	Domestic animals	Haywânât alif.	حيوان اليف
fil.	فيل	elephant.	fil.	فيل
husàn.	حصان	horse.	asp.	اسپ
jawàd.	جواد	mare.	mâdiyân.	ماديان
baghl.	بغل	mule.	qàter.	قاطر
jamal.	جمل	camel.	shutur.	شتر
saur.	ثور	bull, ox.	gàwenar.	گاونر
baqarah.	بقره	cow.	gàwe màdah.	گاوماده

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
jâmws.	جاموس	buffalo.	gàwmish.	گاومیش
mohr.	مهر	pony.	tàtw.	طاطو
ejl.	عجل	calf.	gwsàlah.	گوساله
kharwf.	خروف	sheep.	mish.	میش
jadye.	جدی	kid.	buzghàlah.	بزغاله
zabye.	ظبی	deer.	ààhw.	آهو
ghazâl.	غزاله	antelope.	ààhw barah.	آهو بره
arnab.	ارنب	hare.	khargwsh.	خرگوش
qateea.	قطیع	floch.	galah.	گله
hemâr jabali	حمار وحش	wild ass.	gwrah, khar.	گوره خر
qunfuz.	قنفذ	porcupine.	khàr,pusht.	خار پشت
teis.	تیس	goat.	buz.	بز
ghazàl mesk	غزالة المسك	mesk deer.	àhwye, meshkin	آهوی مشکین
kabbsh.	کبش	ram.	ghwck.	غوچ
naajah.	نعجه	ewe.	barah,amlek.	برهٔ املك
hamal.	حمل	lamb.	barah.	بره
màshiyah.	ماشیه	cattle.	mawàshi.	مواشی
qatiaa.	طرش، قطیع	herd.	ramah.	رمه
zeràfah.	زرافه	camelopard.	zeràfah.	زرافه
hajin.	هجین	dromedary.	jamàz.	جماز
ejlah.	عجله	heifer.	gwsàlah.	گوساله
hemàr.	حمار	donkey.	khar,aulàgh.	خر، علاغ
hemàrah.	حماره	she ass.	khar madah.	خر ماده
khenzir.	خنزیر	hog.	guràz.	گراز
qerd.	قرد	monkey.	maimwn.	میمون
kalb.	کلب	dog.	sag.	سگ
kalb lmàa.	کلب الماء	beaver.	sag,àbi.	سگ آبی

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
dub.	دب	bear.	kherss.	خرس
saalab.	ثعلب	fox.	rwbà.	روبا
ebne,awa.	ابن آوی	jackal.	sheghàl.	شغال
debea.	ضبع	hayena.	kaftàr.	کفتار
karkadan.	کرکدن	rhinoceros.	kargadan.	کرگدن
asad.	اسد	lion.	shir.	شیر
kalb el siad.	کلب الصید	hound.	tàzi.	تازی
fahed.	فهد	leopard.	ywz,palang.	یوز پلنگ
nemr.	نمر	tiger.	palang.	پلنگ
zaib.	ذئب	wolf.	gurg.	گرگ
her,quta.	هر قطه	cat.	gurba.	گربه
samwr.	سمرر	sable.	samwr,	سمور
waal.	وعل	stag,reindeer.	gawazn.	گوزن
halwf.	حلوف	pig.	khwk.	خوك
nosnàs.	نسناس	orangoutang.	antar.	عنتر
khuld.	خلد	mole.	mwsh kwr.	موش کور
qarn.	قرن	horn.	shàkh.	شاخ
zum.	ذم	tail.	dum.	دم
hafer.	حافر	hoof.	sum.	سم
zebl.	زبل	dung.	sargin.	سرگین
Hasharàt.	حشرات	**Reptiles & jnsects.**	**Hasharàt.**	حشرات
hayat el dakhma.	حية الضخمه	boa	ajdahà.	اژدها
aqrab.	عقرب	scorpion	kajdum, aqrab.	کژدم،عقرب
afàa.	افعی	vipar.	afei.	افعی
ankabwt.	عنکبوت	spider.	ankabwt.	عنکبوت
sulhefàt.	سلحفاة	turtle.	sangpusht.	سنك پشت

Arabic. pro.	Arabic.	English	Iranian. pro.	Iranian.
qunfuz.	قنفذ	beetle, porcupine.	khàrpusht.	خارپشت
dofdaa.	ضفدع	frog.	qurbàghah.	قرباغه
herbàa.	حربا	chameleon.	hurbà.	حربا
jardwn.	جردون	lizard.	buzmàcha.	بزماچه
ume arba wa arbain.	ام اربعة واربعين	pendra.	hezàrpa	هزارپا
jaràd.	جراد	locusts.	malakh.	ملخ
dab.	ضب	lizard.	swsmàr.	سوسمار
etaa.	عته	moth worm.	bid.	بيد
zobàb.	ذباب	fly.	magas.	مگس
namlah.	نمله	ant.	mwrchah.	مورچه
qaml.	قمل	lice.	shepesh.	شپش
barghus.	برغوث	flea.	kek.	كيك
soobàn.	ثعبان	serpent.	mâr.	مار
baq.	بقه	bug.	baq.	بق
tawhuj.	توهج	glow worm.	kerm shabtàb.	كرم شبتاب
alaq.	علق	snail.	zàlw.	زالو
zonbwr.	زنبور	wasp.	zanbwr.	زنبور
nahlah.	نحله	bee.	zanbwr assal.	زنبور عسل
dwdat el qaz	دودة القز	silk worm.	kerm abrishum.	كرم ابريشم
sûrsar.	صرصار	cricket.	swsak.	سوسك
feràsha.	فراشه	butterfly.	parwàna.	پروانه
arzah.	ارزه	cedar.	rwshmiz.	روشميز
nàmwsa.	ناموسه	mosquito.	pasha.	پشة
sharànqa.	شرانقه	cocoons.	kerm pilah.	كرم پيله
ebn ers.	ابن عرس	weasel.	raàsw, khaz.	راسو ، خز
jurz.	جرذ	rat.	mwsh.	موش
faràh.	فاره	mouse.	mwsh màdah.	موش ماده
nems.	نمس	ichneumon.	mwsh khurmà.	موش خرما

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
farqzàn.	فرقذان	squirrel.	sanjab.	سنجاب
jual.	جعل	beetle.	khazwk.	خزوك
saratàn.	سرطان	crab.	kharchang.	خرچنك
qràbat ensàn.	قرابةالانسان	Mankind & relationship.	Fasl qarabat ensân.	قرابت انسان
rajul.	رجل	man.	mard.	مرد
maràh.	مرأه	woman.	zan.	زن
zowj.	زوج	husband.	shwhar.	شوهر
zowjah	زوجه	wife.	zowjah.	زوجه
bent.	بنت	daughter.	dukhtar.	دختر
walad.	ولد	son.	pesar.	پسر
umm.	ام	mother.	mâdar.	مادر
abb.	اب	father.	pedar.	پدر
akh.	اخ	brother.	berâdar.	برادر
ukht.	اخت	sister.	khâhar.	خواهر
ammah.	عمه	aunt.	amah.	عمه
amm.	عم	uncle.	amw.	عمو
khâl.	خال	uncle.	khâlw, dâie.	خالو ، دائی
khalah.	خاله	aunt.	khálah.	خاله
walad.	ولد	boy.	bachah.	بچه
shàb.	شاب	young.	jawàn.	جوان
ajwz.	عجوز	manhood.	peir.	پیر
aqâreb.	اقارب	relatives.	khishàn.	خیشان
wàledân.	والدان	parents.	wàledian.	والدين
jaddah.	جده	grand mother.	bi bi, jadah.	بی بی ، جده
hânum.	هانم	lady.	khànum, bi bi.	خانم ، بی بی
sayedah.	سیده	mistress.	kadbànw.	کدبانو
jadd.	جد	grand father.	jadd.	جد

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
sehr.	صهر	soni-n-law.	dàmâd.	داماد
hamât.	حماة	mother-in-law.	màdar,zan.	مادر زن
hamw.	حمو	father-in-law.	pedar,zan.	پدرزن
akh el zwja.	اخ الزوجه	brother-in-law.	beràdar,zan.	برادرزن
ukht el zwja.	اخت الزوجه	sister-in-law.	khàhar,zan.	خواهرزن
ebn amm.	ابن عم	cousin.	pesar dàie.	پسردائی
ebn el akh.	ابن الاخ	nephew.	pesar,berâdar.	پسر برادر
bent,el akh.	بنت الاخ	niece.	dukhtar,beradar.	دختر برادر
ebn,el ukht.	ابن الاخت	nephew.	pesare, khàhar.	پسر خواهر
bent,el ukht.	بنت الاخت	niece.	dukhtar, khàhar.	دختر خواهر
bekr.	بكر	virgin.	beker.	بکر
armala.	ارمله	widow.	biwah.	بیوه
ahfâd.	احفاد	descendants.	nawa.	نوه
wàres.	وارث	heir.	wàres.	وارث
yatim.	يتيم	orphan.	yatim.	یتیم
arws	عروس	bride.	arws.	عروس
farah.	فرح	wedding.	arwsi.	عروسی
khutbah.	خطبه	betrothal.	aqd.	عقد
eqteràn.	اقتران	marriage.	tâahul.	تأهل
haml.	حمل	pregnancy.	àbestani.	آبستنی
welàda.	ولاده	delivery.	waza, haml.	وضع حمل
dàyah.	دايه	midwife.	dàya.	دایه
milàd.	ميلاد	birth.	paydayesh.	پیدایش
yowm el mawlwd.	يوم المولود	birth day.	rwz,welàdat.	روز ولادت
tefl.	طفل	baby.	tefl.	طفل
radia.	رضيع	foster.	shir khar.	شیر خوار
murdaa.	مرضعه	wet nurse.	màmà.	ماما
towàm.	توام	twin.	dwghlw.	دوغلو

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
bekriyah.	بكريه	first born.	bachaye, bekriya.	بچهٔ بکریه
ebn el akbar	ابن الاكبر	eldest son.	pesar,buzurg.	پسر بزرگ
ebn el asghar	ابن الاصغر	the youngest son.	pesar,kwchek.	پسر کوچک
àailah.	عائله	family.	àeilah.	عائله
tufwla.	طفوله	childhood.	tufwliyah.	طفوليه
qàser.	قاصر	minor.	saghir.	صغير
sabwah.	صبوه	youth.	jawàn.	جوان
shikhwkha.	شيخوخه	old age.	musen, pir.	مسن ، پير
hayàt.	حياة	life.	hayàt.	حيات
wasi, wali.	وصيّ ، ولى	guardian.	wasi.	وصى
talàq.	طلاق	divorce.	talàq.	طلاق
el mwt.	الموت	death.	marg.	مرگ
Wasf ajzà jasad	وصف اجزاء الجسد	Parts of the body.	Wasf ajzâa jasad	وصف اجزاء جسد
jumjuma.	جمجمه	skull.	kâsaye,sar.	كاسهٔ سر
ràas.	راس	head.	sar.	سر
shaar.	شعر	hair.	mw.	مو
mukh.	مخ	brain.	magh,sar.	مغز سر
jeld.	جلد	skin.	pwst.	پوست
erq el warid.	عرق الوريد	vein.	rag warid.	رگ وريد
azm.	عظم	bone.	austkhàn	استخوان
lahm.	لحم	flesh.	gwsht.	گوشت
dam.	دم	blood.	khwn.	خون
jebha.	جبهه	forehead.	pishàni.	پيشانى
hàjeb.	حاجب	eyebrow.	abrw.	ابرو
ayn.	عين	eye.	chashm.	چشم
jafn.	جفن	eyelid.	peleg.	پلك

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian
hudab.	هدب	eyelash.	mujgân.	مژگان
hadaqa.	حدقه	eyeball.	hadaqa.	حدقه
asdàgh.	اصداغ	temples.	sadghain.	صدغين
wajh.	وجه	face.	swrat.	صورت
khad.	خد	cheek.	rukhsâr.	رخسار
uzon.	اذن	ear.	gwsh.	گوش
shama el uzon.	شمع الاذن	ear wax.	cherk gwsh.	چرك گوش
anf.	انف	nose.	damàgh.	دماغ
fam.	فم	mouth.	dahan.	دهن
shafah.	شفه	lip.	lab.	لب
lasah.	لثه	gum.	gwsht dandan.	گوشت دندان
fakk.	فك	jaw.	arwâra.	ارواره
senn.	سن	tooth.	dandân.	دندان
asnàn.	اسنان	teeth.	dandânha.	دندانها
asab.	عصب	nerve.	rag.	رگ
adràs.	اضراس	molars.	dandân âsiyâb.	دندان آسياب
anyàb.	انياب	canine teeth.	anyab.	انياب
asnàn.	الاسنان	incisors.	dandân pish.	دندان پيش
lesân.	لسان	tongue.	zabân.	زبان
saqf el halq.	سقف الحلق	plate.	saqfe dahan.	سقف دهن
halq.	حلق	throat.	galw.	گلو
zaqn.	ذقن	chin.	ghabghab.	غبغب
lehya.	لحيه	beard.	rish.	ريش
shawâreb.	شوارب	moustaches.	sebil.	سبيل
raqaba.	رقبه	neck.	gardan.	گردن
abt.	ابط	armpit.	baghal.	بغل
ketf.	كتف	shoulder.	dwsh,ketf.	دوش ، كتف
yadd.	يد	hand.	dast.	دست

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
khalf.	خلف	behind.	pusht.	پشت
sadr.	صدر	breast.	sinah.	سینه
sadye.	ثدی	pap, bosom.	pestân.	پستان
delaa.	ضلع	rib.	dandah.	دنده
sâed.	ساعد	arm.	bàzw.	بازو
helmat el sadye	حلمة الثدی	nipple.	sare pestan.	سرپستان
zahr.	ظهر	back.	kamar.	کمر
meadah.	معده	stomach.	maadah.	معده
surrah.	سرّه	navel.	nâff.	ناف
maqad.	مقعد	bottom.	surin.	سرین
fakhz.	فخذ	thigh.	rân	ران
rukbah.	رکبه	knee.	zânw.	زانو
sâaq.	ساق	leg.	sâq.	ساق
rejl.	رجل	foot.	pâa.	پا
ebhâm el rejl	ابهام الرجل	legs,toe.	angusht,pâa.	انگشت پا
aqab.	عقب	heel.	pashnaye,pâa.	پاشنهٔ پا
rasegh el qadam	رسغ القدم	ankle.	kaf,pâa.	کف پا
yad el yomena	الید الیمنی	right hand.	dast,râast.	دست راست
yad el yosra.	الید الیسری	left hand.	dast chap.	دست چپ
merfaq.	مرفق	elbow.	ârânge.	آرنج
asâba.	اصابع	fingers.	angushtha.	انگشتها
ebham.	ابهام	thumb.	angusht buzerg.	انگشت بزرگ
sabbâba.	سبابه	fore finger.	angusht shahâda.	انگشت شهاده
usba wasta.	اصبع وسطی	middle finger.	angusht wasati.	انگشت وسطی
bensar.	بنصر	fourth finger.	angusht kwchek.	انگشت کوچك

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
khensar.	خنصر	little finger.	angusht kwchektar	انگشت کوچکتر
zufr.	ظفر	nail.	nâkhun.	ناخن
measam.	معصم	wrist.	bandast.	بنددست
qabdah.	قبضه	fist.	musht.	مشت
nabd.	نبض	pulse.	nabz.	نبض
janb.	جنب	side.	pahlw.	پهلو
batn.	بطن	abdomen.	shekam.	شکم
kersh.	کرش	paunch.	shekanba.	شکنبه
amâa.	امعاء	bowels, intestines	rwdah.	روده
tohâl.	طحال	spleen.	espul.	اسپل
kabad.	کبد	liver.	jegar.	جگر
mârârah	مراره	gall.	zahrah.	زهره
kuleyah.	کلیه	kidney.	qulbah, gurdah.	قلبه، گرده
gheshâ.	غشاء	film.	pardaye ghashâa.	پردهٔ غشاء
samin.	سمین	fat.	farbeh	فربه
daief.	ضعیف	lean.	lâghar.	لاغر
shahm.	شحم	suet	py.	پی
wark.	ورك	groin.	bikh rân, wark.	بیخ ران، ورك
raham.	رحم	womb.	raham.	رحم
masâna.	مثانه	bladder.	masânah.	مثانه
Akhlât wjwd	اخلاط الوجود	Humour.	Akhlât wjwd.	اخلاط وجود
damm.	دم	blood.	khwn.	خون
balgham.	بلغم	phlegm.	balgham.	بلغم
safraâ.	صفراء	bile.	safraâ.	صفراء
sawdaâ.	سوداء	melancholy.	sawdaâ.	سوداء
riq.	ریق	saliva.	laâb dahan.	لعاب دهن

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
bosâq.	بصاق	spittle.	tuf.	تف
mukhât.	مخاط	snot.	âb damâgh.	آب دماغ
dumwa.	دموع	tears.	ashk.	اشك
araq.	عرق	sweat.	araq.	عرق
mani.	منى	sperm.	mani.	منى
bool.	بول	urine.	shâsh, edrâr.	شاش ، ادرار
ghàyet.	غائط	dung.	sargin, guh.	سرگين ، گه
Wazâyef Jasad	وظايف الجسد	Functions of the body	Wazifat jasad.	وظفيه جسد
tanafus.	تنفس	breathing.	tanafus.	تنفس
sawt.	صوت	voice.	awâz, swt.	آواز ، صوت
kalâm.	كلام	speech.	guftan	گفتن
nutq.	نطق	utterance.	nateqah.	ناطقه
anin.	انين	groan.	nâla.	ناله
tanhed.	تنهد	sigh.	âhh.	آه
sorâkh.	صراخ	cry.	saiha, feryâd.	صيحه ، فرياد
atsa.	عطس	sneezing.	atsah.	عطسه
tasaôb.	تثاؤب	gape, yawn.	khamyâza.	خميازه
khadar.	خدر	numb.	bihesi.	بى حسى
noas.	نعس	drowsiness.	churt.	چرت
nwm.	نوم	sleep.	khâb.	خواب
shakhir.	شخير	snoring.	khurnesh, nafir.	خرنش ، نفير
helm.	حلم	dream.	khâb didan.	خواب ديدن
sahar.	سهر	watching.	bidâri.	بيدارى
Khasiyat jasad	خاصية الجسد	Attributes of body	Khâsiyat jasad	خاصيت جسد
ferâsa	فراسه	physiognomy.	ferâsat.	فراست
swrat.	صورة	features.	swrat.	صورت

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ghodwn.	غضون	wrinkles.	churwk.	چروك
haiâ.	هيئه	countenance.	haia.	هيئة
qamah.	قامه	stature.	qâmat.	قامت
husn.	حسن	beauty.	khwrwye.	خوبروى
qubh.	قبح	ugliness.	zesht.	زشت
nahif	نحيف	lean.	lâghar.	لاغر
bared, saqil.	بارد ، ثقيل	tastlessness.	bimazagi.	بى مزه گى
samin.	سمين	fat.	farbah.	فربه
tawil.	طويل	tall.	bulandi.	بلندى
qasir.	قصير	low.	kwtâhi.	كوتاهى
âaqel.	عاقل	mindful.	hwshyar.	هوشيار
ghabi.	غبى	dull.	bihwsh.	بى هوش
fetnah.	فطنه	sense.	kherad.	خرد
adâwah.	عداوه	enemy.	dushmani.	دشمنى
reghba.	رغبه	desire.	ârezw. tamana.	آرزو ، تمنى
saheb.	صاحب	friend.	dwst.	دوست
hasad.	حسد	envy.	hasad.	حسد
tamaâ.	طمع	avarice.	tamaâ.	طمع
bakhil.	بخيل	miser.	bakhil.	بخيل
karim.	كريم	generous.	sakhi.	سخى
surwr.	سرور	happiness.	khwshi.	خوشى
huzn.	حزن	sadness.	deltangi.	دلتنگى
nefâq.	نفاق	hypocrisy.	nefâq.	نفاق
makr.	مكر	cunning.	frib.	فريب
kezb.	كذب	falsehood.	drwgh.	دروغ
sedq.	صدق	truth.	râsti.	راستى

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
sabr.	صبر	patience.	sabr.	صبر
suraa.	سرعه	fast, speed	shetâb.	شتاب
kebr	کبر	pride.	takabur.	تکبر
tawâdaâ.	تواضع	humility.	tawâzua.	تواضع
asam.	اصم	deaf.	kar.	کر
aâmaâ.	اعمی	blind.	kwr.	کور
akhras.	اخرس	dumb.	gung.	گنگ
aaraj.	اعرج	lame.	lang.	لنگ
sharif.	شریف	noble.	sharif.	شریف
sharir.	شریر	wicked.	sharir, awbâsh.	شریر ، اوباش
amin.	امین	honest.	amin.	امین
khabis.	خبیث	rogue.	daghal, bâz.	دغل باز
mutabar.	معتبر	confident.	mutabar.	معتبر
khunsa.	خنثی	hermaphrodite.	khunsaâ.	خنثی
karih el manzar.	کریه المنظر	hideous.	badrw.	بدرو
Amrâd.	امراض	Sickness, diceases.	Bimâriha.	فصل بیماریها
marad.	مرض	sickness.	bimâri.	بیماری
wajaâ.	وجع	pain.	dard.	درد
jarab.	جرب	itch.	khâresh.	خارش
suâl.	سعال	cough.	surfa.	سرفه
dowkha.	دوخه	giddiness.	gardesh, sar.	گردش سر
nâswr.	ناسور	fistula.	nâswr.	ناسور
huma.	حمی	fever.	tab.	تب
dumal.	دمل	abscess.	dumbal.	دمبل
daaf.	ضعف	weakness.	zaaf.	ضعف
baras.	برص	leprosy,	baras.	برص
qwba.	قوبا	guinea.	qwbâ, paywk.	قوبا ، پیوك

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
maghas.	مغص	colic.	delpich.	دل پیچ
swa hadm.	سوء هضم	indigestion.	badhazmi.	بدهضمی
rashah.	رعشه	trumble.	râshâh.	رعشه
judari.	جدری	small pox.	àbelah.	آبله
wajâa el batn.	وجع البطن	colic.	dard shekam.	دردشکم
waba.	وبا	cholera.	wabâ.	وبا
waja el aâsab.	وجع الاعصاب	nevralgy.	dard âasab.	درد اعصاب
waja el râas.	وجع الراس	headache.	dard sar.	دردسر
jarab.	جرب	itch.	hekah.	حکه
waja el mufâsel.	وجع المفاصل	rheumatism.	dard mufâsel.	درد مفاصل
daa el kalb.	داء الكلب	hydrophobia.	marz hâri.	مرض هاری
ramad.	رمد	sore eyes.	ramad.	رمد
jarh.	جرح	wound.	zakhm.	زخم
waram.	ورم	swell.	bâd, waram.	باد، ورم
bawâsir.	بواسير	piles.	bawâsir.	بواسیر
estefrâgh.	استفراغ	vomit.	qây.	قی
estesqâa	استسقاء	hydrocel.	estesqâ.	استسقاء
nazla.	نزله	catarrh.	zukâm.	زکام
dwdat el regl.	دودة الرجل	guinea worm	paywk.	پیوك
khanâq.	خناق	diphtheria.	khunâq.	خناق
hazqa.	حزقه	hiccouph.	suk sukah.	سك سکه
jenwn.	جنون	madness,	diwânegi.	دیوانگی
ghasheyân.	غشيان	fainting.	bihwshi.	بی هوشی
zubri.	زهری	syphilis.	kwft.	کوفت
zwsentari.	زوسنطاری	dysentery.	zwsentâri.	ذوسنطاری
el takhma.	التخمه	dyspeptic.	takhma.	تخمه
taqih el asnân.	تقيح الاسنان	pyorrhosa.	jwshesh gwsht dandân.	جوشش گوشت دندان

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
rawasab asnân.	رواسب للاسنان	tartric.	cherk dandan.	چرك دندان
sene mwsawas.	سنه مسوس	cavity tooth	dandan kermi.	دندان كرمى
eltehâb.	التهاب	inflammation.	elthâb, swzesh.	التهاب، سوزش
ruâf.	رعاف	hemorrhage.(nose)	ruâf.	رعاف
seriya.	سريه	concubine, dis	swzanak,	سوزنك
malâria.	ملاريا	malaria.	tab lârz, malâria.	تب لرز.ملاريا
nazif el dam.	نزيف الدم	hemorrhage.	khwn âmadan.	خون آمدن
suâl diki.	سعال ديكى	hooping cough.	surfa siyâ.	سرفه سياه
mard mafsal warki.	مرض مفصل وركى	hip joint disease.	maraz mufâsel kafal.	مرض مفاصل كفل
âqer.	عاقر	barrenness.	aqim.	عقيم
sul.	سل	consumption.	sel.	سل
hum tifwied.	حمي تيفودية	typhoid.	tab tifweid.	تب تيفوئيد
hum difwsiya.	حمي تيفوسيه	typhus.	tab tifwsiya.	تب تيفوسيه
dumal.	دمل	pustule.	dâna, kwrak.	دانه، كورك
shalal.	شلل	paralysis.	fâlege.	فالج
eshâl.	اسهال	diarrhoea,	shekam rawesh.	شكم روش
khafaqân.	خفقان	palpitation.	khafaqân.	خفقان
hasba.	حصبه	measles.	surkhak.	سرخك
mushel.	مسهل	purge.	mushel.	مسهل
hab.	حب	pill.	hab.	حب
sufwf.	سفوف	powder.	sufwf.	سفوف
marham.	مرهم	unguent	marham.	مرهم
elâge.	علاج	remedy.	elâj.	علاج
dawaâ. wa.	دواء و	medicine and	dawâa wa	دواء و
shâfâ.	شفاء	cure in.	shafâ dar.	شفاء در
fe el mustashfa.	فى المستشفى	hospital.	bimârkhânay.	بيمارخانهٔ
el seha.	الصحه	healthiness.	sehiya hast.	صحيه هست



اعلیحضرت همایون شاه احمد زوغو ملك البانیا

شاه زغو بقوهٔ تدبیر و رای وراد ❋ شد مستقر بتخت وعدالت بخرج داد
دادار یاورش شد وهمچون ظهیر او ❋ او شد معین بخلق وخدا شد معین او
او شد مکین بجاه وجلالت چو مفتخر ❋ گشتند سربسر بوجودش چو مفتخر
فخر از وجود او چه که ذیجود جود شد ❋ کردند مردمان وچو رهبر، شکور شد

H.M. AHMAD ZUGHU, ALBANIA KING.

King Zughu by force of policy, idea, and wisdom,
Has come to the throne and executed justice.

God has become his comrade and his aid as well,
As he was the helper of people, god has been his helper.

He has been stable with dignity, and majesty,
So that people have become very proud of his personage.

It is the pride of his existence that generous persons,
Have been found, and people as well as Rahbar have become thankful.

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
Mwtalaq belmadresa	متعلق بالمدرسه	the things of the school	Mu aâleqat madresa.	متعلقات مدرسه
madresa.	مدرسه	school.	dabesıân, madresa	دبستان،مدرسه
nâzer.	ناظر	head master.	nâzer.	ناظر
mualem	معلم	professor.	mualem.	معلم
mualema.	معلمه	mistress.	mualema.	معلمه
zâbet.	ضابط	officer.	zâbet.	ضابط
kâteb.	كاتب	clerk.	munshi.	منشی
mudares.	مدرس	teacher.	mudares.	مدرس
talmiz.	تلميذ	pupil.	shâgerd.	شاگرد
ketâb.	كتاب	book.	ketâb.	کتاب
waraq.	ورق	paper.	kâghaz.	کاغذ
qalam	قلم	pen.	khâma, qalam.	خامه ، قلم
hebr.	حبر	ink.	murakab.	مرکب
mubarâh.	مبراه	pen knife.	qalamterâsh.	قلمتراش
âstik.	آستيك	rubber.	medâd pakkun	مداد پاککن
maqlama.	مقلمه	pen case.	qalamdân.	قلمدان
mastara.	مسطره	ruler.	setârah.	سطاره
dawât.	دواة	inkstand.	dawât.	دواة
talim	تعليم	to teach.	âmwkhtan.	آموختن
qaraâh.	قرآءه	to read.	khundan.	خواندن
musâmeha.	المسامحه	holiday.	tatil.	تعطیل
ketâbah,	كتابة	to write.	neweshtan.	نوشتن
tamrin.	تمرين	practice.	mashq.	مشق
lawh hajar	لوح حجر	slate.	lwhe sangi.	لوح سنگی
lawha khashab.	لوحه خشب	black board.	lwh chwbi.	لوح چوبی
qalam resàs.	قلم الرصاص	pencil.	medâd.	مداد
risha.	ريشه	pen nib.	sare qalam.	سر قلم

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
tahriri.	تحريری	written.	muharer.	محرر
tâwla.	طاوله	table.	miz.	ميز
deka.	دكه	bench.	deka.	دكه
kursi.	كرسی	chair.	sandali.	صندلی
kurâsa.	كراسه	copy book.	daftar.	دفتر
nashâfa.	نشافه	blotting paper.	murakab khushkkun.	مركب خشككن
emtehân.	امتحان	examination.	emtehàn.	امتحان
safha.	صفحه	page.	safha	صفحه
makbas.	مكبس	book press.	qaid.	قيد
tabâshir.	طباشير	chalk.	tabâshir	طباشير
sulwk radi.	سلوك ردی	bad mark.	alàma bad.	علامت بد
alàmata jayeda.	علامت جيده	good mark.	alàmakhwb.	علامت خوب
satr.	سطر	line.	satr.	سطر
kalema.	كلمه	word.	kalema	كلمه
jumlah.	جمله	phrase.	jumla.	جمله .
darss,	درس	study	darss.	درس
tarjuma.	ترجمه	translation.	tarjuma.	ترجمه
emlâa.	املاء	dictation.	emlâa.	املاء
murâjeâa.	مراجعه	repetition.	murâjeaa.	مراجعه
ghalta.	غلطه	mistake.	ghalata.	غلطه
ezn.	اذن	permission.	ezn.	اذن
rukhsa.	رخصه	leave.	rukhsa,	رخصه
nuskha.	نسخه	copy.	nuskha.	نسخه
enshâa.	انشاء	style.	enshâa.	انشاء
jâeizah.	جائزه	prize.	jâeizah.	جائزه
nishân.	نيشان	decoration.	nishân.	نيشان
shahâda.	شهاده	certificate	shahàda.	شهاده



اعلیحضرت همایون ظاهر شاه ملك افغانستان

این شاه ظاهر است که ظهیرش خدا شده ❋ بر ملك اهل خویش باورنگ داد شده
شد در مسابقت بمعارف که برده گوی ❋ ازهم قران خود که معارف فزون شده
شد ساعی ترقی ملکش بروز و شب ❋ آنی نکرده راحت وازخو دبری شده
شد مجتهد مدام بتنویر اهل خویش ❋ رهبر، شکور باش بفضلش که چون شده

H. M. ZAHER SHAH, KING OF AFGHAN.

This is King Zaher whom god has aided.
Over his native kingdom he has come to the throne of justice.
In the match of knowledge he has won the ball.
From his mates who acquired knowledge.
He has tried to progrese his kingdom by day and by night.
He did not rest a while and denied himself.
He did his everbest to refine his nation
O! Rahbar, be thaukful for the exploits which he has done.

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
ashya el akl.	اشياء الاكل	Things for eating	Chizhâye khurâkı	چيزهای خوراکی
khubuz,	خبز	bread.	naân.	نان
khubuz tary.	خبز طرى	new bread.	naân, tâzah.	نان تازه
khubuz jaff.	خبز جاف	stale bread.	naân, khushk.	نان خشك
fetât, kasr.	فتات . كسر	crumbs,	khurda, naân.	خرده نان
baqsomtâ.	بقسماط	biscuits.	kulwcha.	كلوچه
kake.	كعكه	cake.	kumâch.	كماچ
khamir.	خمير	leaven.	khamir.	خمير
daqiq.	دقيق	flour.	ârd.	آرد
urz.	ارز	rice.	berenj.	برنج
nekhâla.	نخاله	bran.	sabws.	سبوس
khudar.	خضار	vegetables.	sabzi.	سبزى
lahem dani.	لحم ضانى	mutton.	gwsht gwsfand.	گوشت گوسفند
„ baqar.	» بقر	beef.	,, gâw.	» گاو
,, toywr	» طيور	fowl.	,, teyur.	» طيور
,, ghazâl.	» غزال	game, gazelle.	,, âhw.	» آهو
,, dojâj.	» دجاج	poultry.	,, murgh.	» مرغ
,, ejl.	» عجل	veal.	,, gwsalah.	» گوساله
,, khenzir.	» خنزير	pork.	,, khwk.	» خوك
,, kastaleta	» كستلاته	cutlet.	,, dandah.	» دنده
,, mafrom.	» مفرم	minced, meat.	,, quima.	» قيمه
„ muhamar	» محمر	scotch, collope.	,, beryân.	» بريان
,, kabâb.	» كباب	roast, meat.	„ kabâb.	» كباب
,, maraqa.	» مرقه	broth, soup.	,, âbb, gwsht.	» آب گوشت
,, yakhni.	» يخنى	stew.	,, yakhni.	» يخنى
,, kufta.	» كفته	beef, steak.	,, kwfta.	» كوفته

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
samak.	سمك	fish.	mahi.	ماهی
uruz, belaham.	ارز بالحم	rice, meat.	pulw.	پلو
uruz maghli.	ارز مغلى	boiled, rice.	chelw.	چلو
uruz mufalfel.	ارز مفلفل	rice, brath.	shula, katah.	شله ، کته
uruz belaban	ارز باللبن	rice, & milk.	shir, berenj	شیر برنج
laban, halib.	لبن حليب	milk.	shir.	شیر
jebn.	جبن	cheese.	panir.	پنیر
zebda.	زبده	butter.	karah.	کره
mâa.	ماء	water.	âbb.	آب
qeshta.	قشطه	cream.	sarshir.	سرشیر
sukar.	سكر	sugar.	shakar.	شکر
thalj.	ثلج	ice.	yakh.	یخ
jalid.	جليد	snow.	barf.	برف
sharbat khal	شربات خل	oxymel.	serkangabin.	سرکه انگبین
samn.	سمن	boiled butter.	rwghan.	روغن
baid.	بيض	egg.	tukhm murgh.	تخم مرغ
sefar el baid	صفار البيض	yolk.	zardaye tukhm.	زردهٔ تخم
bayâd el baid	بياض البيض	albumen.	safidaye tukhm.	سفیده تخم
baid maqli.	بيض مقلى	fried, egg.	tukhm nim rw.	تخم نیم رو
ejah.	عجه	omelet, egg.	kukw.	کوکو
baid muslwq	بيض مسلوق	boiled, egg.	tukhm jwshida.	تخم جوشیده
halwa.	حلوى	sweet, meat.	shirini, halwâ.	شرینی،حلوا
laban zebâdi	لبن زبادى	curde, milk.	mâst.	ماست
baid mashwi	بيض مشوى	fried, egg.	tukhme, bereshta.	تخم برشته
maakarwna.	معكرونه	macaroni.	reshta.	رشته
neshâa.	نشاء	starch.	neshâsta.	نشاسته
muhalabiya.	مهلبيه	sugared starch.	fereni.	فرنی
qahwa, bun.	قهوه ، بن	coffee.	qahwa.	قهوه

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
shâye.	شاى	tea.	châhi.	چاهی
kâkâw.	كاكاو	cocoa.	kâkâw.	کاکاو
swm.	ثوم	garlic.	sir.	سیر
basal.	بصل	onion.	peyâz.	پیاز
janbari.	جنبرى	prawn.	maygu.	میگو
dendurma.	دندرمه	ice, cream.	bastani.	بستنی
assal.	عسل	honey.	asal, shahd.	عسل ، شهد
murabâ.	مربى	jam.	muraba.	مربی
mukhalel.	مخلل	pickles.	turshi.	ترشی
khal.	خل	vinegar.	serka.	سرکه
malh.	ملح	salt.	namak.	نمك
felfel.	فلفل	pepper.	felfel.	فلفل
kurkum.	كركم	saffron.	zard chuba.	زردچوبه
zaferân.	زعفران	saffran.	zaaferân.	زعفران
dârsini.	دارصينى	cinnamon.	dârchini.	دارچنی
zanjabil.	زنجبيل	ginger.	zanjabil.	زنجبیل
nanâa.	نعناع	mint.	nânâa.	نعناع
khardal.	خردل	mustard.	khardal.	خردل
deyâfa.	ضيافه	banquet.	mehmâni.	مهمانی
futur.	فطور	breakfast.	nâshtâie.	ناشتائی
ghazàa.	غذاء	dinner.	nahâr.	نهار
tâam, el asr.	طعام العصر	lunch.	assrânah.	عصرانه
akl el ashâa.	اكل العشاء	supper.	shâm.	شـام
bâhârât.	بهارات	spice.	adwiya.	ادویه
Khudar & hubub.	الخضروالحبوب	Vegetables & grains.	Sabzi wa ghalah.	سبزی وغله
hanta.	حنطه	wheat.	gandum.	گندم
shaair.	شعير	barley.	jw.	جو

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
zura.	ذره	maize.	zurat.	ذرت
hummus.	حمص	peas.	nukhwd.	نخود
lwbyâ.	لوبيا	beans.	lwbeyâ.	لوبيا
fwl.	فول	beans.	bâqela.	باقلا
adas.	عدس	lentils	adass.	عدس
uruz.	ارز	rice.	berenj.	برنج
dukhn.	دخن	oats.	arzen.	ارزن
burghul.	برغل	crushed.	burghul.	برغل
baselah,	بسله	peas.	kursena.	کرسنه
sanabel.	سنابل	ear of corn.	khwsha.	خوشه
humus mashwi.	حمص مشوى	grey peas.	nwkhud bwdâda.	نخود بوداده
betâta.	بطاطه	potato.	sib zamimi.	سيب زمينى
tamâtem.	طماطم	tomato.	bâdenjân farangi.	بادنجان فرنگى
banjar.	بنجر	beetroot.	chughundar.	چغندر
left.	لفت	turnip.	shalgham.	شلغم
kurunb.	كرنب	cabbage.	kalam.	کلم
semsem.	سمسم	sesame.	kunjed.	کنجد
jazar.	جزر	carrot.	gezar, zardak.	گزر، زردك
kurunb malfwf.	كرنب ملفوف	cabbage.	kalam, rwmi.	کلم رومى
qarnabit.	قرنبيطه	cauliflower.	kalam, guldâr.	کلم گلدار
bâdenjân.	بادنجان	egg plant.	bâdenjân.	بادنجان
bâmiya.	باميه	okra.	bâmiya.	باميه
qaraa.	قرع	pumpkin.	kadw.	کدو
khiyar.	خيار	cucumber.	kheyâr.	خيار
fejl.	فجل	radish.	turbiza.	تربيزه
humid.	حميض	sorrel.	riwâss.	ريواس
khas.	خس	lettuce.	kâhw.	كاهو
hendba.	هندبا	endive.	kasni.	كاسنى

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
kharshwf.	خرشوف	artichoke.	kangar.	کنگر
heliywn.	هليون	asparagus.	mârchwbah.	مارچوبه
termes.	ترمس	lubine.	bâqelaye mesri.	باقلای مصری
rejlah.	رجله	purslain.	khurfa.	خرفه
fetr.	فطر	mashrooms.	qârch.	قارچ
kuzburah.	كزبره	coriander.	gashniz.	گشنیز
khubiza.	خبيزه	mallow.	khabâzi.	خبازی
sabânekh.	سبانخ	spinage.	esfenaj.	اسفناج
baqdwnes	بقدونس	parseley.	jaâfari.	جعفری
kerafs.	كرفس	celery.	kerafs.	کرفس
nâanâa.	نعناع	mint.	nânâa.	نعناع
kurrâs.	كراث	leeks.	ganduna.	گندنا
saâter.	صعتر	thyme.	âbshan.	آبشن
sumâq.	سماق	sumach.	sumaq.	سماق
shabet.	شبت	dill, plant.	shabat.	شبت
khâtmi.	خطمى	marsh, mallow.	khatmi.	خطمی
bezrekatân.	بزركتان	linen seed.	tukhme, katan.	تخم کتان
tonbâk.	تنباك	tobacco.	tanbâkw.	تنباکو
afywn.	افيون	opium.	teryâk.	تریاك
kinah.	كينه	quinine.	gena gena.	گنه گنه
Fawâkeh.	فواكه	Fruits.	Miwajât	میوه جات
tofah.	تفاح	apple.	sib.	سیب
kommisra.	كمثرى	pear.	gulâbi.	گلابی
khwkh.	خوخ	peach.	sheftâlw.	شفتالو
khwkh helw.	خوخ حلو	peach sweet.	hulw.	هلو
meshmesh.	مشمش	apricot.	zard âlw.	زرد آلو
safarjel.	سفرجل	quince.	beh.	به

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
barqwq.	برقوق	plum.	âlw chah.	آلوچه
weshna.	وشنه	morels.	âlw bâlw.	آلو بالو
enab.	عنب	grapes.	angwr.	انگور
lemon helw.	ليمون حلو	sweet lemon.	limw shirin.	ليموشرين
tin.	تين	fig.	anjir.	انجير
balah,tamr.	بلح ، تمر	date.	khurma.	خرما
rumân	رمان	pomegranate.	anàr.	انار
zabib.	زبيب	raisins.	mawiz.	مويز
husrum.	حصرم	sourgrapes.	ghura.	غوره
twt.	توت	mulberry.	twt.	توت
limwn.	ليمون	lemon.	limw.	ليمو
batikh.	بطيخ	melon water.	hendawàna.	هندوانه
shamâm.	شمام	melon.	kharbiza.	خربزه
faqws.	فقوس	a long cucumber.	kheyàr, chanbar.	خيار چنبر
ajâs.	اجاص	damson.	àlw, siyàh.	آلوسياه
ajâs.	اجاص	plum.	àlw, bukhara.	آلو بخارا
nârenge.	نارنج	orange.	nàrange.	نارنج
burtàqal.	برتقال	sweet orange.	purtaghàl.	پرتغال
ywsufi.	يوسفى	sweet orange.	nàrangi.	نارنگى
manja.	منجه	mango.	anbah.	انبه
nabaq.	نبق	jujub.	miwaye, kunàr.	ميوهٔ كنار
qasab el sukar	قصب السكر	sugar cane.	naishakar.	نى شكر
ayne jamal.	عين الجمل،جوز	walnut.	gerdw.	گردو
festuq.	فستق	pistachio.	pestah.	پسته
louz.	لوز	almond.	bàdàm.	بادام
senawbar.	صنوبر	pine.	senwbar.	صنوبر
bonduq.	بندق	hazelnut.	fenduq.	فندق
feràwla.	فراوله	strawberry.	twt, farangi.	توت فرنگى

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian
jawz hendi.	جوز هندی	coa nut.	nàrjil.	نارجیل
mwz.	موز	banana.	mwz.	موز
zarwr.	زعرور	hawthorn.	keyàlak	کیالك
sabir, tin shwki.	صبير،تين شوكى	prickly pear.	anjir, farangi.	انجیر فرنگی
kastana, abw farwa.	كستنا،ابو فروه	chestnut.	shàh, balwt.	شاه بلوط
junaina.	جنينه	garden.	bàgh.	باغ
hadiq, bustan.	حديقه ،بستان	orchard.	bustàn, gulzàr.	بستان، گلزار
azhari.	ازهرى	flowerer.	gulestan.	گلستان
fawàkeh.	فواكه	fruit.	miwa.	میوه
shajar.	شجر	tree.	derakhat.	درخت
fara.	فرع	branch.	shakh.	شاخ
waraq.	ورق	leaf.	barg.	برگ
shwk.	شوك	thorns.	khàr.	خار
qeshr.	قشر	bark.	pwst.	پوست
jeder.	جدر	root.	risha.	ریشه
samar.	ثمر	fruit.	bàr, samar.	بار ، ثمر
zahrah.	زهره	blossom.	bahàr.	بهار
anqwd.	عنقود	bunch.	khwsha.	خوشه
ghars.	غرس	plant.	nehàl.	نهال
bezr.	بزر	seed.	tukhm.	تخم
El azhar	فى الازهار	Flowers.	Gulha.	گلها
ward ahmar.	ورد احمر	rose.	gul surkh.	گل سرخ
ward asfar.	ورد اصفر	yellow rose.	„ zard.	« زرد
jasmin.	ياسمين	jasmine.	„ yàsamin.	« یاسمین
najes.	نرجس	narcissus.	„ narges.	« نرگس
benafsej.	بنفسج	violet.	„ benafsha.	« بنفشه

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ful.	فل	arabian jasmine	gul yàsam sadbary	گل یاسمین صدبرگ
aqhawàn.	اقحوان	marigold.	„ hamisha bahàr	» همیشه بهار
zanbaq.	زنبق	lily.	„ swsan.	» سوسن
adâleyâ.	اضاليا	dahlia.	„ kwkab.	» کوکب
zahrat qurunful.	زهرة قرنفل	pink flower.	„ mukhak.	» میخك
zahrat lwe lwe.	زهرة لؤلؤ	daisy	„ murwàrid.	» مروارید
ward maryam.	ورد مريم	cyclamen.	„ maryam.	» مریم
shaqàyeq el nemàn	شقايق النعمان	anemonies.	„ shaqàyeq	» شقایق
ward shams.	ورد الشمس	sun flower.	„ àftàb gardàn.	» افتاب گردان
ward el maà	ورد الماء	water lily.	„ nilufar.	» نیلوفر
zahrat el khatmi	زهرة الخطميه	hollyhock.	„ khatmi.	خطمي »
wardkheshkhàsh	ورد خشخاش	hoppy.	„ khashkhàsh.	» خشخاش
zahrat hena.	زهرة حنا	henna flower.	„ hena	» حنا
zahrat rabia.	زهرة الربيع	prim rose.	„ bahàr.	» بهار
zahratrumàn	زهرة الرمان	pomegrante flower.	„ gulnàr.	گلنار
bàbwnej.	بابونج	camomile.	bàbwna.	بابونه
zahrah.	زهرة	bud.	ghuncha.	غنچه
sarw.	سرو	cypress.	sarw.	سرو
khadràa.	خضراء	lea.	chaman.	چمن
bàqa.	باقه	nosegay.	guldasta.	گلدسته
sadab.	سدب	rue.	sadab.	سدب
raihàn.	ريحان	balm.	raihàn.	ریحان
shamar.	شمر	fennel.	badyàn.	بادیان
yànswn.	يانسون	anise.	zenywn.	زنیون
kamwn.	كمون	cumin.	zirah.	زیره



اعلیحضرت همایون شاه عبد العزیز ملك حجاز

شاه نجدو شاه مکه شدعزیز ابن سعود ❋ برعدالت‌شد مکین ابن صاحب مجدوسعود
سعد اهل‌خویش رادایم بخواهد ازخدا ❋ که همي تائید وتوفیقش دهدرب علا
عالی شأن رفیع ازبهر خودنی‌خواسته ❋ بل برای راحت وعز رعایا خواسته
خواست‌تارهبر،کندمدح وثنایش بیشتر ❋ گود عاخیر الکلام قل ودل هم مختصر

H. M. KING AZIZ. s.o. SUOUD.

Aziz, son of o'ou has become the King of Nejd and Mecca.
This man of glory and exaltation has become master of justice.

He is always praying God to elevate his nation.
By giving him aid and prosperity.

He did not seek highness and glory for himself alone.
But for the favour of his people and subjects as well.

And that caused Rahbar to praise and thank him a great deal.
And, as the best speech is the shortest, I pray God to save him.

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
Asàs el bait wa amteatwhw.	اثاث البيت وامتعته	Furuitnre and house hold tings.	Asbàb khana wa mutàalegàtash.	اسباب خانه ومتعلقاتش
sajàda.	سجاده	carpet.	ghàli.	غالى
hasir.	حصير	mat.	hasir.	حصير
tàwlah.	طاوله	table.	miz.	ميز
kursi.	كرسى	chair.	sandali.	صندلى
maqad.	مقعد	bench.	kat.	كت
sarir.	سرير	bed	takht, khâb.	تخت خواب
nâmwsiya.	ناموسية	mosquito net	pasha, band.	پشه بند
malaâh.	ملاءه	sheet.	rwândâz.	روانداز
lahâf.	لحاف	counterpane.	lahàf.	لحاف
battâniyeh.	بطانيه	blanket.	jâjim.	جاجيم
marteba.	مرتبه	mattress.	dwshak.	دوشك
mukhada.	مخده	pillow.	mutaka.	متكاء
mahd.	مهد	cradle.	gahwâra.	گهواره
marjwha.	مرجوحه	swing cradle.	nâni.	نني
setârah.	ستاره	curtain.	parda.	پرده
abseta.	ابسطه	blanket.	galim.	گليم
buq ja.	بقجه	bundle.	swzani, buqchah.	سوزنى ، بقچه
fwta.	فوطه	towel.	hwlah.	حوله
marâat.	مرآة	looking glass.	âyenah.	آئنه
ghata el maâda.	غطاء المائده	table cloth.	rwmizi.	روميزى
dwreq.	دورق	water jar.	tung, âb.	تنگ آب
kàss.	كأس	glass.	piyâla, jàm.	پياله ، جام
zurwf.	ظروف	vessels.	zwrwf.	ظروف
futate el maâeda.	فوطة المائدة	napkin.	hwlaye miz.	حولۀ ميز
wàa, helah.	وعاء ، حله	pan.	dig.	ديك

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
majmar.	مجمر	fireplace.	manqal.	منقل
malqat.	ملقط	tonge.	anbur.	انبر
siniya.	صينيه	tray.	sini.	سینی
sâj.	ساج	pan.	tâbah.	تابه
ghurbâl.	غربال	sieve.	gharbil.	غربیل
abriq.	ابريق	ewer.	âftàba.	آفتابه
felin.	فلين	cork.	chwb, panba.	چوب پنبه
burima.	بريمه	corks crew.	pich.	پیچ
qulla.	قله	water jug.	kwza.	کوزه
qumqum.	قمقم	flagon.	qumqum.	قمقم
fenjàn, kass.	فنجان ، كأس	cup.	fenjàn.	فنجان
kafsha.	كفشه	ladle.	kafgir.	کفگیر
quma.	قمع	funnel.	qif.	قیف
masfàh.	مصفاه	strainer.	sàfi.	صافی
malaqa.	ملعقه	spoon.	qàshuq.	قاشق
sekina.	سكينه	knife.	kàrd.	کارد
shwka.	شوكه	fork.	changàl.	چنگال
mumelaha.	مملحه	salt cellar.	namakdàn.	نمکدان
seràj.	سراج	lamp.	cheràgh.	چراغ
fetil.	فتيل	wick.	fetila.	فتیله
kebrit.	كبريت	matches.	kebrit.	کبریت
weàa.	وعاء	vessel.	taghar.	تغار
hown.	هون	mortar.	hawan.	هاون
abriq el shay.	ابريق الشاى	tea pot.	ghwri.	غوری
abriq el halib.	ابريق الحليب	milk jug.	shirdàn.	شیردان
abriq el qahwa.	ابريق القهوه	coffe pot.	qahwa, jwsh.	قهوه جوش
sahn.	صحن	plate	qàb.	قاب
tabaq.	طبق	dish.	bushqàb.	بشقاب

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
qedrah.	قدره	cooking pot.	dizi.	دیزی
maâun lel ghali	ماعون للغلی	boiler.	pàtil.	پاتیل
ghata el taâm.	غطا الطعام	lid.	sarpwsh.	سرپوش
meqalàh.	مقلاه	frying pan.	màyàtàba.	مایه تابه
ghalaya.	غلایه	kettle.	digchah.	دیگ چه
tosht.	طشت	basin.	tosht.	طشت
sallah.	سله	basket.	zandil,sabad.	زنبیل ، سبد
qafas.	قفص	cage.	qafas.	قفص
kafjah.	کفجه	skimmer.	àb gardàn.	آب گردان
sikh.	سیخ	spit.	sikh.	سیخ
muqasha.	مقشه	broom.	jàrwb.	جاروب
asfenjah.	اسفنجه	sponge.	spanj, abr.	اسپنج ، ابر
barmil.	برمیل	barrel.	khumra.	خمره
makwâh.	مکواه	smoothing iron.	autw.	اوطو
makinat khayata	ماکینة الخیاط	sewing machine.	charkh khayati.	چرخ خیاطی
meqrâd,	مقراض	scissors.	qaichi.	قیچی
kheimeh.	خیمه	tent.	khaima, chàder.	خیمه ، چادر
arâba.	عرابه	carriage.	kàleska.	کالسکه
aràbaji.	عرابجی	coachman.	kàleska chi.	کالسکه چی
sàies.	سائیس	groom.	mehtar.	مهتر
khàdem.	خادم	servant.	nwkar.	نوکر
jardal.	جردل	bucket.	satl.	سطل
bawàb.	بواب	Door keeper.	darbàn.	دربان
Malbwsat.	ملبوسات	Wearing ar icles	pwshak.	پوشاك
qumàsh.	قماش	cloth.	pàrchah.	پارچه
seyab.	ثیاب	dress.	pwshàk.	پوشاك
tarbwsh.	طربوش	cap. fez.	kulàh.	کلاه

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
amàma.	عمامه	turban.	amàma.	عمامه
yaqa.	ياقه	collar.	yakha.	يخه
rubàt yaqa.	رباط ياقه	neck tie.	band yakha.	بنديخه
kufiyah.	كوفيه	scarf.	shàl gardan.	شال گردن
qamis.	قميص	shirt.	piràhan.	پيراهن
kumm.	كم	sleeve.	àstin.	آستين
zerr.	زر	button.	dukmah.	دكمه
jàketta.	جاكيته	coat.	setrah.	ستره
sedariya.	صدريه	waistcoat.	jelisqa.	جليسقه
hezàm.	حزام	girdle.	kamar band.	كمر بند
bàltw.	بالطو	overcoat.	pàltw.	پالطو
lebàs.	لباس	drawers.	zir shalwari.	زيرشلوارى
saràwil.	سراويل	trousers.	shalwàr.	شلوار
jaib.	جيب	pocket.	jib,kisa.	جيب ، كيسه
betàna.	بطانه	lining.	âstar.	آستر
sàà.	ساعه	watch.	sààt.	ساعت
selselat elsaàh.	سلسلة الساعة	watch chain.	zanjir sààt.	زنجيرساعت
khàtam.	خاتم	ring.	angushtar.	انگشتر
kufwf.	كفوف	gloves.	dastkash.	دستكش
mandil.	منديل	handkerchief.	dastmàl.	دستمال
jwràb.	جوراب	socks.	jwràb.	جوراب
jazam, ahziya.	جزم ، احذية	shoes.	kafsh.	كفش
sheb sheb.	شبشب	slippers.	kafsh,sarpaài.	كفش سرپائى
rubàt jwràb.	رباط جوراب	garters.	band, jwrab.	بند جوراب
mesht	مشط	comb.	shàna.	شانه
meswàk.	مسواك	tooth, brush.	meswàk.	مسواك
burqa.	برقع	veil.	rwbanda.	روبنده
marwaha.	مروحه	fan.	bàdbizan.	باديزن

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
shamsiya.	شمسيه	umbrella.	chatr.	چتر
frw.	فرو	fur.	khaz.	خز
dabws.	دبوس	pin.	sanjaq.	سنجق
harir.	حرير	silk.	abrisham.	ابريشم
swf.	صوف	wood.	pashm.	پشم
katân.	كتان	linen.	katàn.	كتان
qatifa.	قطيفه	velvet.	makhmal.	مخمل
qutn.	قطن	cotton.	paubah.	پنبه
ebrah.	ابره	needle.	swzan.	سوزن
kushtebân.	كشتبان	thimble.	angushtwnah.	انگشتونه
bakerat el khait.	بكرة الخيط	reel, spool.	gher,gheraye,nakh	غرغرة نخ
khait.	خيط	thread.	rismân.	ريسمان
Benàa el bait	بناء البيت	Edify house.	Benàa **khana**.	بناء خانه
asaàs.	اساس	foundation.	ahâlwda.	شالوده
bait.	بيت	house.	khâna.	خانه
bâb.	باب	door.	dar.	در
mamar.	ممر	passage.	ráh,rw.	راه رو
dehliz.	دهليز	corridor.	dàlàn.	دالان
hawsh.	حوش	yard.	hayàt.	حيات
ghurfa.	غرفه	room.	antaq.	اوطاق
sharafa.	شرفه	battlement.	ghulàm gardeshi.	غلام گردشی
shabâk.	شباك	window.	panjera,daricha.	پنجره، دريچه
hâyet.	حائط	wall.	diwàr.	ديوار
saqf.	سقف	roof.	sàqf.	سقف
sath.	سطح	terrace.	bam.	بام
madkhana.	مدخنه	chimney.	dwdkash.	دودكش
zawiya.	زاويه	nook.	gwsha,zàwiyah.	گوشه، زاويه

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
quba.	قبه	dome.	gunbez.	گنبذ
amwd.	عمود	column.	setwn.	ستون
matbakh.	مطبخ	kitchen.	matbakh.	مطبخ
aywan.	ايوان	hall.	aywân, tàlàr.	ايوان ، تالار
hadigah	حديقه	garden.	bàghcha.	باغچه
sardab.	سرداب	cellar.	zirzamini.	زيرزميني
tanwr.	تنور	oven.	tanwr.	تنور
raf.	رف	shelf.	raf.	رف
howd.	حوض	trough.	hawz.	حوض
bir.	بير	well.	châh.	چاه
hanafiya.	حنفيه	spout,tap.	lwla, dahan shir.	لوله،دهن، شير
dalw.	دلو	bucket.	dalw.	دلو
habl.	حبل	rope.	band.	بند
establ.	اسطبل	stable.	tawila.	طويله
malafa	معلف	manger.	àkhur.	اخر
mesmar kabir.	مسمار كبير	a big nail.	mikh tawila.	ميخ طويله
mustràh.	مستراح	water closet.	àbriz,kenàràbb.	ابريز، كنارآب
balwa.	بلوعه	sink.	àbshi.	آبشي
zebala.	زباله	manure.	khakrwbah.	خاكروبه
marqad dejaja.	مرقد دجاجه	hen coop.	jay murgh.	جامي مرغ
qafas.	قفص	cage.	qafass.	قفص
majmar.	مجمر	stove.	aujàgh.	اجاغ
qànwn.	كانون	hearth.	manqal.	منقل
àjur,belàt.	اجر ، بلاط	baked, brick.	àjur.	اجر
twb naiy,laben	طوب نيء لبن	brick.	khesht.	خشت
jebs.	جبس	plaster.	gache.	گچه
kufl.	قفل	lock.	qufl.	قفل
sahrij.	صهريج	reservoir.	àbb, anbàr.	آب انبار

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
meftàh.	مفتاح	key.	kelid.	كليد
muhandes.	مهندس	engineer.	muhandes.	مهندس
banàa.	بناء	mason.	hanàa.	بناء
faala.	فعله	workman.	amala.	عمله
màa.	ماء	water.	àbb.	آب
turàb,tin.	تراب ، طين	clay,dust.	gel,khàw.	گل ، خاك
Asma sanáyeà	اسماء الصنائع	Profession names	Asàmi sanat-garân	اسامی صنعتگران
hakim.	حكيم	philospher.	dànà,hakim.	دانا ، حكيم
hakim, tabib, Dr.	حكيم ، طبيب ، دكتور	physician.	hakim, tabib, Dr.	حكيم ، طبيب ، دكتور
jaràh.	جراح	surgeon.	jaràh.	جراح
hakim esnan	حكيم اسنان	dentist.	hakim dandàn.	حكيم دندان
bàyéa dawa.	بايع دواء	apothecary.	dawà furwsh.	دوا فروش
mukhtarea.	مخترع	inventor.	mukhtarea.	مخترع
baitàr.	بيطار	veterinary,Dr.	hakim bytàr.	حكيم بيطار
qàdi.	قاضى	judge.	qàzi.	قاضى
muhami.	محامى	lawyer.	wakil.	وكيل
muhandes.	مهندس	engineer.	muhandes.	مهندس
tajer.	تاجر	merchant.	tàjer.	تاجر
saràf	صراف	cashier.	saràf.	صراف
jwhari	جوهرى	jeweller.	jawàheri.	جواهرى
suhafi.	صحفى	journalist.	rwznamachi.	روزنامه‌چى
mualem.	معلم	professor.	mudares.	مدرس
sâyegh.	صايغ	goldsmith.	zargar.	زرگر
semsàr.	سمسار	broker.	semsàr.	سمسار
bàyeà jomla.	بائع الجمله	wholesale.	jumla furwsh.	جمله فروش
bàyeà qattai	بائع القطاعى	detail.	khwrda furwsh.	خورده‌فروش

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
bayeà zuhur	بايع الزهور	flowery.	gul furwsh.	گل فروش
saydali.	صيدلى	pharmacist.	dawà furwsh.	دواء فروش
nahàss.	نحاس	copper smith.	mesgar.	مسگر
hadad.	حداد	black smith.	àhengar.	آهنگر
mwàlef.	مؤلف	author.	mwàlef.	مؤلف
musanef.	مصنف	writer.	musanef.	مصنف
sààti.	ساعاتى	watch maker.	sààt sàz.	ساعت ساز
mwarekh.	مؤرخ	historian.	mwarekh.	مؤرخ
shàer.	شاعر	poet.	shàer.	شاعر
musawar.	مصور	painter.	naqash.	نقاش
musawar shamsi.	مصور شمسى	photographer.	akàs.	عكاس
mughani.	مغنى	singer.	khànanda.	خوانندہ
mutreb.	مطرب	musician.	mutreb.	مطرب
kàtem el ser	كاتم السر	secretary.	munshi asràr.	منشى اسرار
ataàr.	عطار	druggist.	atàr.	عطار
musàfer.	مسافر	traveler.	musàfer.	مسافر
azhari.	ازهرى	flowery.	gulestàni.	گلستانى
khayàt.	خياط	tailor.	khayàt.	خياط
surwji.	سروجى	saddler.	sàràj.	سراج
baqàl.	بقال	grocer.	baqàl.	بقال
khadeà.	خداع	guileful.	hilagar.	حيله گر
khudari.	خضرى	greengrocer.	sabzi furwsh.	سبزى فروش
bustâni.	بستانى	gardener.	bàghbàn.	باغبان
tabaà.	طباع	printer.	matbàachi.	مطبع چى
najàr.	نجار	carpentar.	najàr.	نجار
mujaled.	مجلد	book binder.	sahàf.	صحاف
munajem.	منجم	astrologer.	munajem.	منجم
shahàz.	شحاذ	beggar.	gadà.	گدا

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
khadem.	خادم	servant.	nwkar.	نوکر
fukhàri.	فخاری	potter.	kwza gar.	کوزه گر
hatàb.	حطاب	wood seller.	chwb furwsh.	چوب فروش
jazmaji.	جزمجی	shose maker.	kafsh dwz.	کفش دوز
ràài.	راعی	shapherd.	chupàn.	چوپان
hajàr.	حجار	stone cutter.	sang teràsh.	سنگ تراش
ghasàl.	غسال	washerman.	rakhtshwr.	رختشور
muzayen.	مزین	barber.	dalàk.	دلاك
khabàz.	خباز	baker.	nànwà.	نانوا
tabàkh.	طباخ	cooke man.	àshpaz.	آش پز
jazâr, qâsab.	جزار ، قصاب	butcher.	qasàb.	قصاب
kâshef yad.	کاشف الید	palmistry.	kaf shenàs.	کف شناس
sayâd samak.	صیاد سمك	fisherman.	màhigir.	ماهی گیر
sayàd.	صیاد	hunter.	mirshekàr.	میرشکار
saàis.	سایس	groom.	mehtar.	مهتر
mallàh.	ملاح	soilor.	nàkhudà.	ناخدا
banà.	بناء	mason.	meamàr.	معمار
munajed.	منجد	cotton dresser.	penba zan.	پنبه زن
allàf.	علاف	gras cutter.	allàf.	علاف
saqâa.	سقاء	water carrier.	sàqa.	سقاء
jalâd, sayâf.	جلاد، سیاف	executioner.	mirghazab.	میر غضب
sâheb dukân.	صاحب دکان	shopkeeper.	dukàndàr.	دکاندار
bayaa.	بیاع	peddler.	dast furwsh.	دست فروش
sabàgh.	صباغ	dyer.	rangraz.	رنگرز
raswl, qàsed.	رسول ، قاصد	messanger.	payàmbar, qàsed.	پیامبر ، قاصد
munàdi.	منادی	crier.	jàrchi.	جارچی
kanàss.	کناس	sweeper.	jàrwb kash.	جاروب کش
tabàl.	طبال	drummer.	naqàrachi.	نقاره چی

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
raqàss.	رقاص	dancer.	raqàs.	رقاص
mwseqi.	موسيقى	musician.	sàzanda.	سازنده
munajed.	منجد	upholsterer.	lahàf dwz, mubl saz	لحاف دوز ، مبل ساز
mumasel.	ممثل	actor.	muqaled.	مقلد
jamàl.	جمال	camel driver.	sàrebàn.	ساربان
sajàn.	سجان	jailor.	zendànbàn.	زندان بان
zàier.	زائر	visitor.	tamàshàchi.	تماشاچی
gharib.	غريب	stranger.	gharib.	غریب
raeis el khafar.	رئيس الخفر	chief of escorts.	darwgha.	داروغه
habàl.	حبال	rope maker.	risman baf.	ریسمان باف
bawàb.	بواب	door keeper.	darban.	در بان
tahan.	طحان	miller.	asiyàb baàn.	اسیاب بان
zàrea.	زارع	farmer.	barzegar.	برزگر
fàel.	فاعل	work man.	kàrgar, amala.	کارگر ، عمله
fahàm.	فحام	coal man.	zughàli.	زغالی
hatàb.	حطاب	wood, man.	hizum furwsh.	هیزم فروش
àtashji.	عطشجى	fireman.	àtash chi.	آتش چی
sàreq.	سارق	theif, robber.	duzd.	دزد
halawàni.	حلوانى	confectioner.	qanad.	قناد
bazàz.	بزاز	cloth merchant.	bazàz.	بزاز
rafà.	رفاء	darner.	rufwgar.	رفوگر
bàytàr.	بيطار	farrier.	nalband.	نعلبند
madfaai.	مدفعى	gunner.	twpchi.	توپچی
jàsws.	جاسوس	spy.	jàsws.	جاسوس
fàkhani.	فاكهانى	fruit seller.	miwa furwsh.	میوه فروش
mubayed.	مبيض	tinner.	safid gar.	سفید گر
hàwi.	حاوى	mimic.	shuabada bàz.	شعبده باز

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
hamàl.	حمال	porter.	hamàl.	حمال
bahlawàn.	بهلوان	tumbler.	pahlawàn.	پهلوان
masàh, jezam.	مساح جزم	shose polisher.	waksi.	وکسی
munajed.	منجد	mattress maker	twshak,sàz.	توشك ساز
nasàj.	نساج	weaver.	bàfanda.	بافنده
tarjumàn.	ترجمان	interpreter.	mutarjem.	مترجم
tàjer.	تاجر	merchant.	tàjer.	تاجر
sànàa aqfàl.	صانع اقفال	lock smith.	qufl gar.	قفل گر
ajàn.	عجان	pastry.	khmir kun.	خمیر کن
dabàgh.	دباغ	tanner.	dabàgh.	دباغ
mustàjer.	مستاجر	tenant.	ejàradàr.	اجاره دار
saqàl.	صقال	armourer.	saiqal gar.	صیقل گر
hafàr.	حفار	graver.	hakàk.	حکاك
murabiya.	مربیه	governess.	lah lah.	له له
hassàd.	حصاد	reaper.	deraw gar.	دروگر
haràs.	حراث	ploughman.	khish kun.	خیش کن
eskàfi.	اسکافی	cobbler.	pina duz.	پینه دوز
sàna zejaja.	صانع زجاج	glass blower.	shisha gar.	شیشه گر
murakab zejaj.	مرکب الزجاج	glazier.	shisha bur.	شیشه بر
bayar.	بیار	well digger.	muqani.	مقنی
hamàr.	حمار	ass driver.	chàrwàdar.	چاروادار
wakil kharj.	وکیل خرج	house steward.	nàzer khàna.	ناظر خانة
jàr.	جار	neighbour.	hamsàya.	همسایه
murdaa.	مرضعه	nurse.	shirdeh,dàya.	شیرده ، دایه
malak.	ملاك	proprietor.	sàheb melk.	صاحب ملك
kàteb.	کاتب	clerk, writer.	kàteb, newisanda.	کاتب،نویسنده
qawaji.	قهوه جی	coffee keeper.	qahwa chi.	قهوه چی
khàdem huzur.	خادم الحضور	bottler.	pish khedmat.	پیش خدمت

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
mualem.	معلم	teacher.	mualem.	معلم
telgheraf ji.	تلغرافجی	telgraphier.	telgheràf chi	تلغراف چی
telefun ji.	تلیفونجی	telephoner	telfwn chi.	تلیفون چی
busta ji.	بوستەجی	post man.	pusto chi.	پوسته چی
araba ji.	عرابجی	coach man.	kàleska chi.	کالسکه چی
hammam ji.	حمامجی	bather.	hamàmi.	حمامی
Adawât el sanàyea.	ادوات الصنایع	tools instrument.	àlàt sanatgaràn.	فصل الات صنعتگران
manshar.	منشار	saw.	àrah.	اره
fàrah.	فاره	plane.	randa.	رنده
mabrad.	مبرد	file.	sàhwn.	ساهون
sandàn.	سندان	annil.	sandàn.	سندان
kamàsha.	کماشه	pincers.	gàzanbur.	گازانبر
maqtaa.	مقطع	cutter.	ezamil.	ازمیل
shakwsh.	شکوش	hammer.	chakush.	چکش
mutreqa.	مطرقه	mattock.	putke.	پتك
padwm.	قدوم	adze.	tisha.	تیشه
zanburak.	زنبرك	spring.	fanar.	فنر
nadwt.	نبوت	club.	chumàq.	چماق
qàleb	قالب	mould.	qàleb.	قالب
senàrah.	صناره	hook.	qulàb.	قلاب
fàess.	فأس	axe.	tebar.	تبر
qabàn.	قبان	steel yard.	qapàn.	قپان
mizàn.	میزان	scales.	teràzw, mizan.	ترازو
kailah.	کیله	measurs.	paymàna.	پیمانه
matbaa.	مطبعة	press.	matbaa.	مطبعه
makhaàz.	مخراز	awl.	derafsh.	درفش
ebrah.	ابره	needle.	swzan.	سوزن

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
zeràà	ذراع	yard.	gaz.	گز
qalam shaar	قلم شعر	painters brush.	qalam mw.	قلم مو
mughzel.	مغزل	wheel.	charkha.	چرخه
selem.	سلم	ladder.	nardabân.	نردبان
muhràs.	محراث	plough.	khish.	خیش
majrafa.	مجرفه	shovel.	bil.	بیل
sàtwr.	ساطور	lsrge knife.	sâtur.	ساطور
matwa.	مطوه	knife.	châqw.	چاقو
sekin.	سکین	knife.	kârd.	کارد
saif.	سیف	sword.	shemshir.	شمشیر
ramh.	رمح	spear.	naiza.	نیزه
sahm.	سهم	arrow.	tir.	تیر
bendwqiya.	بندقیة	musket.	tufang.	تفنگ
madfa.	مدفع	cannon.	twp.	توپ
ters.	ترس	shield.	separ.	سپر
musadas.	مسدس	revolver.	sheshlwl.	ششلول
tabunja.	طبنجه	pistol.	pishtw.	پیشتو
resàs.	رصاص	bullet.	qulwla.	گلوله
hajar el masan.	حجر المسن	grind stone.	sang sw.	سنگ سو
mwss.	موس	razor.	tigh dâlaki.	تیغ دلاکی
shatranj.	شطرنج	chess,	shatranj.	شطرنج
tâwlet el laab.	طاولة اللعب	trick tarck.	takhtnard.	تخت نرد
selsela.	سلسله	chain.	zânjir.	زنجیر
sebha.	سبحه	rosary.	tasbih.	تسبیح
kamanja.	کمنجه	violin.	kamancha.	کمنچه
daf.	دف	tambourine.	dayera.	دایره
beyànw.	بیانو	piano.	piyânw.	پیانو
calàba.	کلابه	forceps.	kalbatin.	کلبتین

Arabic pro.	Arabic.	English	Iranian pro.	Iranian.
mushrata.	مشرطه	lancet.	nishtar.	نیشتر
fursha.	فرشه	brush.	meswâk.	مسواك
msthanah.	مطحنه	mill.	âsiyâb.	آسیاب
mâkina.	ما کینه	machine.	mâshin.	ماشین
nowl.	نول	loom.	kârgah.	کارگه
bargal.	برکل	compasses.	pargâr.	پرگار
menqâsh.	منقاش	pincers.	menqâsh.	منقاش
nâqur.	ناقور	horn.	bwq.	بوق
daraâ.	درعه	mail.	zereh.	زره
mezmar.	مزمار	bagpipe.	nai.	نی
nâzarat el muqaraba.	نظارة المقربه	telescope.	dwrbin.	دروبین
nazâra mukabara.	نظاره مکبره	microscope.	zârabin.	ذره بین
mukaber sowt.	مکبر الصوت	microphon.	kârena.	کرنا
aud.	عود	harp.	aud.	عود
qànwn.	قانون	lute.	barbat.	بربط
arghan.	ارغن	organ pipe.	arghanwn.	ارغنون
sanj.	صنج	cymbal.	chang.	چنگ
masqala.	مصقله	sleek stone.	masqal.	مصقل
burghi.	برغی	screw.	achâr.	اچار
mekraz.	مقراض	scissors.	qaichi.	قیچی
ketâb.	کتاب	book.	ketâb.	کتاب
manfakha.	منفخه	bellows.	dam.	دم
sikh.	سیخ	hedge.	sikh.	سیخ
bwq.	بوق	trombona.	shaipwr.	شیپور
ghabal.	غربل	sift.	gharbâl, alak.	غربال ، الك
meftàh.	مفتاح	key.	kelid.	کلید
habl.	حبل	rope.	band.	بند



اعلیحضرت همایون شاه غازی ملك عراق

شاه غازی چون شه بغـــداد شـد ❋ برعراق وملك بابل اینچنین باداد شد
شد معارف پرورو نوع تمدن سر بسر ❋ جمله از جهد جهیدش دائماً مسرور شد
شد سبب بهر ترقی و تعالی روز و شب ❋ تا که مملوکش بدانشها چنین پرورده شد
شد عراق وملك نی ازفضل جهدش متسع ❋ رهبرا بین حالیا از قبل که چون آباد شو

H.M. KING GHAZI OF IRAQ.

As King Ghazi came to the throne of Baghdad.
He became the justice of Iraq and the kingdom of Babol as well.
He has been the grower of knowledge and civilization too.

All people have ever become glad on account of his fruitful efforts.
He has been the source of progress and elevation day and night.
So that the subjects have been trained with knowledge & disciplines.

Iraq and the kingdom of ninive have become enlarged through good efforts.
O ! Rahbar, see now the difference between present and past, that has been the cause of such improvement.

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
Alwân.	الالوان	Colowres.	Rangbà.	رنگها
abyad.	ابیض	white.	safid	سفید
aswed.	اسود	black.	seyâh.	سیاه
asfar.	اصفر	yellow.	zard.	زرد
azraq.	ازرق	blue.	âbi.	آبی
ahmar.	احمر	red.	surkh.	سرخ
akhzar.	اخضر	green.	sabz.	سبز
benafseji.	بنفسجی	violet.	benafshi.	بنفشی
wardi.	وردی	rose, pink.	guli.	گلی
arjawâni.	ارجوانی	scarlet.	arghawâni.	ارغوانی
buni.	بنی	brown.	qahwaei.	قهوهئی
rumâdi.	رمادی	ash colour.	khâkestari.	خاکستری
yâqwti.	یاقوتی	ruddy, ruby.	laali,yâqwti.	لعلی ، یاقوتی
zenjâri.	زنجاری	verdigris.	zangâri.	زنگاری
senjâbi.	سنجابی	groy.	senjâbi.	سنجابی
ashqar.	اشقر	flaxen colour.	berenji.	برنجی
qermezi.	قرمزی	crimson.	qermez.	قرمز
kuhli.	کحلی	dark blue.	surmaei.	سرمئی
lwn narengi.	لون نارنجی	orange colour.	narânji.	نارنجی
zahabi.	ذهبی	golden.	telâei.	طلائی
Fadâeil.	فضائل	Virtues.	Fazàyel.	فضایل
hasana.	حسنه	goodness.	khwbi.	خوبی
afif.	عفیف	virtuous.	pârsa.	پارسا
sedq.	صدق	truth.	râsti.	راستی
sàdeq.	صادق	truthful.	râstgw.	راستگو
âdel.	عادل	just.	dâdgar,âdel	دادگر ، عادل
wafi.	وفی	faithful.	wafâdar.	وفادار

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
sâleh.	صالح	good,deed.	nikwkàr.	نیکوکار
hemah.	همه	energy.	hemat dàr.	همت دار
shafaqa.	شفقه	pity.	marhamat.	مرحمت
mahaba	محبه	love.	dwsti.	دوستی
fadila.	فضیله	virtue.	barari, fazilat.	برتری ، فضیلت.
taqi.	تقی	pious.	parhiz kàri.	پرهیز کاری
mawada.	موده	affection.	yagànagi.	یگانگی
qudâsa.	قداسه	holiness.	taqadus.	تقدس
tuharah.	طهاره	purity.	pàkdel.	پاك دل
ekhlâs.	اخلاص	sincerity.	ekhlâs.	اخلاص
sââda.	سعاده	happiness.	sââdat.	سعادت
ejtehàd.	اجتهاد	diligence.	kwshesh	کوشش
sharaf.	شرف	honour.	eatebâr.	اعتبار
karam.	كرم	generosity.	sakhàwat.	سخاوت
sawàb.	صواب	accuracy.	sawàb.	صواب
tawàdaà.	تواضع	humilty.	tawàzua.	تواضع
zaki.	ذكی	intelligent.	hwshyàri.	هوشیاری
nezàfa.	نظافه	clean.	pàki.	پاکی
ebtesàm.	ابتسام	smile.	khwsh rwai.	خوش روئی
afw.	عفو	forgiveness.	guzasht.	گذشت
ehteràm.	احترام	respect.	ehteràm.	احترام
wahba.	وهبه	gift.	bakhshesh.	بخشش
mumen.	مؤمن	believer.	amin.	امین
shujaà.	شجاع	brave.	dalir.	دلیر
adabb.	ادب	politess.	adab.	ادب
madh.	مدح	praise.	madh.	مدح
tarbiya.	تربیه	education.	tarbiyat.	تربیت
latif.	لطیف	kind.	mehrabân.	مهربان

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
deyâfa.	ضيافه	hospitality.	mehmandari.	مهمانداری
mukhles.	مخلص	hearty.	mukhles.	مخلص
sabr.	صبر	patience.	sabr.	صبر
tââh.	طاعه	obedience.	tâàt.	طاعت
majd.	مجد	glory.	heshmat	حشمت
raqiq el qalb.	رقيق القلب	heartedness.	rahm del.	رحم دل
sebât.	ثبات	steadiness.	sàbet qadam.	ثابت قدم
shekwrh.	شكور	thankfulness.	shàker.	شاكر
F. rezàeil.	فصل رذائل	part vices.	F. rezàyel.	فصل رذايل
sahwâni.	شهوانى	sensualist.	shahwat paerast.	شهوت پرست
razil.	رذيل	mean.	razil.	رذيل
sâreq.	سارق	thief.	duzd.	دزد
haswd.	حسود	envious.	haswd.	حسود
qâta el tariq,	قاطع الطريق	high way man.	ràh zan.	راه زن
bakhil.	بخيل	miser.	bakhil.	بخيل
qalil el adab·	قليل الأدب	rude.	biadab.	بى ادب
kazâb.	كذاب	liar.	durwghgw.	دروغگو
ahmaq.	احمق	foolish.	ahmaq.	احمق
bela hâya.	بلا حياء	shameless.	bisharm.	بى شرم
mufaten.	مفتن	seduction.	fetna angiz.	فتنه انگيز
mutazâher.	متظاهر	fop, fop.	khnd pasand.	خود پسند
tamaà.	طماع	covetous.	tama gàr.	طمع گار
el baghâa.	البغاء	whoredom.	bad kàr.	بدكار
abd el batn.	عبد البطن	pot, blliad.	shekam parast.	شكم پرست
muqâmer.	مقامر	gambler.	qemàr bàz.	قمار باز
khadia.	خديعه	deceit.	guilzan.	گول زن
adàwat.	عداوة	enmity.	dushmani.	دشمنى

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ràshi.	راشی	bribe, giver.	rushwa deh.	رشوه ده
zàni.	زانی	adultery.	zenà kàr.	زناکار
akwl.	اکول	gluttony.	purkhwr.	پرخور
murtashi.	مرتشی	bribe, taker.	rushwa gir.	رشوه گیر
huja.	حجه	pretence.	bahàna jw.	بهانه جو
khàyef.	خایف	afraid.	tarsw.	ترسو
kaselàn.	کسلان	idle.	tambal.	تمبل
sakir.	سکیر	drunkard.	mast.	مست
zàlem.	ظالم	tyrant.	setamgar.	ستمگر
muzawar.	مذور	fraud.	daghàbàz.	دغاباز
nahàb.	نهاب	plunderer.	ghàrat gar.	غارتگر
nashàl.	نشال	pick, pocket.	kisabur.	کیسه بر
abws.	عبوس	mumpish.	tursh ruye.	ترش روی
ayàb.	عیاب	evil.	ayb gw.	عیب گو
masàkher.	مساخر	jester.	maskhara kum.	مسخره کن
abwss.	عبوس	frowning.	bad rwei.	بدروئی
namàm.	نمام	back, biter.	sukhan chin.	سخن چین
khabis.	خبیث	malicious.	kinaei.	کینهٔ
dàghen.	ضاغن	malign.	bad andish.	بداندیشی
ehteqàr.	احتقار	contempt.	haqir negar.	حقیرنگر
anid.	عنید	ofstinate.	zediyat.	ضدیت
qàsi.	قاسی	severe.	sangdeli.	سنگ دلی
esràf.	اسراف	prodigality.	welkharji.	ولخرجی
kheyàna.	خیانه	treachery.	kheyànat.	خیانت
takdir.	تکدیر	offending.	takadur.	تکدر
sharir.	شریر	wickedness.	sharir.	شریر
nufwr.	نفور	antipathy.	keràhat.	کراهت
baghdaà.	بغضاء	hatred.	bughz.	بغض

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
fàsad.	فساد	corruption.	fesàd.	فساد
khushwna.	خشونه	rudeness.	durushti.	درشتی
barbariya.	بربریه	barbarity.	wahshi gari.	وحشی گری
fàjer.	فاجر	miscreant.	shaqi.	شقی
bela rafa.	بلا رأفه	heart.less.	bi murwat.	بی مروت
tejárat.	تجارة	commerce.	tejàrat.	تجارت
tàjer.	تاجر	merchant.	sawdàgar, tàjer.	سوداگر، تاجر
sharik.	شریك	partner.	sharik.	شریك
wakil.	وكيل	agent.	gumàshta, wakil.	گماشته، وكيل
mushtari.	مشتر	buyer.	kharidâr.	خریدار
bàyea.	بایع	seller.	furwshanda.	فروشنده
enwàn.	عنوان	address.	neshàna, adres.	نشانه، ادرس
semsàr.	سمسار	broker.	dalàl.	دلال
zebwn.	ذبون	customer.	mushtari.	مشتری
maksab.	مكسب	gain.	fàyeda, swd.	فایده، سود
khesàra.	خسارة	loss.	zeyàn, zarar.	زیان، ضرر
rawàj.	رواج	good market.	rawàji.	رواجی
kesâd.	كساد	crisis.	kesàd.	كسادی
dakhl.	دخل	income.	madàkhel.	مداخل
sarf.	صرف	expense.	masruf.	مصروف
bedàyea.	بضایع	goods.	jenss.	جنس
naqdiyea.	نقدیه	ready money.	naqdi.	نقدی
taqsit.	تقسیط	instalment.	qesi.	قسی
dàyen.	داین	creditor.	talab gàr.	طلب گار
muduin.	مدین	debtor.	bedeh gàr.	بده گار
qard.	قرض	loan.	qarz.	قرض
kambeyàla.	كمبیاله	bill of exchange.	sanad.	سند

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian
bulissa.	بوليصه	bill order.	bàrnâma.	بارنامه
eqâmat el huja	اقامة الحجه	protest.	eqamàye hujat.	اقامه حجت
shakwa.	شكوى	complain	shekwa.	شكوه
daàwà.	دعوى	law suit.	dàwà.	دعوى
hukm.	حكم	judge.	hukm.	حكم
esteànàf.	استئناف	appeal.	esteanâf.	استئناف
qaâimat el hesàb.	قائمه الحساب	account bill.	swrat, hesàb.	صورت حساب
tasfiyat el hesàb.	تصفيه الحساب	liquidation.	sàfi, hesab.	صافى حساب
faskh.	فسخ	dissolution.	dabah.	دبه
maktwb.	مكتوب	letter.	maktub.	مكتوب
khàles le aujra.	خالص الاجر	pre paid.	khàles shuda.	خالص شده
mufales.	مفلس	bank rupt.	warshekast.	ورشكست
mazàd.	مزاد	auction.	haràj.	حراج
alqàb rasmi	القاب رسمى	king. and revenve	Alqab rasmi.	القاب رسمى
mamleka.	مملكه	kingdom.	saltenat.	سلطنت
embaràtur.	امبراطور	emperor.	ghàhanshàh.	شاهنشاه
embaràturah.	امبراطوره	empress	maleka.	ملكه
malek.	ملك	king.	pàdeshàh.	پادشاه
malekah.	ملكه	queen.	sultànah.	سلطانه
wali el ahd.	ولى العهد	heir apparent.	wali ahd.	ولى عهد
amir.	امير	prince.	shàhzàdah.	شاهزاده
amirah.	اميره	princess.	shàhzàda khànum.	شاهزاده خانم
arsh.	عرش	throne.	takht.	تخت
tâaj.	تاج	crown.	tâaj.	تاج
raâis el wazara.	رئيس الوزراء	minister.	sàdre aàzam.	صدر اعظم
askar.	عسكر	soldier.	sarbaz.	سرباز



اعلیحضرت جورج ادوارد شاهنشاه انگلستان

جورج ادوارا است که شاه انگلستانست چنین ❋ او شهنشا هست بر اکثر ممالك خیز و بین
بین که عدل ورای وتدبیرش مسخر کرده است ❋ نصف ربع کون رادر حکم دارد اینچنین
اینچنین عدلیه واحکام وهم رای صواب ❋ نیست در اقطار عالم مثل عدلش اینچنین
اینچنین رهبر بشو مشکور دایم تا ابد ❋ چونکه مشفق هست ورحم وعدل میدارد چنین

H. I. M. KING GEORGE EDWARD.

It is George of Edward, who is the King of England, as well as.
He is the Empror of most states. Rise and see.
See that His justice, policy and administration have controlled.
The half quarter of the Globe. Such Justice, rules, &good policy.
Are not found in any country all over the world.
So, Rahbar, be thankful for ever.
As He is kind and has such mercy and Justice.

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
àdàd aslia.	اعداد اصليه	Cardinal numbers.	aàdàd asli.	اعداد اصلى
elm,el hesâb.	علم الحساب	arithmetic.	elme hesàb.	علم حساب
wàhed.	واحد ١	1, one.	yak.	يك ١
esnein.	اثنين ٢	2, two.	dw.	دو ٢
slasa.	ثلاثه ٣	3, three.	seh.	سه ٣
arbaà.	اربعه ٤	4, four.	chahàr.	چهار ٤
khamsa.	خمسه ٥	5, five,	panj.	پنج ٥
settah.	سته ٦	6, six.	shesh.	شيش ٦
sabaa.	سبعه ٧	7, seven.	haft.	هفت ٧
samàniya.	ثمانية ٨	8, eight.	hasht.	هشت ٨
tesàa.	تسعه ٩	9, nine.	nuh.	نه ٩
ashera.	عشره ١٠	10, ten.	dah.	ده ١٠
ehda, ashar.	احد عشر ١١	11, eleven.	yàzdah.	يازده ١١
esnà, „	اثناعشر ١٢	12, twelve.	dawàzdah.	دوازده ١٢
selasat, „	ثلاثة عشر ١٣	13, thirteen.	sizdah.	سيزده ١٣
arbaâta, „	اربعةعشر ١٤	14, fourteen.	chhàrdah.	چهارده ١٤
khamesta „	خمسةعشر ١٥	15, fifteen.	panzdah.	پانزده ١٥
seta, „	ستهعشر ١٦	16, sixteen.	shunzdah.	شانزده ١٦
sabata, „	سبعةعشر ١٧	17, seventeen.	hevdah.	هفده ١٧
samanta, „	ثمانة عشر ١٨	18, eighteen.	hijdah.	هيجده ١٨
tesata, „	تسعةعشر ١٩	19, nineteen.	nwzdah.	نوزده ١٩
eshrin.	عشرين ٢٠	20, twenty.	bist.	بيست ٢٠
wàhed,w,ashrin.	واحدوعشرين ٢١	21, „ one.	bist, w, yak.	بيست ويك ٢١
etnein, w, „	اثنين و » ٢٢	22, „ two.	bist, w, dw.	بيست ودو ٢٢
salasa, w, „	ثلاثة و » ٢٣	23, „ three.	bist, w, seh.	بيست وسه ٢٣
arbâ, w, „	اربعه و » ٢٤	24, „ four.	bist, w, char.	بيست وچهار ٢٤
khamsa, w, „	خمسه و » ٢٥	25, „ five.	bist, w, panj.	بيست وپنج ٢٥

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
seta,w,eshrin.	ستةوعشرين ٢٦	26 twenty six.	bist,w, shesh.	بيست وشش ٢٦
saba,w,eshrin.	سبعه » ٢٧	27 „ seven.	bist,w, haft.	« وهفت ٢٧
samâniya,w, eshrin.	ثمانية » ٢٨	28 „ eight.	bist,w, hasht.	» وهشت ٢٨
tesa,w,eshrin.	تسعة » ٢٩	29 „ nine.	bist,w, nuh.	بيست ونه ٢٩
salasin.	ثلاثين ٣٠	30 thirty.	si.	سى ٣٠
wâhed,w,salasin	واحد وثلاثين ٣١	31 „ one.	si, w, yak.	سى ويك ٣١
esnin,w, „	اثنين » ٣٢	32 „ two.	si, w, dw.	سى ودو ٣٢
selasa,w, „	ثلاثة » ٣٣	33 „ three.	si, w, seh.	سى وسه ٣٣
arba,w, „	اربعة » ٣٤	34 „ four.	si, w, char.	» وچهار ٣٤
khamsa,w, „	خمسة » ٣٥	35 „ five.	si, w, panj.	» وپنج ٣٥
seta,w, „	ستة » ٣٦	36 „ six.	si, w, shesh.	» وشش ٣٦
saba,w, „	سبعه » ٣٧	37 „ seven.	si, w, haft.	» وهفت ٣٧
samâniya,w „	ثمانيه » ٣٨	38 „ eight.	si, w, hasht.	» وهشت ٣٨
tesa,w, „	تسعه » ٣٩	39 „ nine.	si, w, nuh.	» ونه ٣٩
arbaein	اربعين ٤٠	40 forty.	chehel.	چهل ٤٠
wahed,w, „	واحد واربعين ٤١	41 „ one.	„ w, yak.	» ويك ٤١
esnin,w, „	اثنين » ٤٢	42 „ two.	„ w, dw.	» ودو ٤٢
salasa,w, „	ثلاثه » ٤٣	43 „ three.	„ „ seh.	» وسه ٤٣
arba,w, „	اربعه » ٤٤	44 „ four.	„ „ char.	» وچهار ٤٤
khamsa,w, „	خمسه » ٤٥	45 „ five.	„ „ panj.	» وپنج ٤٥
seta,w, „	ستة » ٤٦	46 „ six.	„ „ shesh.	» وشش ٤٦
saba,w, „	سبعه » ٤٧	47 „ seven.	„ „ haft.	» وهفت ٤٧
samâniya,w „	ثمانيه » ٤٨	48 „ eight.	„ „ pasht.	» وهشت ٤٨
tesa,w, „	تسعه » ٤٩	49 „ nine.	„ „ nuh.	» ونه ٤٩
khamsin.	خمسين ٥٠	50 fifty.	panjâh.	پنجاه ٥٠
setin.	ستين ٦٠	60 sixty.	shast.	شصت ٦٠
sabein.	سبعين ٧٠	70 seventy.	haftâd.	هفتاد ٧٠
samânin.	ثمانين ٨٠	80 eighty.	hashtad.	هشتاد ٨٠

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
tesein.	تسعين ٩٠	90 ninety.	nawad.	نود ٩٠
mâya.	مايه ١٠٠	100 hundred.	sad.	صد ١٠٠
alff.	الف ١٠٠٠	1000 thousand.	hezàr.	هزار ١٠٠٠
esnin „	اثنين الف ٢٠٠٠	2000 two „	dw hezàr.	دو هزار ٣٠٠٠
salasa „	ثلاثه « ٣٠٠٠	3000 three ,,	seh ,,	سه « ٣٠٠٠
arbâ „	اربعه « ٤٠٠٠	4000,four thousand	chehàr ,,	چهار هزار ٤٠٠٠
khamsa „	خمسه « ٥٠٠٠	5000,five „	panj ,,	پنج « ٥٠٠٠
seta „	سته « ٦٠٠٠	6000,six „	shesh ,,	شش « ٦٠٠٠
saba „	سبعه « ٧٠٠٠	7000,seven „	haft ,,	هفت « ٧٠٠٠
samaniya „	ثمانيه « ٨٠٠٠	8000,eight „	hasht ,,	هشت « ٨٠٠٠
tesa „	تسعه « ٩٠٠٠	9000,nine „	nuh ,,	نه « ٩٠٠٠
ashera „	عشره الف ١٠ر٠٠٠	10,000,ten „	dah ,,	ده هزار ١٠ر٠٠٠
eshrin „	عشرين الف ٢٠ر٠٠٠	20,000,twenty ,,	bist ,,	بيست هزار ٢٠ر٠٠٠
selasin „	ثلاثين الف ٣٠ر٠٠٠	30,000,thirty „	si ,,	سی هزار ٣٠ر٠٠٠
arbaein. „	اربعين الف ٤٠ر٠٠٠	40,000,forty „	chel ,,	چل هزار ٤٠ر٠٠٠
khamsin „	خمسين الف ٥٠ر٠٠٠	50,000,fiefty „	panjâh ,,	پنجاه هزار ٥٠ر٠٠٠
mâya „	ماية الف ١٠٠ر٠٠٠	100000hundred,,	sad ,,	صد هزار ١٠٠ر٠٠٠
khamsa mâya alf.	خمسه مايه الف ٥٠٠ر٠٠٠	500,000,half million.	pânsad, hezâr. yak, kurwr.	پاصدهزار يك كرور ٥٠٠ر٠٠٠
melywn.	مليون ١ر٠٠٠ر٠٠٠	1,000,000 ,,	hezâr hezâr. dw kurwr.	هزارهزار دوكرور ١ر٠٠٠ر٠٠٠
Arqam farei.	ارقام فرعية	Ordinal numbers	Arqam farei.	ارقام فرعی
awàl.	اول	1, st, frist.	yaknm.	يكم
sâni.	ثانيه	2, nd, second.	dawm.	دوم
sâles.	ثالث	3, rd, third.	sewam.	سوم
râbeâ.	رابع	4, th, fourth.	chârum.	چارم
khâmes.	خامس	5, th, fifth.	panjum.	پنجم
sades.	سادس	6, th, sixth.	shishum.	ششم

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
sabea.	سابع	7, th, seventh.	haftum.	هفتم
samen.	ثامن	8,th,eighth.	hashtum.	هشتم
taseâ	تاسع	9,th,nineth.	nuhum.	نهم
âsher.	عاشر	10,th,tenth.	dahum.	دهم
hadi asher.	حادی عشر	11,th,eleventh.	yâzdahum.	یازدهم
sani asher.	ثانی عشر	12,th,twelfth.	dawazdahum.	دوازدهم
sales asher.	ثالث عشر	13,th,thirteenth.	sizdahum.	سیزدهم
rabeà âsher.	رابع عشر	14,th,fourteenth.	chardahum.	چاردهم
khames asher.	خامس عشر	15,th,fifteenth.	panzdahum.	پانزدهم
sades asher	سادس عشر	16,th,sixteenth.	shanzdahum.	شانزدهم
sabea asher.	سابع عشر	17,th,seventeenth.	hefdahum.	هفدهم
sâmen asher	ثامن عشر	18,th,eighteenth.	hijdahum.	هیجدهم
tâsea asher.	تاسع عشر	19,th,nineteenth.	nuzdahum.	نوزدهم
eshrwn.	عشرون	20,th,twentieth	bistum.	بیستم
salaswn.	ثلاثون	30,th,thirtieth.	siyum.	سیم
arbaawn.	اربعون	40,th,fortieth.	chehlum.	چهلم
khamsun.	خمسون	50,th,fiftieth.	panjâhum.	پنجاهم
setwn.	ستون	60,th,sixtieth.	shastum.	شصتم
sabawn.	سبعون	70,th,seventieth.	haftâdum.	هفتادم
samanwn.	ثمانون	80,th,eightieth.	hashtâdum.	هشتادم
tesawn.	تسعون	90,th,ninetieth.	nawadum.	نودم
maâwi.	مئوی	100,th,hundredth.	sadum.	صدم
al alf.	الالف	1000,th,thousandth.	hezârum.	هزارم
Ajzaà kuswr hesab.	اجزاء کسور حساب	Fraction ordinary.	ajzaà kuswr, hesab.	اجزاء کسور حساب
nesf.	نصف	half.	nim, nesf.	نیم ، نصف
sels.	ثلث	one -thrid.	seh - yak.	سه یك
rubaa.	ربع	one -fourth.	chahâr- yak.	چهار یك

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
selsan.	ثلثان	two -thrids.	dw - seh.	دوسه
sels arbaâ.	ثلاثة ارباع	three-fourths.	seh -chahâr yak.	سه چار يك
khums.	خمس	one -fifth.	panj - yak.	پنج يك
suds.	سدس	one -sixth.	shesh - yak.	شش يك
suba.	سبع	one -seventh.	haft - yak.	هفت يك
sumn.	ثمن	one -eighth.	hasht - yak.	هشت يك
tusa.	تسع	one -ninth.	nuh - yak.	نه يك
aushr.	عشر	one -tenth.	dah - yak.	ده يك
wahed ala eshrin.	واحد على عشرين	one -twentieth.	bist - yak.	بيست يك
wahed ala selasin.	» » ثلاثين	one -thirtieth.	si - yak.	سى يك
wahed ala arbain.	» » اربعين	one -fortieth.	chehel - yak.	چهل يك
wahed ala khamsin.	» » خمسين	one -fiftieth.	panjâh - yak.	پنجاه يك
wahed ala miyah.	» » مايه	one -hundredth.	sad - yak.	صد يك
wahed ala alf.	» » الف	one-thousandth.	hezâr - yak.	هزار يك
Aulwm & funun.	علوم وفنون	Sciences & arts.	Aulwm & funwn.	علوم وفنون
majma aulamaâ	مجمع العلماء	academy.	majma aulamaâ.	مجمع علماء
elma lâhwt.	علم لاهوت	theology.	elm lâhut.	علم لاهوت
„ el abâd.	» الاداب	morality.	,, âdâh.	» آداب
,, el maqwlât.	» المعقولات	metaphysics.	,, maqwlât.	» معقولات
„ eltabieiyàt.	» الطبيعيات	physics.	,, tabiayât.	» طبيعيات
„ falsef el tabieya.	» فلسفة الطبيعه	natural philosophy.	,, falsefay tabiayat.	» فلسفه طبيعت
„ târikh.	» تاريخ	history.	,, târikh.	» تاريخ
,, nabât.	» نبات	botany.	,, nabât.	» نبات
,, el kimiyaâ.	» الكيمياء	chemistry.	,, kimiyaâ.	» كيمياء
,, el hayaâ.	» الهيئه	astronomy.	,, hâiat.	» هيئه
,, el nujwm.	» النجوم	astrology.	,, nujwm.	» نجوم
,, el âsâr.	» اثار	archeology.	,, âsâr.	» آثار

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
elma el maâden	علم المعادن	mineralogy.	elm maâden.	علم معادن
,, el benaâ.	« البناء	architecture	,, banaâ.	« بناء
,, el hendesa.	« الهندسه	geometry.	„ hendesa.	« هندسه
,, el jughrafi.	« الجغرافى	geography.	„ jughrâfiya.	« جغرافيا
,, tabaqât el ard.	«طبقات الارض	geology	„ tabasât zamin.	«طبقات زمين
,, jabr.	« جبر	algebra.	„ jabr.	« جبر
,, hesàb.	« حساب	arithmetic.	„ hesâb.	« حساب
,, teb.	« طب	medicine.	„ teb.	« طب
„ tashkhis el amrâd.	علم تشخيص الامراض	pathology.	„ tashkhis amrâz	علم تشخيص امراض
,, hefz el seha.	«حفظ الصحة	hygiene.	„ hefz seha.	« حفظه صحه
,, jairàha.	« الجراحه	surgery.	„ jarâhi.	« جراحى
,, el tashrin.	« التشريح	anatomy.	„ tashrih.	« تشريح
,, el adwiya.	« الادويه	pharmacy.	„ adwiyah.	« ادويه
,, el mantaq.	« المنطق	logic.	„ mantaq.	« منطق
,, el arwd.	« العروض	prosody.	„ arwz.	« عروض
,, el nazm.	« النظم	poetry.	,, nazm.	« نظم
,, el taswir.	« التصوير	painting.	,, naqâshi.	« نقاشى
,, el siyâsa.	« السياسة	politics.	,, siyâsat.	« سياست
,, el zaraâ.	« الزراعه	agriculture.	,, zerâat.	« زراعت
,, el tejàrâa.	« التجاره	commerce.	,, tejârat.	« تجارت
,, el ekhterâa.	« الاختراع	invention.	,, ekhteraâ.	« اختراع
,, el ekteshâf.	« الاكتشاف	discovery.	,, ekteshaf.	« اكتشاف
,, el kaharabâ.	« الكهربا	electricity.	,, barq.	« برق
,, el tabaâ, h.	علم الطباعه الحروف	typography.	,, châp horwf.	«چاپ حروف
,, el tabâah agr	علم الطباعة الحجر	lithography.	,, châp sangi.	« چاپ سنگى
,, husn el khat	« حسن الخط	cal ligraphy.	,, khwshkati.	«خوش خطى
,, el rawâyah.	« الروايه	comedy	,, rawâyat.	« روايت
,, el shariaa.	« الشريعه	law.	,, shariat.	« شريعت







اعلیحضرت ملك ڤکتور عمانوئیل شاهنشاه ایطالیا

شدشنهشاه حبش وایطالی ڤکتور حنون ❋ بهرا بناء بلادش شد عمانوئیل حنون
حنیت از بهراهل خویش اونی خواسته ❋ بل برای خاطر عز رعایا خواسته
خواست تائیدازخداوند رحیم ذوالجلال ❋ که سرافراز درعایایش باعزاز وجلال
جل فکرش بهر توسیع وترقی است دائماً ❋ که رعایایش چو رهبر ، شکرگویند دائماً

H. I. M. KING VICTOR.

King Victor, the kind, has become the master of Italy & Habash.
Towards his countrymen Immanuel has become pitiful.
He had not pity for his own Family,
But for his subjects' sake.

He has demanded prosperity of god the merciful, the splendid.
In order to honour His subjects with glory & exaltation.

He thinks mostly of continual extension and progress.
So that his subjects may comfortably thank him and the same
shall Rahbar do.

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian
el zeháb wa ayab.	في الذهاب والاياب	Going and coming	Raftw âmad.	رفت وآمد
ela aina	الى اين	where are	kuja	کجا
anta zaheb.	انت ذاهب	you going ?	mirawid shuma.	میروید شما
ana zaheb	انا ذاهب	I am	man, bandh.	من ، بنده
ela baitena	الى بيتنا	going to our home.	bakhânamân mirawam.	بخانمان میروم
taâl	تعال	come	beyàeid	بيا آيئد
behaz el tariq	بهذا الطريق	this way.	azin rah	ازاين راه
lenazhab	لنذهب	to go	brawim	برویم
ela el bait.	الى البيت	home.	bekhàna.	بخانه
bâd el zahab	بعد الذهاب	after going.	bàd àz	بعداز
lel bait	للبيت	home,	kháDa	خانه
ela aina	الى اين	where do we	bakuja	بکجا
nazhab.	نذهب	go ?	berawim.	برويم
eni	انى	I	man, bandah	من ، بنده
saâzhab.	ساذهب	will go	khâham raft	خواهم رفت
leltanazuh.	للتنزه	for a walk.	bahwâ khuri.	بهواخوری
alyawm.	اليوم	to day	emrwz	امروز
bàdà el zuhr	بعد الظهر	after noon	bàdaz zuhr	بعد از ظهر
sanazhab	سنذهب	we shall	bâham	باهم
sawiyàn.	سويا	go together.	khàhim raft,	خواهیم رفت
eni	انى	I will	man, bandah	من ، بنده
saàntazer.	سانتظر	wait	muntazerom	منتظرم
hattà	حتى	till	taà	تا
el saât elsalesa.	الساعة الثالثة	three o'clock.	sààt seh.	ساعت سه
men aye	من اى	which	az che	ازچه
tariq	طريق	way shall	ràhi	راهی

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
nezhab	نذهب	we go	berawim	برويم
hatâ nasel	حتى نصل	that we	tàke	تا كه
besura	بسرعه	may soon	bazwdi	بزودى
ela	الى	arrive to a	berasim	برسيم
junaina.	جنينه	garden ?	babàgh.	بباغ
fi hàzehe	فى هذه	by which	darin	دراين
el tanazuh	التنزه	means.	tafarj	تفرج
be aye	باى	we can	bàche	باچه
wasila	وسيله	take	mitawànim	ميتوانيم
nezhab ?	نذهب	this walk ?	raft ?	رفت
anwàa	انواع	there are	anwàa	انواع
el rukwb.	الركوب	different	sawâri	سوارى
mwjwdin.	موجودين	many means.	mwjwdast.	موجوداست
autwmubil	اتومبيل	motor car	autwmubil	اتومبيل
wa aràbeya	وعربيه	carriage	wa kàleskah	وكالسكه
turam	ترام	tramway	turàmwây	تراموای
wa belhusàn	وبالحصان	horse riding	asp	اسپ
wa el hemàr	والحمار	donkey	aulàgh, khar	علاغ ؛ خر
wa el ajala	والعجله	bycicle	dwcharkha	دوچرخه
wa arâbeya el rejl	وعربية الرجل	or on	wa, kàleskaye pà	وكالسكهٔ پا
(beyâda, mashy)	(بياده)(مشى)	foot.	(piyàda)	(پياده)
lamàa	لما	when	waqtike	وقتيكه
nasel	نصل	we arrive	rasidim	رسيديم
ela el junaina	الى الجنينه	to the garden	dar bàgh	در باغ
màzà	ماذا	what will	che mail	چه ميل
nàakul ?	ناكل	we eat ?	kunim?	كنيم ؟
kul shaia	كل شىء	everything	hama chiz	همه چيز

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
mwjud hunâka.	موجود هناك	is found there	dar anja hast	درانجاهست
anwàa	انواع	different	az anwaà	ازانواع
el fawàkeh	الفواكه	fruits	miwajàt	میوه جات
wa, anwàa.	وانواع	and different	wa, anwaâ	وانواع
el makwlat	الماكولات	food and	khuràki	خوراکی
wal mashrwbât	والمشروبات	drinks.	wa, sharbat.	وشربت
fel muaisha.	فی المعیشه	In the necessities	Dar zendegani.	فصل درزندکانی
hal anta, hazratak, janabak	هل انت ، حضرتك، جنابك	are you	shumà, janàb, tw	شما، جناب، تو
jâyeâ.?	جائع ؟	hungry ?	guresna eid?	گرسنه آید ؟
naàm	نعم	yes	baleh, àrah	بلی ، آره
eni	انی	I am	man, bandah	من ، بنده
kasir	کثیر	very	khaili	خیلی
jaeàn.	جائعاً	hungry.	guresnaàm.	گرسنه ام
andi	عندی	I have a	eshtahyàm.	اشتهایم
shahiya jayeda	شهیه جیده	good appetite.	khwbast.	خوبست
eni	انی	I did not	man, banda.	من ، بنده
lam akul	لم اکل	eat	chizi.	چیزی
shian	شی	anything.	nakhurdaâm.	نخورده ام
alywm.	الیوم	to-day.	amrwz.	امروز
mâzà	ماذا	what do yon	che	چه
turid	ترید	want	mail	میل
an	ان	to	dârid	دارید
tàkul ?	تأكل ؟	eat ?	bekhurid?	بخورید ؟

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
aye	ای	anything	harche	هرچه
shia	شیء	that you	hâzer	حاضر
yehder	یحضر	bring	shawad	شود
akul.	آکل	I eat.	mikhwram.	میخورم .
taàl	تعال	come and	beya	بیا
tanawl	تناول	dine	ghazà	غذا
el ghazâ maâna.	الغذاء معنا	with us.	bekhur bâmâ.	بخور باما
hal	هل	are	(aya)	(آیا)
anta,hadratak	انت، حضرتك	you	shuma, janâb, tow.	شما، جناب، تو
atshàn.	عطشان	thirsty ?	teshnaêid?	تشنه اید ؟
nàam	نعم	yes	baleh	بلی
eni	انی	I am	man, bandah	من ، بنده
kasir	کثیر	very	khaili	خیلی
atshàn	عطشان	thirsty.	teshnaâm.	تشنه ام
âatw li	اعطوا لی	give me	bedahid	بدهید
shiân	شیاً	something	chizi	جیزی
hatà	حتی	to	taâ	تا
ashrab	اشرب	drink	benwsham.	بنوشم
maâzâ	ماذا	what do you	che	چه
turid	ترید	want	mikhâhi	میخواهی
an tashrab ?	ان تشرب ؟	to drink ?	benwshi?	بنوشی ؟
qalil	قلیل	some	qadri	قدری
men el maâ	من الماء	water	âb	آب
ashrab.	اشرب	to drink	minwsham.	مینوشم
hal tashrab	هل تشرب	will you drink	minwshid	مینوشید
limunâda ?	لیمو ناده ؟	lemonade ?	sharbat limw?	شربت لیمو ؟

Arabic. pro	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
là aqdar	لا اقدر	I cannot	namitawânam	نمیتوانم
an ashrab	ان اشرب	drink	zeyàd	زیاد
aksar	اکثر	any more.	benwsham.	بنوشم
eni	انی	I am	man, banda	من ، بنده
taebàn	تعبان	very	khaili	خیلی
jedân.	جداً	tired.	khastàam.	خسته ام
ejles	اجلس	sit down	befarmàeid.	بفرمائید
wa astarih.	واستریح	and take rest.	ràhat kunid.	راحت کنید
anâ	انا	I am	man khab.	من خواب
nâasân.	نعسان.	sleepy.	àlwdaàm.	آلوده ام
urid	ارید	I want	mikhàham	میخواهم
an anâm	ان انام	to take a	kami, qadri	کمی ، قدری
qalilàn.	قلیلا .	short nap.	bekhàbam.	بخوابم
yalaitani	یالیتنی	I wish	aikâsh	ایکاش
kuntu	کنت	I were	alàn	الان
alhin	الحین	now	dar rakhte khâb	در رختخواب
fi el ferash	فی الفراش .	in bed.	bwdam.	بودم
aini	عینی	I have not	chashmam	چشمم
el bareha	البارحه	closed	baham	بهم
maà	ما	my eyes	narasid	نرسید
ghammadat.	غمضت .	last night.	dishab.	دیشب
fi aye	فی ای	at what	dar che	درچه
saat	ساعه	time do you	sââti	ساعتی
tazhab	تذهب	go to	murawid	میروید
lelnawm ?	للنوم ؟	bed ?	bekhâbid?	بخوابید ؟
aàdatan	عادة	usually	âdatan	عادة
anâm	انام	I sleep	mikhâbam.	میخوابم

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
el sââṭ	الساعه	at	ba sââṭ	بساعت
el hadi asher	الحاديه عشر	eleven.	yâzdah.	یازده
hal	هل	did you	âya	آیا
nemt	نمت	sleep	râhât	راحت
murtàhân. ?	مرتاحاً ؟	well ?	khâbidid ?	خوابیدید
abadan	ابداً	I never	abadan	ابداً
mâ numtu	ما نمت	slept	nakhâbidam.	نخوا بیدم
le mâzâ	لماذا ؟	why ?	chera?	چرا ؟
le ani	لانی	because	ziràke	زیرا که
zahabtu ela	ذهبت الی	I went to	az mwad, khâbam	ازموعد خوابم
elferâsh	الفراش	bed	khaili	خیلی
mutaâkheran	متأخراً	too	guzashta	گذشته
jedan.	جداً	late.	bwd.	بود .
mâa zâlek	مع ذلك	still I got	maà hâza	مع هذا
qumtu	قمت	up very	zwd	زود
mubkeran.	مبکراً	early.	barkhàstam.	برخواستم
estayqaztu	استیقظت	I awoke	bidàr shudam	بیدارشدم
qabl	قبل	before	qabl	قبل
tulwa	طلوع	sun	tulwa	طلوع
el shams.	الشمس	rise.	àftâb.	آفتاب
ayna	این	where did you	kuja	کجا
sarafta	صرفت	spend	quzarànidi	گذرانیدی
el yawm ?	الیوم ؟	the day ?	rwzrà?	روزرا ؟
kuntu	کنت	I was	dar khamàmàn	درخانه مان
fi baitena.	فی بیتنا	at home.	bwdam.	بودم
eni	انی	I	man, bandah.	من ، بنده

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
zàheb basuraa.	ذاهب بسرعه .	go very soon.	khàham raft.	خواهم رفت
leanuh andi shughlan sarian	لانه عندى شغل سريعاً.	because I have an urgent work.	ziràkeh kàre fwrist.	زيراكه كار فوريست .
abàràt mustaleh	عبارات مصطلحه	Phrases of convention	F. stelàh guftugw.	فصل اصطلاح گفتگو
sabah el khair kaifa hàlak	صباح الخير كيف حالك ؟	good morning how are you?	subh shuma bakhair. chuegna hast hàltwn?	صبح شما بخير چگونه‌هست حالتان
alhamd lellah.	الحمد لله .	thank god.	alhamdu lellah.	الحمد لله .
wa janabekum kaif hàlekum?	وجنابكم كيف حالكم ؟	and how are you?	wa janàb shuma cheturid?	وجناب شما چطوريد ؟
eni lastu mabswtan.	انى لست مبسوطاً	I am not well.	bandah, man khush nistam.	بنده،من خوش نيستم
leani marid qalilan.	لانى مريض قليل .	because I am a little ill	chunkeh qadri bimâram.	چونكه قدرى بيمارم .
wa sehati laisat jayedah.	وصحتى ليست جيده	and my health is not good.	wa sehatam khwb nist.	وصحتم خوب نيست .
ana fi khedmatekum	انا فى خدمتكم .	I am in your service.	bandah dar khedmatam.	بنده درخدمتم .
bema tàmurwn ?	بما تأمرون ؟	what can I do for you?	ba anche amr farmaàid?	بانچه امر فرمائيد
ashkwrukum.	اشكركم	thank you.	mutshakeram.	متشكرم



اعلیحضرت میکادو شاهنشاه ژاپان

شاه هیر هیتو مقدم شدز جهدش حالیا ※ وزتمدن مرکزش اوج علا شد حالیا
حالیا بین جهد ابناءاش که درراه علوم ※ چه‌مرارتها که بردن روز وشب بین حالیا
حالیا بنگر ترقی رابا جناس تجارتهای او ※ چون سرافرازند درعالم تو بنگر حالیا
حالیا رهبر، ثنا گو چونکه بیدارند ومیدانند چون ※ خفته رانبود ترقی دردوعالم حالیا

H. I. M. HIRO HITO KING OF JAPAN

King Hiro Hito has now succeeded through his efforts.
Through civilisatian his position now has reached the top of exaltation.

Now see the efforts of his sons, who in the way of sciences.
Underwent many hardships by day & by night, consider well.

Now see their prosperity in the various kinds of goods.
So that they have become honourable in the world, consider that now.

Now, Rahbar, praise them, as they are wide awake & understand
That an idle will never progress in both worlds(mental & literial).

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
sual wa jawab	سؤال وجواب	question and answer	suâl wa jawâb.	فصل سؤال وجواب
hal	هل	do you	àya dwst	آيا دوست
tuheb	تحب	like the	darid	داريد
el lesàn	اللسان	Iranian.	zabân	زبان
el Irani ?	الايرانى ؟	language ?	irani rà?	ايرانى را ؟
kasiran	كثير	very	khaili	خيلى
jedan	جداً	much	besyàr	بسيار
ahebu.	احبه	indeed	dwstdàram.	دوستدارم
arjuk	ارجوك	I pray	khâhesh	خواهش
an	ان	you	dàràm ke ba man	دارم كه بمن
tualemni.	تعلمنى	teach me.	yàd bedahid.	يادبد هيد .
khuz	خذ	take	begir, bestàn	بگير ، بستان
hàzà	هذا	this	in	اين
el ketab wa anta	الكتاب وانت	book and you will	ketàbra	كتابرا
tataallam.	تتعلم	learn	wa yàd (tàlim)	و ياد (تعليم)
el irani	الايرانى	Iranian	gir irani ra	گير ايرانى را
basuraah.	بسرعه .	very soon.	bazwdi.	بزودى
ya sayedi	ياسيدى	O sir	aye àqà	اى آقا
ana	انا	I am	man, banda	من ، بنده
mustaajel	مستعجل	in	kaili	خيلى
jedan.	جداً .	hurry	mustajelam.	مستعجلم
là	لا	don't be in	tajil	تعجيل
taajal	تعجل	hurry	makun, nakun	مكن ، نكن
qef	قف	stop a	beeist	بايست
qalilan.	قليلا .	little	qadri.	قدرى .
eni	انى	I will	man khàham.	من خواهم

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
saarjàa	سارجع	soon	bazwdi	بزودی
basura.	بسرعه .	come back.	bargàsht.	برگشت
entazerni	انتظرنی	wait for me	muntazer bàsh	منتظرباش
la tadhak	لا تضحك	don't laugh.	nakhand	نخند
esmaa	اسمع	listen	beshnw	بشنو
li	لی	to me	az man	ازمن
kun hadeân	کن هادءآ	be quiet.	àràm bàsh.	آرام باش
âyna	این	where is	kujàst	کجا است
mualemak ?	معلمك ؟	your teacher ?	mualemat?	معلمت ؟
la aàlam	لا اعلم	I don't know	namidànam	نمیدانم
zahaba	ذهب	he did go	rafat	رفت
ela baitahu	الی بیته	home	bakhànaàsh	بخانه اش
aw zahaba	او ذهب	or to	yà raftah	یا رفته
ela baitenâ.	الی بیتنا .	our home.	bakhànamàn.	بخانه مان
hal	هل	will you	qabwl	قبول
taqbel	تقبل	accept	mifarmàiad	میفرمائید
hàzehi	هذه	this	in	این
el hadiya ?	الهدیه ؟	present ?	hadiya ra?	هدیه را؟ .
shukran	شکراً	thank	mutashakeram	متشکرم
laka	لك	you	aie	ای
ya sayedi.	یاسیدی	sir.	àqàye man.	آقای من .
el afw	العفو	excuse me	bebakhshid	ببخشید
yà sàyedi.	یاسیدی .	sir.	àqâ.	آقا
bedwn	بدون	without	badwn	بدون
taklif	تکلیف	compliment	taklif	تکلیف
àa anta	أانت	are you	shumâ	شما
mustâed	مستعد	ready	mustaed	مستعد

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
lel majia?	للمجيء ؟	to come ?	amadanid?	آمدنيد ؟
naam	نعم	yes	bale	بلى
yà sàyedi.	ياسيدى .	sir.	aqa.	آقا .
laken	لكن	But	laken	لكن
laisa el hin.	ليس الحين .	not yet.	nâh hàlà.	نه حالا .
hal	هل	have you	khalâs	خلاص
entahaita?	انتهيت ؟	finished?	kardi?	كردى ؟
an	عن	it is	anqarib	عنقريب
qarib	قريب	about	khalâs	خلاص
yantahi.	ينتهى	finished.	mishawad.	ميشود .
là	لا	don't be	tàkhir	تأخير
tatakhàr.	تتأخر .	late.	makun.	مكن .
tayeb.	طيب .	all right.	khwb.	خوب .
orid	اريد	I want	mikhâham	ميخواهم
an	ان	to see	bebinam	ببينم
araàka.	اراك .	you.	shumâra.	شمارا .
urid an	اريد ان	I want	mikhâham	ميخواهم
azhab.	اذهب .	to go.	berawam.	بروم .
la urid	لا اريد	I don't	namikhâham	نميخواهم
an	ان	like	ke	كه
abqa.	ابقى .	to stay.	bemânam.	بمانم .
esad	اصعد	come up	beyâ,befarma bâla	بيا ، بفرما بالا
uqud.	اقعد .	sit down.	beneshinid.	بنشينيد .
khuz	خذ	please take	begirid	بگيريد
kursi	كرسى	a chair	sandalira	صندلىرا
wa ejles.	واجلس .	and sit.	wa beneshinid.	وبنشينيد .

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ana murtàh hena.	انا مرتاح هنا .	I am quite well here.	man,bandeh rahâtam inja	من ، بنده راحتم اینجاء .
ana mamnwn jedan.	انا ممنون جداً .	I am too much obliged.	man khaili mamnwnam.	من خیلی ممنونم .
ana zàheb eftah el bàb.	انا ذاهب افتح الباب .	I am going apen the door.	man mirawam bâz kun dar ra.	من میروم باز کن در را
endak el meftah?	عندك المفتاح ؟	have you the key?	bâshuma kelid hast?	باشما کلید هست ؟
taraktoh alà el tàwlah.	ترکته علی الطاوله	I left it on the table.	guzâshtam ruye miz.	گذاشتم روی میز
teqdar teqraà el irani?	تقدر تقراء الایرانی ؟	can you read iranian?	mitawânid bekhanid irani?	میتوانید بخوانید ایرانی؟
aàref kalemàt qalila.	اعرف کلمات قلیله	I know few wards.	midânâm bazi alfâz ra.	میدانم بعضی الفاظ را
ajebni le arà.	اجبنی لا ری	answer to see	jawâb bedeh bebinam.	جواب بده ببینم
màzà qulta? takallam	ماذا قلت ؟ تکلم	what did you say? speak	che gufti? begw	چه گفتی ؟ بگو

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
àliyàn.	عالياً	loud.	buland.	بلند
swati	صوتى	my voice	swatam	صوتم
khàfet	خافت	is very	khaili	خيلى
jedàn.	جداً	low.	khafifast.	خفيف است
kaifa	كيف	how	chegwna	چگونه
anta	انت	don't you	shuma	شما
lam tasmaà?	لم تسمع ؟	hear?	nashanidi?	نشنيدى ؟
anta	انت	you are	shuma khâb	شما خواب
naàsàn?	نعسان ؟	sleepy?	âlwdâai?	آلودهٔ ؟
abadaa.	ابداً	not at all.	abâdan.	ابداً
erjaà	ارجع	go back	bargard	برگرد
wa ebtadeà	وابتدىء	and begin from	az awâl	ازاول
men awal.	من اول	the first.	ebtedâkun.	ابتدا كن
Muhawerat sehiya.	محاورة صحيه	Speak of health.	Guftugwye sehiyah	گفتگوى صحيه
kaif	كيف	how	chegwna	چگونه
sehatekum	صحتكم	is your	hast	هست
yà	يا	health	sehat	صحت
sayedi?	سيدى ؟	sir?	sarkâr, shuma.	سركار ، شما
eni	انى	I am	man	من
beghâyat	بغاية	perfectly	dar ghâyat	درغايت
el aàtedàl.	الاعتدال	well.	aatedâlâm.	اعتدالم
kaifa	كيف	how	cheguna hast	چگونه هست
hàlekum	حالكم	do you do	haletan	حالتان
el yawm?	اليوم ؟	to day ?	emrwz?	امروز ؟
bekhair	بخير	some what	qadri	قدرى

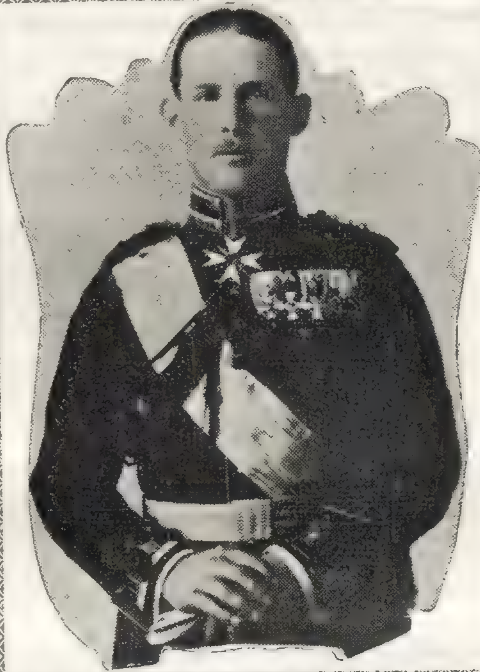
Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
nowàn.	نوعاً	well.	khwbast.	خوبست
eni	انی	thank	mutshakeram	متشکرم
ashkurukum	اشکرکم	you.	bashumâ.	بشما
antum	انتم	are you	shwma	شما
masrwrwn.	مسرورون	well ?	khushid?	خوشید ؟
eni beghàyat	انی بغایة	I am quite	man khaili.	من خیلی
el ensheràh	الانشراح	well.	masrwram.	مسرورم
kaifa	کیف	how are	chetwrast	چطوراست
hàlak.	حالك	you?	hâletân?	حالتان ؟
kal mutaâd.	کالمتعاد	as	mesl	مثل
		usual.	kâmisha.	همیشه
eni	انی	I was	man,bandeh	من ، بنده
makuntu	ما کنت	not	chandi	چندی
munsharhân	منشرحاً	well for	khush hàl	خوش حال
lemudatan.	لمدة	some time.	nabwdam.	نبودم
hal anta	هل انت	are you	ayâ	آیا
alaàn	الان	now	alâan	الآن
masrur?	مسرور ؟	well?	masrwrid?	مسرورید ؟
alhamdullah	الحمد لله	thank god	alhamdulellah	الحمد لله
eni	انی	I am	man, bandeh	من ، بنده
ahsan	احسن	much	khaili	خیلی
jedan.	جداً	better.	khwbam.	خوبم
kaifa	کیف	how	chetwrast	چطوراست
hâl	حال	is your	hâl abawi	حال ابوی
wâledak?	والدك ؟	father?	janâb, shumâ?	جناب ، شما ؟
sehatahu	صحته	his health	sehatash	صحتش

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
laisat jayeda.	ليست جيده	is not good.	khwb nist.	خوب نيست .
wahuwa marid.	وهو مريض	and he is sick.	wa ishàn bimàrand.	وايشان بيمارند .
mâza yualemahu?	ماذا يؤلمه ؟	what ails him?	che dardi dàrand?	چه دردى دارند ؟
andahu zukâm qawi.	عنده زكام قوى .	he has a bad cold.	zukàm badi dàrand.	زكام بدى دارند .
warasahu yujeohu.	ورأسه يوجعه	he has headache.	wasarash dard mikunad.	وسرش دردميكند .
waghâlebân sehatahu munqaleba.	وغالباً صحته منقلبه	his health is tottering.	waghàleban sehatash munqalebast.	وغالباً صحتش منقلب است .
arjw bean yashfa.	ارجو بان يشفى .	I hope he will get well.	umidast ke shafâ yàbad.	اميداست كه شفاء يابد .
hazrat wâledah bakhir?	حضرة والده بخير ؟	is your mother well?	hazrat wàleda khwband?	حضرت والده خوبند .
sehatha wahâlateha hasana jedan.	صحتها وحالتها حسنه جداً	her health and her condition are very well.	sehat wahàlash dar ghàyat khwbist.	صحت وحالش درغايت خوبيست .
andi	عندى	I have	man, banda	من ، بنده

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
suaâl	سعال	a	sur faye	سرفة
		bad	shadidi	شديدى
shadid.	شديد .	cough.	dâram.	دارم .
wa sawti	وصوتى	my voice is	wà sàdàyàm	وصدايم
mabhwh.	مبحوح .	hoarse.	gerfta ast.	گرفته است .
yezhar	يظهر	It seems	pàidàst	پيداست
inaka	انك	that you	ke shuma	كه شما
asbahta	اصبحت	became	khaili	خيلى
daâifa	ضعيف	very	zaif	ضعيف
jedân.	جداً .	weak.	shudaai.	شده ئى .
eni	انى	I am	man, bandah	من ، بنده
maghmwm	مغموم	very	khaili	خيلى
jedan	جداً	sorry	mukâdaram	مكدرم
la ajle	لاجل	for	brâye	براى
enherâf	انحراف	your	kesâlat	كسالت
sehatekum.	صحتكم .	indisposition.	sehâtetân.	صحتتان .
li amal	لى امل	I hope	aumidwâram	اميدوارم
an takum	ان تكون	it will	ke âqebat	كه عاقبت
el aâqebah	العاقبه	end	bakhair	بخير
khairun.	خير .	well.	bâshad.	باشد .
andi	عندى	I have a	tabe	تب
huma	حمى	slight	khafifi	خفيفى
khạfifah.	خفيفه .	fever.	dâram.	دارم .
atamanâ	اتمنى	I wish	aumidwârâm	اميدوارم
lakum	لكم	you a	ke bazwdi	كه بزودى
surat	سرعه	quick	shafâa	شفاء
el shạfaâ.	الشفاء	recovery.	yàbid.	يابيد .

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
endi wajaâ	عندی وجع	I have pain in	dard qalb	درد قلب
el qalb.	القلب .	my heart.	dàram.	دارم .
maradakum	مرضكم	your illness	bimàriyat	بیماریت
sababli	سبب لی	grieved	sabab huzn	سبب حزن
huznân	حزناً	me	buzurgist	بزرگیست
azimân.	عظيماً .	exceedingly.	beràye man.	برای من .
ana wâseq	انا واثق	I am sure	yaqin dàràm	یقین دارم
baen	بان	it will	ke in	که این
el âred	العارض	soon	aàrez	عارض
sariaân	سريعاً	pass	bozwdi	بزودی
sayazwl.	سيزول	away.	rafaa mishawad.	رفع میشود .
kaif	كيف	how are	chetwrand	چطورند
hâle	حال	your	âqâ zàdâha, bachahâ.	آقازاده های
anjâlekum?	انجالكم ؟	children?	shuma?	بچهای ، شما ؟
alhamdulellah	الحمد لله	thank god	alhamdulellah	الحمد لله
humbakhair	هم بخير .	they are well.	bakhairand.	بخیرند
talab we eltemâs	طلب والتماس	Entreat & ask.	talab wa eltemàs	طلب والتماس
altames	التمس	I pray	khàhesham	خواهشم
menkum	منكم	you	bashumast	بشماست
rejaâi	رجائی	I beg	eltemàsam	التماسم
elaik	اليك	you.	nazde shumast.	نزد شما است
atawasul	اتوسل	I entreat	ârezwyam	آرزویم
elaikum.	اليكم	you	pish shumàst	پیش شماست
tesmah	تسمح	do you	ejàza	اجازه
li an	لی ان	permit me	midahid	میدهید

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
atlob	اطلب	to ask you	ke talab	که طلب
menkum el khedmah,	منکم الخدمه	a favour?	kunam khedmati?	کنم خدمتی ؟
hal	هل	will	mikhàhi	میخواهی
tamel	تعمل	you	kàre khari	کار خیری
li	لی	do me	beràyam	برایم
maârwfân	معروفاً	a favour	bekunid ?	بکنید؟
arjw	ارجو	pray	khàhesh	خواهش
an	ان	tell	dàram.	دارم
taqwl li ?	تقول لی ؟	me?	begwaid?	بگوئید ؟
hal tatakarmw	هل تتکرموا	have you the	az ràhe	از راه
bean	بان	kindness	mehrabàni	مهربانی
taatwni	تعطونی	to give me	qaezam	قرضم
salafan ?	سلفاً ؟	a loan?	midahid?	میدهید ؟
hâzâ	هذا	this is a	inast	انیست
marwfan	معروفاً	great	marhamat	مرحمت
aziman	عظیماً	favour	buzurgi	بزرگی
le ajli.	لاجلی .	for me.	beràye bandah.	برای بنده .
tajâlwni	تجعلونی	you	mamnwnam	ممنونم
mamnwnàn	ممنونا	obliged me by	kardid	کردید
beaàtaàkum	باعطائکم	your rendering	baàtàyetàn.	بعطایتان.
hàzà	هذا	this is	in	این
wàjeb	واجب	my	wazifaye	وظیفهٔ
liya.	لی .	duty.	manast.	منست .
wa hàza	وهذا	and this is	wa in	واین
al khedma	الخدمة	a service	khedmat	خدمت
banwaà	بنوع	for	banwaa	بنوع
ensàni.	انسانیه .	mankind.	ensànist.	انسانیست .



اعلیحضرت همایون شاه جورج ملك یونان

شاه یونانست که باز آمد باورنگ جلالت مفتخر ❋ که فرح کردند اهلش در رجوعش سربسر
سربسر گشتند شاد و خوش بروی یای لقاش ❋ عیش بی پایان نمودن از برایش سربسر
سربسر با افتخارند زانکه فیلسوفا نشان ❋ خدمتی شایان نمودن بهر ابناء بشر
بشر از مدح وثناشان دائماً گوینده اند ❋ همچو رهبر، که ثناء خوانی کند بر افخر نوع بشر

H. M. KING OF GREECE

It is the king of greece, who has come agaim, with pride to the throne of majesty
That his nation altogether have rejoiced for his return.

They all have become joyful and merry to meet his face
They all made extreme cermonies for him.

They all are proud of their philosophers
Who had rendered serivices to mankind.

Mankind are always speaking good of them
And so Rahbar, quoth words of praise upon the best kind of men.

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
reda we qabul	في الرضاوقبول	Consent & accept.	rezà wa qabwli.	رضا وقبولی
bakul ertayah	بكل ارتياح	willingly	basar wa chashm	بسر و چشم
atiaà	اطيع	I obey	etâât	اطاعت
kule	كل	all	dàràm	دارم
màa	ما	your	baànch	بانچه
taàmwrwn.	تأمرون .	commands.	amrdahid.	امر دهید .
men samim	من صميم	most	wa basamim	وبصمیم
qalbi	قلبي	sincerely	qalb	قلب
mustaed	مستعد	I am ready at	sàzeram	حاضرم
lekhedmatkum.	لخدمتكم .	your service.	dar khedmat.	درخدمت .
là	لا	don't	hich	هیچ
tatafakur	تتفكر	think	fekeri	فکری
abadan.	ابداً .	at all.	nanemàaid.	نمائید .
eni	انى	I am	bandh, man	بنده ، من
mustaed	مستعد	ready	mustaàd	مستعد
fi khedmatekum	فى خدمتكم	at your service	khedmatam.	خدمتم
ela	الى	until	taâ	تا
àkher	آخر	my last	âkher	آخر
ramaqi.	رمقى .	breath.	nafasi.	نفسی .
ala kul	على كل	at any	dar har	درهر
hàl	حال	how	hàl	حال
eni.	انى	I	bandah	بنده
tahte	تحت	am at	mutiaâ	مطیع
amrekum,	امركم .	your disposal.	farmânam.	فرمانم .
eni	انى	I am	bandah	بنده
mustaed	مستعد	ready	hâzeram	حاضرم

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian
lekhedmatekum	لخدمتكم	to serve you	darkhedmatetan	درخدمتتان
kam	كما	just	chenânche	چنانچه
turidwn.	تريدون	as you like	bekhàhid	بخواهيد
eni	انى	I am	bandeh	بنده
mubtahej	مبتهج	delighted	masrwram	مسرورم
le en akun	لان اكون	to be of	ke mwafaq	كه موفق
mwfaqàn	موفقاً	any	shawam	شوم
le khedmat	لخدمة	service	dar khedmat	درخدمت
janàbekum.	جنابكم	to you.	janàb	جناب
F. taqdimi	الفصل التقديمية	in offer.	F dar taqdimi	فصل در تقديمى
eemel	اعمل	do me	marhamat	مرحمت
marwf	معروف	the favour	farmwdah	فرموده
bean taqbalw	بان تقبلوا	to accept	in chiz	اين چيز
hàza el shai	هذا الشيء	this	juzàira	جزيئرا
el zahid	الزهيد	trifle.	qabwl nemàaid	قبول نمائيد
hàzehi elhadiyet	هذه الهدية	it is an offer	in hadiyaye	اين هديهٔ
el qalbiya	القلبيه	from my heart	samimi	صميمى
le ajle	لاجل	to	beràye	براى
janàbekum	جنابكم	you	janàbast	جنابست
en	إن	if you	agar	اگر
lam	لم	don't	nakardardid	نكرديد
taqbelw	تقبلوا	accept I	qabwl	قبول
atakader	اتكدر	will not be glad.	mukadar mishawam	مكدر ميشوم
ezâ	اذا	if you	agar	اگر
qabeltum	قبلتم	accept	qabwl	قبول
hazehi	هذه	this	namwdid	نموديد

Aorabic pro	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
el hadiyah	الهديه	offer	in hadiyara	اين‌هديه‌را
akwn	اكون	I shall be much	khaili	خيلى
shàkeran.	شاكرآ	obliged	mamnun	ممنون
lakum	لـكم	to you.	mishawam	ميشوم
esmah	اسمح	allow	ezn	اذن
li	لى	me	befarmàaid	بفرمائيد
ban	بان	to	tàke	تاكه
aqadem	اقدم	offer	in	اين
lakum	لكم	you	hadiyara	هديه را
hazehi el hadiya	هذه الهديه	this present.	taqdim kunam	تقديم كنم
hel	هل	would you	àya	آيا
taqbal	تقبل	accept	qabwl	قبول
hazhi	هذه	this	namikunid	نميكنيد
el tefàha?	التفاحه ؟	apple?	in sibra?	اين سيب را ؟
la ana	لا انا	no I	khair man	خير من
la aqbaleha.	لا اقبلها	refuse it.	qabwl namikunam	قبول نميكنم
a turid	اتريد	will you	fenjàn	فنجان
fenjàn	فنجان	take a cup	qahwa	قهوه
qahwa	قهوه	of coffee	mikhàhi	ميخواهى
am shàhi ?	ام شاهى ؟	or tea?	yà chàhi	ياچاهى ؟
badwn	بدون	without	badwn	بدون
taklif	تكليف	ceremony	taklif	تكليف
qul	قل	say what	begwaid	بگوئيد
màzà	ماذا	you	anchshumâ	انچه شما
turid.	تريد .	want.	mikhàhid	ميخواهيد .
atleb	اطلب	ask	talab kun	طلب كن
kule	كل	what	anche	انچه

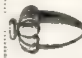
Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ma	ما	you	dust	دوست
toheb.	تحبه .	please.	dàrid	دارید .
eni	انی	I am	bandah	بنده
ala	على	always	dayeman	دائماً
el dawàm	الدوام	ready	hazeram	حاضرم
mustaed	مستعد	at your	beràye	برای
lekhedmatakum	لخدمتكم	service.	khedmat shuma	خدمت شما
tadiyat el shukr.	تادية الشكر	to return thanks.	F daraday shukr	درادای شکر
shukran	شكراً	thank	mutashakeram	متشکرم
lakum.	لكم	you.	bajanàb shuma	بجناب ، شما
shukran	شكراً	many	khaili	خیلی
jazilan.	جزيلا	thanks.	mutshakeram	متشکرم
marhaba	مرحبا	you are	khwsh	خوش
bekum.	بكم .	welcome.	amadid	آمدید
lâ	لا	not	afw	عفو
shâi.	شيء .	at all.	farmáeid	فرمائید
eni	انی	I am	bandah	بنده
shâkeran	شاكراً	much	khai	خیلی
lakum	لكم	obliged	mamnwnam	ممنونم
jedan.	جداً .	to you.	bashumà janàb	بشما،بجناب
hàzà	هذا	that is	wa in	واين
wàjeb	واجب	my	wajebast	واجب است
alaya.	على	duty.	bamà	بما
lâ	لا	don't	qàbel	قابل
tazakur	تذكر	mention	zekr	ذكر

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
zàlek.	ذلك	that.	nist	نیست
eni	انی	I am very	besyàr	بسیار
mutashakerkasir	متشکر کثیر	grateful	mutshakeram	متشکرم
le altàf	لالطاف	for your	azlutf	ازلطف
janàbekum	جنابکم	kindness.	janâb	جناب
janàbekum	جنابکم	you are	janâbe àli	جنابعالی
zw fadlen	ذو فضل	too	khaili	خیلی
azim.	عظیم	obliging.	lutf darid	لطف دارید
mà	ما	it is	marhamat	مرحمت
ajzal	اجزل	very	janab	جناب
lutfekum	لطفکم	kind of you.	zeyad shawad	زیاد شود
fel haqiqa.	فی الحقیقه	you made	dar haqiqat	درحقیقت
akhjaltwmwni	اخجلتمونی	me ashamed.	khejàlatam dadid	خجالتم دادید
eni	انی	I am	banda	بنده
kasir	کثیر	greatly	khaili	خیلی
mukhtajel	مختجل	ashamed	sharmandaye	شرمندهٔ
lakum.	لکم	to you	janàbam	جنابم
eni mubtahij	انی مبتهج	I am much	bandah khaili	بنده خیلی
jedan	جداً	glad	maswram	مسرورم
bel saraf	بالشرف	by the	baenàyati ke	بعنایتی که
elazi	الذی	divine honour	babandah	ببنده
khawaltwmwni.	خولتمونی	you do me.	nemwdid	نمودید
eni	انی	I greatey	bandah khaili	بنده خیلی
shàer	شاعر	feel	multafetam	ملتفتم
kasiràn	کثیراً	your	maràheme	مراحم
baenâ yatkum	بعنایتکم	kindness.	janàbe alira	جنابعالی را



فخامت اجل اکرم حضرت روزفلت رئیس جمهوریة امریکا

روزفلت افخم از حسن ولایش برعیت شد رئیس ❋ همچو از حسن تدابیر و درایت خلق بنمودش رئیس
این ریاست هیچ نبود سهل دان مشکل زهر کاری بود ❋ چونکه جهد و صدق باید با عمل توأم بود
بوده کار صادقان و هم ادیبان و شریف ❋ هم زکی و مدبر و پروردهٔ علم شریف
از شرافت دائماً انسان صادق چون تمتع میبرد ❋ گو ثنایش رهبرا کو هست شریف و گوی اشرف میبرد

 **H. H. PRESIDENT RUZFELT** 

Ruzphelt, the magnificent has become through his loyalty a president over his subjects
And so through his good administration and experience people have made him president.
Know that this Presidency is never easy but it is more difficult than any other affair
Whereas effort & truth both should be twins with business.
It was the deed of the faithful, the polite, and the noble.
And also the honest, the politic & cultivators of honourable sciences.
Through honour a truthful man always gains interest.
O! Rahbar, praise him as he is noble & has won the ball of honour.

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
Fel tàkid	في تأكيد	Affirm ation	(F dar tàkid)	در تأكيد
naam	نعم	yes	bale	بلی
yâ saiyed.	یاسیدی	sir.	ay àqâ	ای آقا
hàzà	هذا	that is	in	این
sahih.	صحیح	true	ràstast	راست است
belà	بلا	without	badwn	بدون
raib.	ریب	doubt.	shak	شك
al amr	الامر	the fact	amr	امر
wâdehun	واضح	is certain.	wàzehast	واضحاست
hal	هل	may	àyâ mumkenast	آیاممکن است
mumken	ممکن	you	ke mara	که مرا
an	ان	believe	tasdiq	تصدیق
tosadaqni?	تصدقنی ؟	me?	kumi ?	کنی ؟
aqdar	اقدر	I can	mitawânam	میتوانم
awkhd	اوکد	assure	muhaqaq	محقق
laka	لك	you	bashuma	بشما
zàlek.	ذلك	of it.	bedaràm	بدارم
ràaituh	رایته	I saw it	didam	دیدم
beaini	بعینی	with my own eyes	bachashmam	بچشمم
wa samatu	وسمعت	I heard it	wa bagusham	وبگوشم
ba auzni.	باذنی	with my own ears.	shanidam	شنیدم
eni	انی	I	man	من
akafel	اکفل	guarantee	zàmen	ضامن
sehat	صحة	the truth	subwt	ثبوت
zalek.	ذلك	in it.	inam	انیم
eni	انی	I shall	man	من

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
la	لا	not be	abadan	ابداً
ataàjab	اتعجب	at all	taajub	تعجب
abadan	ابداً	surprised.	nadàram	ندارم
aàtika	اعطيك	I give you	man bashuma	من بشما
qwli	قولى	my word	qwl	قول
ala zàlek.	على ذلك	for it.	midaham	ميدهم
la shakk	لا شك	there is no	darin khusws	دراين‌خصوص
fi	فى	doubt	shaki	شكى
zalek.	ذلك	about it.	dar aw nist.	دراو نيست
bahaq	بحق	upon my	bahaq	بحق
sharafi.	شرفى	honour.	wjdànan.	وجدانم
hàza	هذا	this	in	اين
el shakhs	الشخص	gentleman	shàkhs	شخص
kana	كان	was a	shàhed	شاهد
shàhed	شاهد	witness	bwd	بود
fi	فى	in the	darin	دراين
el qaziya.	القضيه	matter	qaziya.	قضيهٔ .
bazemati	بذمتى	by my faith	ba imànàm	بايمانم
laisa	ليس	there	daar in	دراين
fih	فيه	is not	adna	ادنى
adna	ادنى	any	shubhaiy	شبههٔ
shubha.	شبهه	doubt in it.	nist.	نيست
alàmr	الامر	it is as	in, àmr	اين امر
wàdeh	واضح	clear as	wàzehast.	واضحست
kalshamss	كالشمس	the sun	mesl	مثل
fi wast	فى وسط	at	rwz	روز
el nàhàr.	النهار	midday.	rwshan.	روشن .



نخامت اجل اکرم حضرت هر هتلر رئیس جمهوریهٔ المان

هر هتلر شد رئیس از پر توجهد علا ❋ وازصداقت مرتقی شد او باورنگ علا
علت عزو علایش شد بہمتهای او ❋ زین سبب شد محترم هم شد چو عالی شأن او
او بتخت افئده بنشست باعزورضا یتهای خلق ❋ چون صمیمی بدکه او شد منتخب از بین خلق
خلق وخالق شد رضاهم مردمان جرمنی ❋ زامتیارش گو ثنا تو رهبر اچون مردمان جرمنی

H.H. HERR HITLER PRESIDENT OF GERMANY

Herr Hitler has become President through the flash of his high efforts
And through faith he has been promoted to the position of such importance and elevation.
His energy has been the cause of his glory & exaltation
Therefore he has become respected & exalted.
He sat on the throne of hearts with honour & nation behind him
It was due to his cordial exploits; that he of all people; was chosen a president.
God, creatures, as well as Germans, have been pleased
For his distinction, O ! Rahbar, quoth words of praise, as well as German people.

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
Fel ankâr wa el erteyab	في الانكار والارتياب	Denial & doubt	dàr enkâr & shak.	درانکار وشك
hâza	هذا	this	in	این
alamr	الامر	matter	masâla	مسئله
laisa	ليس	is not	haqiqat	حقیقت
hakiqeyan.	حقيقياً	true	nist.	نیست
la asl	لا اصل	that is	asli	اصلی
lezalk.	لذلك	false.	nadârâd.	ندارد .
fi zâleka	فى ذلك	it is	darin	دراین
shakun.	شك	doubtful.	shakast.	شك است
eni	انى	I will	man shart	من شرط
erhan	ارهن	bet	mibandam	میبندم
fi hâzâ	فى هذا	in this	darin	دراین
el amr.	الامر	matter.	amr.	امر .
telka	تلك	that is	In	این
hekâyat.	حكاية	a story.	harfast.	حرف است .
qul hâzehi	قل هذه	tell this	begw in	بگو این
el hekâya	الحكايه	story to	harf ra	حرف را
leghari.	لغيرى	some body else.	badigari.	بدیگری .
enak	انك	you are	shuma	شما
tamzah ?	تمزح ؟	laughing ?	mikhandid?	میخندید ؟
hal zâlek	هل ذلك	is tha	âyâ in	آیا این
sahih ?	صحيح ؟	true ?	rast hast ?	راست هست ؟
hal	هل	is	âyâ	آیا
mumken	ممكن	it	mumkenast	ممکن است
zâlek ?	ذلك ؟	possible ?	in ?	این ؟
hal kalâmâk	هل كلامك	do	âyâ guftar	آیا گفتار

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
alâ	على	you	shuma	شما
sabil	سبيل	speak	barsabil	برسبيل
el jad ?	الجد .	seriously ?	rastist ?	راستی است ؟
hâzâ	هذا	this	In	این
ghair	غير	is	rast	راست
sahih.	صحيح .	incredible.	nist.	نیست
anta	انت	you have	shuma	شما
ellazi	الذى	been	khudâh	خدعه
enkhâdaât.	انخدعت .	peceived.	kardid	کردید
endi	عندى	I have	man dalil	من دلیل
dalil jayed	دليل جيد	a good	khwbi	خوبی
fi	فى	reason	dâram	دارم
el shak	الشك	to doubt	dar shak	در شك
hâzeh	هذه	this	in	این
el masâlah.	المسئله	matter	masâlah.	مسئله .
rubbama	ربما	perhaps it	shâyâd	شاید
yakwn.	يكون	my be.	bâshâd.	باشد .
laisa	ليس	that	khair	خیر
zâlek	ذلك	is	in	این
el amr	الامر	not	amr	امر
mustahilan.	مستحيلا	impossible.	nakhâhad shud.	نخواهد شد
fi eltahayur we tajub	في التحير والتعجب	Admiration & astonishment	dar tahayur wa taajub.	درتحیر وتعجب
hâzâ	هذا	this	in	این
shain	شىء	is a	chiz	چیز
hasanun	حسن	very	besyâr	بسیار
jedan	جداً .	fine thing	khwbist.	خوبیست .

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian
hâzâ shaion	هذا شیء	this is a	in chiz	این چیز
jamilun	جميل	very	khaili	خیلی
jedan.	جداً .	beautiful thing	khwshgelist.	خوشگلی است
hâzâ	هذا	this	in	این
el shughl	الشغل	work is	kâr	کار
jalilun.	جليل .	splendid	jalilast.	جلیل است
hâzâ	هذا	this	In	این
el shughl	الشغل	work is	kâr	کار
agibon.	عجيب .	wonderful.	ajibast.	عجیب است
hâzâ	هذا	it	In	این
amrun	امر	is	amr	امر
muhayerun.	محير .	surprising.	muhayerast.	محیراست
hâzâ	هذا	it	In	این
amrun	امر	is	amr	امر
mudhesh.	مدهش .	astonishing.	mudheshist.	مدهشیست
eni	انی	I am	man	من
mubtahej	مبتهج	charmed	masruram	مسرورم
bezâlek.	بذلك	with it.	ba in.	باین
eni	انی	I am	man, bandeh	من ، بنده
fi ghayat	فی غاية	greatly	darnehâyat	درنهایت
el taâjub.	التعجب .	surprised.	taajubam.	تعجبم
mâ	ما	what a	che	چه
aajab !	اعجب !	wonder !	ajibast !	عجیب است !
enaha	انها	it is	darin	دراین
sehrun	سحر	magic.	sehrast.	سحراست
el ensân	الانسان	one	ensân	انسان
la yeqdar	لا يقدر	can not	namitawânad	نمیتواند

Arabic pro.	Arabic.	English	Iranian pro.	Iranian.
an	ان	form	ke inra	که این را
yatsawr	يتصور	an idea	tasâwr	تصور
zâlek.	ذلك	of it	kunad.	کند .
mâ	ما	I	chenin	چنین
nazartu	نظرت	never	chiz	چیز
qat	قط	saw	khushgeli ra	خوشگلی را
shaiân	شياء	anything	abadan	ابداً
ajmal.	اجمل .	finer.	nadidam.	ندیدم
hâzâ	هذا	it	In	این
shaiun	شيء	is	chiz	چیز
la ywsf.	لا يوصف	inexpressible.	wasf nadârad.	وصف ندارد
hâl	هل	could	âyâ	آیا
mumken	ممكن	any	mumkenast	ممکن است
le ahdun	لاحد	one	beraye	برای
an	ان	have	kasi ke	کسی که
takhamen	تخمين	guessed	in ra	این را
zâlek ?	ذلك ؟	it ?	takhmin kund ?	تخمین کند ؟
fi khuf & keraba	في الخوف والكراهة	horror & Fright.	dar khwf & kerahat	دارخوف وکراهت
ya allah	يا لله	O, great	aye khudâye	ای خدای
elazim !	العظيم !	God !	mutâal !	متعال !
yâ elâh	يا اله	gracious	aye eized	ای ایزد
el râouf	الرؤف	heaven	mehrabân	مهربان
erhamni !	ارحمني !	mercy upon me !	bebakhsh mara !	ببخش مرا !
yâ elâhi	يا الهي	O my God	aye yazdân man	ای یزدان من
men hâza	من هذا	from this	az in	ازاین
el amr murab	الامر مرعب	horrible matter	amr muhib	امر مهیب

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian
aafwni.	اعفونی	excuse me !	bebakhsham !	ببخشم !
yà rabbi	يا ربى	o my God	aye khudâ mara	ای خدامرا
men hàzà	من هذا	save me	azin	ازاین
el amr el fahesh	الامر الفاحش	from this	ruswâei	رسوائی
najeni	نجنی	infamy !	nejât deh !	نجات ده !
hàzâ amal	هذا عمل	it is	In kâr	این کار
mufazaà !	مفزع !	frightful !	hwlnâkist !	هولناکیست !
hâzâ elamr	هذا الامر	it is	in amr	این امر
makrwhun	مکروه	odious.	makruhast.	مکروهست
zâlek amr	ذلك امر	that is	in kar	این کار
qabihun	قبیح	abominable	qabihast.	قبیح هست
zalek amrwn	ذلك امر	that is	an amr	ان امر
hâeilun !	هائل !	dreadful !	wahshâtnâk ast !	وحشتناك است
hâzhi	هذه	this	In	این
el hâl	الحال	makes	hâlât	حالت
yattareb	يضطرب	one	ensânra	انسانرا
wa yartead	و يرتعد	shudder	muztareb wa	مضطرب
el ensàn.	الانسان	and shiver.	parishân mikunad	و پریشان میکند
men	من	from	azin	ازاین
hàzá	هذا	this deed	amal	عمل
el amâl	العمل	the	mwye	موی
yaqef	يقف	hair	badan rast	بدن راست
shàar el badan	شعر البدن	stands on an end	mishawad.	میشود
fi el swrwr wa tamana	في السرور والتمني	(Satisfaction & desire)	darsurwr & tamna	درسرور وتمنی
eni	انی	I am	man	من
masrwr	مسرور	very	khaili	خیلی

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
kasiran	كثيراً	happy	masrwram.	مسرورم
kâifa	كيف	how	chegwnah	چگونه
masrwr	مسرور	pleased	khush hâlam	خوش حالم
ana	انا	I am	man	من
men hàza	من هذا	at this	azin	ازاين
el tàléa	الطالع	fortune.	tâleâ.	طالع
eni	انى	I am	man	من
masrwr	مسرور	very	khaily	خيلى
kasiran	كثيراً	glad	khwsh hastam	خوش هشتم
men hâzà	من هذا	of this	az in	ازاين
amàl	العمل	work.	kâr.	كار
la shak	لاشك	fortune	shaki	شكى
ena	ان	is certainly	nist ke	نيست كه
el haz	الحظ	in my	bakht	بخت
musàaedi.	مساعدى	favour	yâr manst.	يار منست
ara	ارى	I see	mibinam	ميبينم
kul	كل	every	ke hamaye	كه همهٔ
ashya	اشياء	things	chizha	چيزها
mutahedun.	متحدون	are united	mutahedan.	متحدند
men hàzeh	من هذه	from these	az in	ازاين
el ashya	الاشياء	things	chizha	چيزها
ebtahej	ابتهج	pleasure filled	masrwr mishawad	مسرورميشود
qalbi.	قلبى	my heart.	qalbam.	قلبم
yàlaita	يا ليت	would	aikâsh	ايكاش
allah	الله	God	khudâ	خدا
yoàti.	يعطى	provide	midâd.	ميداد
en shààllah.	ان شاء الله	God wiil	enshâallah	ان شاء الله

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
allah	الله	God is	khudà	خدا
karim	كريم	gracous.	karimast.	كريم است
al hamdu lellah	الحمد لله	Praise be to God.	alhamdu lellah.	الحمد لله
fi eltwbikh wa ellum	في التوبيخ واللوم	Rebuke & blame	Dar sar zanesh wa mazamast	درسرزنش ومذمت
off	اف	pshaw	uff	آف
lâka	لك	to you !	bar tw	بر تو !
kam	كم	what	In	اين
hàza	هذا	a	cheqadr	چقدر
aybun	عيب	shame !	aibast !	عيب است
hàzâ	هذا	it is	In	اين
àar	عار	shameful	aârast	عاراست
alaik	عليك	for you !	bashuma!	بشما
hàzà	هذا	this is	In	اين
feal	فعل	a bad	kâr	كار
qabihun.	قبيح	deed !	qabihast!	قبيح هست
mà ashnàa	ما اشنع	how	cheqadr	چقدر
hâzà	هذا	ugly it is !	zesht ast !	زشت است
anta	انت	are you	shuma	شما
lesta	لست	not	khejâlat	خجالت
mukhtajelan ?	مختجلا ؟	ashamed ?	namikashi ?	نميكشى ؟
yajeb	يجب	you	lâzmast	لازمست
alaik	عليك	must	ke az	كه از
an	ان	blush	khejlat	خجلت
tastahaqa	تستحق	with	sharmandah	شرمنده
khajelan.	خجلا	shame.	shawi.	شوى

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
anta	انت	you are	shumâ	شما
mustahaq	مستحق	to be	mustahaq	مستحق
el lwm	اللوم	blamed	malâmâti	ملامتی
alà	على	for	darin	دراین
zàlek.	ذلك	that	khusws.	خصوص
anta	انت	you are	shumâ	شما
mukhtie.	مخطیء	wrong	muqaserid.	مقصرید
hâzà	هذا	this	In	این
sharir	الشریر	wicked man is	sharir	شریر
aqwa	اقوی	stronger	qawitaraz	قویتراز
menak.	منك	than you	shumâst.	شما است
hàza	هذا	it	In	این
ghair	غير	is not	munâseb	مناسب
munàseb.	مناسب	fit	nist.	نیست
ana ghàzeb	انا غاضب	I am	man khaili	من خیلی
jedan	جداً	very angry	mukadaram	مکدرم
menak.	منك	with you.	az shumâ.	از شما
yalzem	يلزم	you must	lâzemast	لازمست
an takun	ان تكون	be	ke khaili	كه خیلی
aksar	اكثر	more	muâdab	مؤدب
taàddubân.	تأدباً	polite.	bâshi.	باشی
lw	لو	if I	agar man	اگر من
kuntw	كنت	were	dar jâye	درجای
fi	فی	in your	shumâ, tw	شما ، تو
markazak	مركزك	place I	bwdam	بودم
mâkuntw	ما كنت	would not	namikardam	نمیکردم
àfàl mesl	افعل مثل	do such	chinin	چنین

Arabic pro	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
hàzà	هذا	a thing ?	kari ra.	کاری را
ahsanan an yakwn qalilan muwaqarun.	احسن ان یکون قليلا موقر	better that you be a bit venerable.	khwbast ke shuma, tw qadri muwaqar bâshi.	خوبست که شما ، تو قدری موقر باشی
eni ahazerk.	انی احذرك	I warn you ?	man mutnabeh mikunam shumara	من متنبه میکنم شمارا
ehtares.	احترس	beware	hazar kun.	حذر کن
ansahuka an là tafàal zàlek.	انصحك ان لا تفعل ذلك	I advise you not to do that.	nasihat mikunam bashuma ke in kâr ra nakuni.	نصیحت میکنم بشما که این کار را نکنی
ehtares le màrtan ukhra	احترس لمرة اخرى	take care for another time.	murâqeb bâsh ke digar nakuni.	مراقب باش که دیگر نکنی
elzam el samt.	الزم الصمت	hold your tongue, silence	sâket bâsh.	ساکت باش
là tajeb.	لا تجب	don't reply	nadeh jawâb.	نده جواب
ebtàad !	ابتعد !	be off !	dwr shw !	دورشو !
okhroj.	اخرج	go out.	birwn, burw.	بیرون برو



والا حضرت سمو شاهزادهٔ سلطان محمد آغاخان

ان زعیمی که از صمیم فوأد ※ میشـود پاسـبان بامت راد
راد سلطان بد زبده وجـود ※ کوشده کارگرو حامی جود
جود عزمرش وقوت صدقش ※ شـد قوی ترزآهن موجـود
جود رهبر، همی ثناءخوانست ※ کو شده سرفراز بین وجود

H. H. AGHA KHAN

That chieftain who, by cordial means
Has become the voliant guardian of the nation.
Has been the Hero & Sultan since the beginning of creation.
So he has become the source & protector of generosity.
The influence of his resolution & the power of his truthfulness.
Have become stronger than prepared Iran.
And the person of Rahbar, is always to praise him.
As he has become exalted amidst the world.

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian
azmena & sàât	ازمنه وساعات	Epoch & hours	azmena & sâât	ازمنه وساعات
kam moda	كم مضى	how long	cheqadr	چقدر
men	من	have	waqtast	وقت است
el waqat	الوقت	you been	ke shuma	كه شما
wa anta hena ?	وانت هنا ؟	here ?	injâid ?	اينجائيد ؟
ana	انا	I have	man	من
el hin	الحين	just	àlàan	الان
wasaltu.	وصلت	arrived	àmadam.	آمدم
mata	متى	when	che waqat	چوقت
sàdefta	صادفت	did you meet	mulàqat	ملاقات
"	شريكي ؟	my	kardid	كرديد
shariki ?		partner ?	sharik mara ?	شريك مرا ؟
raàitu	رأيته	I saw him	didamash	ديدمش
manz	منذ	since	taqriban	تقريباً
khamesta asher	خمسة عشر	fifteen	panzdâh	پانزده
yawman,	يوماً	days.	rwzast,	روزاست
matà	متى	when	che waqt	چه وقت
"	تعود ؟	will you	khàhid	خواهيد
taàwd ?		return ?	bargasht ?	برگشت ؟
rubama	ربما	perhaps	shàyad	شايد
erjaà	ارجع	I will return	bargardam	برگردم
fi youm	فى يوم	next	dar se shanbe	درسه شنبه
el talata qâdem	الثلاثه القادم	tuesday	aàyanda.	آينده
wa ana	وانا	I will be	wa man khahàm	ومن خواهم
atzwaj.	اتزوج	married.	arwsikard.	عروسى كرد
fi hàzâ	فى هذا	in this	dar in	دراين

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
el asbw.	الاسبوع	week.	hafteh.	هفته
baàd	بعد	after	bàdaz	بعد از
shahr	شهر	a month	yak màh	یکماه
aw shahrin	او شهرين	or two	yà dw mâh	یا دو ماه
sàatwajuh	ساتوجه	I will go	khaham raft	خواهم رفت
ela Shiraz	الى شيراز	to Shiraz and	ba Shiraz	بشیراز
wa Niriz	ونيريز	Niriz	wa Niriz	ونیریز
leajle	لاجل	for a	beraye	برای
el seyàha.	السياحه	journey.	gardesh.	گردش
kam	كم	what	sâàt	ساعة
el sààh ?	الساعه ؟	time ?	chandast ?	چند است؟
el sààh	الساعه	it is	sâàt	ساعت
el sàlesa.	الثالثه .	three o'clock.	se hast	سه هست ؟
el hin	الحين	it is	alàn	الان
sârat	صارت	just	sâàt	ساعة
el sâât el raba.	الساعه الرابعه	four o'clok.	chahàr, shud.	چهار شد
el sàa	الساعه	it is	sâàt	ساعة
ashera wa nesf,	عشره ونصف	half past ten.	dah wa nimast.	ده ونیم است
elkin	الحين	the clock	alân	الان
daqat	دقت	has just	sâàt.	ساعة
el sââh.	الساعه .	struck.	zang zad.	زنگ زد
sààh	الساعه	it is	sâàt	ساعة
sàbah	سبعه	a quater	haft	هفت
ella	الا	to	rubà	ربع
ruba.	ربع .	seven.	kamast.	کمست
elsààh	الساعه	it is twenty	sâàt	ساعة
samàniyah	ثمانيه	minutes	hasht	هشت

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ella sols.	الا ثلث	to eight.	ela bist ast.	الایبست است
Sàrat	صارت	it is just	sâàt	ساعة
el sààh	الساعه	twelve	dawàzdah	دوازده
esna ashar.	اثنى عشره	o'clock.	shud.	شد
enahu	انه	it is	waqt	وقت
el zur.	الظهر	noon, time.	zuhrast.	ظهر است
elsààh	الساعه	it is	sâàt	ساعت
wàhed	واحدة	one	yak	يك
bàad	بعد	o,clock	baad az	بعداز
nesfe el lil.	نصف الليل	A. M	nesfe shab ast.	نصف شب است
el sààh	الساعه	it is	sâàt	ساعة
selasa	ثلاثه	three	se baàd az	سه بعد از
bààd el zuher	بعد الظهر	P, M.	zuhurast.	ظهر است
jaà howa	جاء هو	he came	aw âmad	او آمد
ela beitihi	الى بيته	home	bakhânash	بخانه اش
el sààh el ashera	الساعه العاشرة	at ten	basààt dah	بساعت ده
sabâhan.	صباحاً	A. M.	subh.	صبح
ana ezhab.	انا اذهب	I go	man mirawam	من ميروم
ela ayâdati	الى عيادتى	to my clinic	dar matabam	در مطبم
fi	فى	at nine	dar sààt	در ساعت
el sààh	الساعه	o'clok in the	naik	نه
el tassa sabahan	التاسعه صباحاً	morning (A.M.)	subh.	صبح
jarena	جارنا	my neighbour	hamsàyayhe mâ	همسايۀ ما
sayeji	سيجى	will come	miâyad	ميايد
ela baitahi	الى بيته	to his house	bakhânâash	بخانه اش
el sââh	الساعه	at two (2)	dar sààt	درساعت
el sâniya bad zuhr	الثانيه بعد الظهر	P. M.	dw baad zuhr.	دو بعد ظهر

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
kam hiya el sââh andak ?	كم هي الساعه عندك	what time is it by your watch?	sàât shuma chandast ?	ساعت شماچند است؟
el sââh khamsa wa selasa w ashrwn daqiqa	الساعه خمسه و ثلاثه و عشرون دقيقه	twenty three minutes past five.	sâàt panj w bist w se daqiqaast.	ساعت پنج و بيست و سه دقيقه است
hal sààtak mazbwta ?	هل ساعتك مضبوطه ؟	does your watch go right?	aya sàât shuma khub kàr mikunad ?	اياساعت شما خوب كار ميكند ؟
nàam enaha mazbwta jeddan.	نعم انها مضبوطه جداً	yes it goes remarkably well.	bàle kàrash matabarast.	بلى كارش معتبر است
azon enàha taqadọm kasiran.	اظن انها تقدم كثيراً	I think that it is very fast.	kheyàl mikunam ke khaili jelaw hast.	خيال ميكنم كه خيلى جلوهست
la tàâmel farqan aziman.	لا تعمل فرقاً عظيماً	It makes no great difference	khaili farq nadàrad.	خيلى فرق ندارد
hazehi el sààh atiqa.	هذه الساعه عتيقه	This watch is old	in sààt kuhnah ast.	اين ساعت كهنه است
hazehi la taslah leshài	هذه لا تصلح لشىء	It is good for nothing	in beràye hichi khwbast.	اين براى هيچى خوبست
tazbotaho alâ el daqiqa	تضبطه على الدقيقه	Now it is right to a minute	alan karash badaqiq ast.	الان كارش بدقيقه است



اعليحضرت نواب والاشاهزادهٔ رفعت مقام نظام حيدر آباد دکن

شهزادهٔ دکن که باورنگ ملك شــد ❋ بین بیست و پنج سال که خداوند ملك شد

شداز نژاد شاه دکن نیزدر علوم ❋ پروردهٔ معارف وحامی وعون شد

شـــد ناجی جمیع غریبان وهم عوام ❋ هم ساعد فقیرو یتیمان ملك شــد

شد مهربان برهبر ، وهم خلق سربسر ❋ گشتند شادوخوش بوجودش که جود شد

H.E H. NEZAM OF HYDAR ABAD, DAKN

The Prince of Deccan who came to the throne of his country.
Notice that since twenty five years he has become the seignior of the state.
He has been the succeeder of Deccan kings.
And yet the grower of education and knowledge.
He has been the host af foreigners all, as well as commons.
He has been also the helper of the poor and the orphans of his kingdom.
He has been kind to Rahbar and all creatures
Have become joyful and happy of his personage who has become bouny.

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
Fel mehawera	فى المحاوره	In speaking	guftgw.	فصل گفتگو
hal	هل	Do you	shuma, janàb	شما، جناب
taref	تعرف	know	midanid.	میدانید
Iràni	ایرانی ؟	Iranian?	Irani ?	ایرانی
nàam àaref	نعم اعرف	Yes I know	bale midànam	بلی میدانم
qalilan.	قليلا	a little	kami	کمی
min	من	Who	ki shumara	کی شمارا
alemoka.	علمك	taught you ?	àmwkht ?	آموخت ؟
fi elhaqiqa	فى الحقيقه	Truly	dar haqiqat	در حقیقت
hàzà elketàb	هذا الكتاب	this book	in ketàb	این کتاب
howel sabab	هو السبب	is the cause.	sabab shud.	سبب شد
wa kazàlek	و كذلك	And also	wa hamchenin	وهمچنین
eshqi	عشقى	my interest	eshq mara	عشق مرا
shawaqni	شوقنى	urged me	tashwiq nemwd	تشویق نمود
ayo	اى	What is	che	چه
maziyah	مزيه	the merit of	maziyati dàrad	مزیتی دارد
lellesàn	للسان	the Iranian	zabàn	زبان
el Iran i ?	الايرانى ؟	language?	Irani ?	ایرانی ؟
awàlan enahu	اولا انه	First, it is	awalan	اولا
ahlâ men	احلى من	the sweetest of	shirintarin	شیرین ترین
kul alsena	كل الالسنه	all existing	zabànhàye	زبانهای
el mwjwda.	الموجوده	languages.	mwjwda hast	موجودههست
wa sàniyan	وثانياً	Second, it is	wa sàniyan	وثانیان
enahu sulis	انه سلس	docile	sàdeh	ساده
wa sahlun	وسهل	and easy	wa sahlast	وسهل است
le ajle	لاجل	to	az beràye	ازبرای

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
eltàalim	التعليم	learn.	àmwkhtan.	آموختن
yehasan	يحسن	it is good	khwbast	خوبست
beka	بك	for you	ke shuma	كه شما
an tàkhz	ان تأخذ	to take	begirid	بگيريد
hâza el ketab	هذا الكتاب	this book	in ketâbra	اين كتاب را
wa teqràhu	وتقرأه	and read it	wa bekhânid	وبخوانيد
fi kul	فى كل	every	dar har	درهر
sabàh	صباح	morning and	subh	صبح
wa masaa.	ومساء	evening.	wa asr.	وعصر
wa lama	ولما	When you	waqtike	وقتيكه
tatàalum	تتعلم	know	amwkhtid	آموختيد
el lesàn	اللسان	the Iranian	zabàn	زبان
el Irani.	الايرانى	language.	Irani ra.	ايرانى را
yumkenak	يمكنك	You can	mitawânid	ميتوانيد
an tasih	ان تسيح	travel	ke seyâhat	كه سياحت
fi	فى	in	kunid	كنيد
Iràn.	ايران	Irân.	dar Iran.	درايران
leàna	لان	Because	ziràke	زيرا كه
fi Iràn	فى ايران	in Irân	dar Iràn	درايران
youjad âsàr	يوجد آثار	there are	àsàr	آثار
muhemat	مهمه	important	mumahye	مهمّة
qadima	قديمه	monuments.	qadimeh hast	قديمه هست
wa hawàha	وهواؤها	And its weather	wa hawàyash	و هوايش
fi ghayat	فى غاية	is very	dar nehàyat	درنهايت
el àatedàl.	الاعتدال	mild	khwbist	خوبيست
wa ahluha	واهلها	And its peaple	wa mardumanash	و مردمانش

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
fi nahàyat	فى نهاية	are very	dar ghàyat	درغايت
el ràafa	الرأفه	kind and	jawàn mardi	جوان مردى
wa hwm	وهم	they are ready	mustaed	مستعد
mustaedwna	مستعدونه	to	mehmàn	مهمان
leajle	لاجل	entertain	nawàzi	نوازى
el deyàfa.	الضيافه	guests.	hastand	هستند
fi wasfe Iran	فى وصف الايران	Description of Iran	F. dar wasf Iran	در وصف ايران
màwha	ماؤها	Its water	Abhâyash	ابهايش
azabun.	عذب	is very sweet.	shirin.	شرين
wa hawàuhà	وهواؤها	And its air brings	Wa hawâyash	وهوايش
yashrah el sadr	يشرح الصدر	happiness to the heart.	delneshin.	دلنشين .
wa	و	And its	Wa miwahâyash	وميوههايش
fawâkehha	فوا كهها	fruits are	chwn	چون
kàalasal.	كالعسل .	sweet like honey.	angabin.	انگبين .
wa mâkulâteha	ومأ كولاتها	And its	wa khurâkhâyash	وخوراكهايش
lazizah	لذيذه	food is	laziz	لذيذ
wamuatara	ومعطره	delicious.	wa muânbarin.	ومعنبرين .
wa kuzrateha	وخضرتها	Its green	Chaman	چمن
wa basâtineha	و بساتينها	and its gardens	wa gulzârash	وگلزارش
kaljànnat	كالجنه	are like	chwn rashke	چون رشك
el ulyà.	العليا .	paradise.	barin.	برين .
wa àghàni	واغانى	The songs of	Wa awâzâye	واوازۀ
mughaniha	مغنيها	its singers	mughaniyânash	مغنيانش
kamaghnàa	كغناء	are like those	chw	چو
belàbel	بلابل	of nightingales	bulbulan	بلبلان
el rabiaa.	الربيع .	in spring.	bahâri.	بهارى .

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
adlaha	عدلها	Its justice	Nezâm	نظام
waqawàninha	وقوانينها	and laws	wa qawâninash	وقوانينش
ka adl	كعدل	are the same as	chw khwsraw	چوخسرو
Kesrà.	كسرى	those of Kisrâ.	Kasrâ.	كسرى .
fi el haqiqa	فى الحقيقه	Truly	Dar haqiqat	در حقيقت
laisa	ليس	it is not	ensân	انسان
lel ensàn	للانسان	good for	nabâyad	نبايد
an yahrem	ان يحرم	man to	khwd ra	خودرا
nafsahu	نفسه	deprive	mahrwm kunad	محروم كند
men el sair	من السير	himself from	az sair	ازسير
wa elseyàha	والسياحه	travelling	wa siyâhat	و سياحت
fi mesle	فى مثل	in such a	dar chenin	درچنين
hâzeh el mamleka	هذه المملكه	country.	keshwari.	كشورى .
khuswsàn	خصوصاً	Specially	Khuswsân	خصوصاً
fi el ahde	فى عهد	during	dar ahd	درعهد
el saltenat	السلطنة	the reign	saltenat	سلطنت
jalàlate	جلالة	of his majesty	ââlâhazrat	اعليحضرت
el Malek Reza	الملك رضا	King Reza	Malek Reza	ملك رضا
Shàhe	شاه	Shah	Shâhe	شاه
Pahlawi.	پهلوى .	Pahlawi.	Pahlawi	پهلوى .
Suàl wa jawab me fawaeid el snàn	سؤال وجواب من فوائد الاسنان	Question and answer of result of teeth	Suâl wa jawàb az fawàed dandàn	فصل سؤال وجواب از فوائددندان
(S)	(س)	(Q)	(S)	(س)
ma hiya	ما هى	What is	yani che	يعنى چه
el fisiyulwji?	الفيسيولوجيا	physiology ?	fisywlwji ?	فيسيولوجى ؟
(j)	(ج)	(A)	(J)	(ج)
el fisiyulwji	الفيسيولوجى	Physiology	fisywlwji	فيسيولوجى

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian
elmon	علم	is a science	elmist ke	علمیست که
lemurefat	لمعرفة	to know	mifahmânad	میفهماند
wazàeife	وظائف	the functions	wazifaye	وظیفهٔ
âadàa	اعضاء	of the limbs	aâzaye	اعضای
el ensàn	الانسان .	of man.	ensânra	انسان را
(S)	(س)	(Q)	(S.)	(س)
wa mà	وما	And what	wa mâniye	ومعنی
howa	هو	is the	hejin	هجین
el hyjine ?	الهجين ؟	hygiene?	chist ?	چیست ؟
(j)	(ج)	(A)	(J.)	(ج)
el hyjine	الهجين	Hygiene	hajin	هجین
hawa elme	هو علم	is the science	elm	علم
hefz	حفظ	of keeping	hefze	حفظ
el seha.	الصحه .	health.	seha hast.	صحه هست .
(S)	(س)	(Q)	(S.)	(س)
mà	ما	What is	che	چه
fàyeda	فائدة	the use	fâyedah	فائده
esnàn	اسنان	of milk	dar dandân	دردندان
el laban ?	اللبن ؟	teeth?	shirist ?	شیریست ؟
(j)	(ج)	(A)	(J.)	(ج)
fayedat	فائدة	The use of	fâyedaye	فائدهٔ
esnàn	اسنان	milk	dandân	دندان
el laban	اللبن	teeth	shiri	شیری
enah	انها	is to	inast ke	اینست که
tashaq.	تسحق	crush	khurâkra	خوراك را
el tàam	الطعام	food	narm mikunad	نرم میکند
hatà	حتى	to	tâ ke	تا که

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
yashal	يسهل	become easiy	basuhwlat	بسهولت
hademoh	هضمه	digested	dar meada	درمعده
fi	فى	in the	hazm	هضم
el méada.	المعده	stomach.	yâbad.	يابد
(S)	(س)	(Q)	(S)	(س)
mà	ما	What is	che	چه
fayedaf	فائدة	the use of the	fâyeda	فائده
el esnàn	الاسنان	permanent	dar dàndâuhaye	دردند انهاى
el dâamiyah ?	الدائميه ؟	teeth ?	dâyemist ?	دائميست ؟
(j)	(ج)	(A)	(J)	(ج)
eilam	اعلم	Know	Bedân	بدان
ena	ان	that the	ke	كه
el esnàn	الاسنان	teeth are	dandân yak	دندان يك
hiya aàdàa aàmela	هى اعضاء عامله	working limbs	uzwe âmelist	عضو عامليست
ka baqiyat	كبقية	as the other	mesle sayer	مثلساير
el aàdàa	الاعضاء	important	ââzaye	اعضاء
el muhema	المهمه	limbs	muhemah	مهمه
fi jesme	فى جسم	in the body	dar jesme	درجسم
el ensàn	الانسان	of man.	ensàn	انسان
wa fawàidha	وفوائدها	And their uses	wa fawâidash	وفوائدش
kasirah	كثيره	are many.	khailist.	خيلى است
ahameha	اهمها	Most important	ahamash	اهمش
el madgh	المضغ	of which is chewiug	jawidan.	جويدن
wanotq	ونطق	and pronoucing	wa natq	ونطق
el kalàm.	الـكلام	words.	dar guftugwst	درگفتگواست
wazinat	وزينة	And the beauty	wa khushgeliye	وخوشگلى
el wajh	الوجه	of the face and	surat	صورت

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
watàhsin	وتحسين	the handsomness	wa khwbiye	وخوبى
el manzar.	المنظر	of the appearance.	manzarast	منظر است
wa lehiya	ولهى	They are	wa anha	وانها
el àlàte	آلالة	the crushing	âlat	آلة
el tàhena	الطاحنه	machine	âsiyâbist	آسيابيست
lejamia ashyà	لجميع الاشياء	for all	ke har che	كه هرچه
elati tadkhul	التى تدخل	things that go	dar	در
fi elfom	فى الفم	in to the mouth	dahan mirawad	دهن ميرود
tathenha.	تطحنها .	they crush them	narm mikunad	نرم ميكند
letakun	لتكون	To be	Ke	كه
sahla	سهله	easily	baàsani	بآسانى
el hadem	الهضم	digested	hazm wa	هضم
wal tahlil.	والتحليل	and analysed.	tahlil yàbad.	وتحليل يابد .
fi	فى	In	Dar	در
el haqiqa	الحقيقه	reality	haqiqat	حقيقت
el ensàn	الانسان	man	ensàn	انسان
la yumkenaho	لا يمكنه ان	can not	namitàwanad	نميتواند
an yatalazez	يتلذذ	enjoy	mutalazez sawad	متلذذ شود
ba taàm	بطعام	food	bakhwràki	بخوراكى
ela ezà kàn	الا اذا كان	unless	magar inke	مگرانيكه
esnânaho	اسنانه	his teeth	dandànash	دندانش
khàliyan men	خالياً من	are free from	khâli az	خالى از
el amràd.	الامراض .	disease.	amràz bàshad.	امراض باشد
wa elmaraa	والمرء	And man	Wa shakhsike	وشخصيكه
badwn	بدون	without	badwn	بدون
el asnàn	الاسنان	teeth	dandànast	دندانست
la yaqdar	لا يقدر	can not	namitawanad	نميتواند

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ala ejadat	على اجادة	nicely	ke bakhwbi	كه بخوبى
el nutq	النطق	pronounce	harfra	حرف را
fi el kalam.	فى الكلام .	the words.	adà kunad.	ادا كند
wa aydan	وايضاً	also he is	Wa hamchenin	وهمچنين
yarum	يحرم	deprived of	mahrwmasat	محروم است
qesman muhemân	قسما مهما	an important share	az qesm mahemi	ازقسم مهمى
men lezat	من لذة	of the delight	az lezat	ازلذت
el maaisha.	المعيشه .	of the life.	muaishat.	معيشت .
wa	و	And becomes	Wa	و
tehsel lahu	تحصل له	as a result	hàsel mishawad	حاصل ميشود
shenàat	شناعة	a bad	keràhat bad	كراهت بد
el manzar	المنظر	appearance.	manzari.	منظرى .
warghmân	ورغماً	And in spite	Wa raghman	ورغماً
amà yazdan	عما يزدان	of being	har che	هرچه
behe men	به من	ornamented	bepwshad	بپوشد
anwàa	انواع	by the precious	az anwaà	از انواع
el jawaherat	الجواهرات	kinds of jewels	jawàheràt	جواهرات
el saminah	الثمينه	and the	qimati	قيمتى
wa lmalbwsat	والملبوسات	elegant	wa bebàshàye	ولباسهاى
el fakherah.	الفاخرة .	clothes.	fàkher.	فاخر
fakule haza	فكل هذا	all these	Hamaye inha	همهٔ اينها
la yaqwm	لا يقوم	can not	jày	جاى
maqame	مقام	replace the	dandàn	دندان
el asnan	الاسنان	real	haqiqi ra	حقيقى را
el haqiqiya	الحقيقيه	teeth	namiqirad	نميگيرد
el mutlalaah	المتلالئه	shining	ke mesl	كه مثل
kadurar	كالدرر	like pearls	dure	در

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
el ghâwali	الغوالی	in the	shàhwàr	شاهوار
fi el fum.	فی الفم	mouth.	dar dahanast	دردهنست .
sual an hafez esnan	سؤال عن حفظ الاسنان	q.of keep teeth	Suàl az hefz dandàn	سؤال از حفظ ندان
kaifa	كيف	How do	Cheguna	چگونه
tahfaz	تحفظ	you keep	hefz	حفظ
el asnân ?	الاسنان ؟	the teeth?	dandàn bâyad kard	دندان بایدکرد
(j)	(ج)	(A)	(j)	(ج)
memmâ	مما	what	Anche	انچه
yosâad	يساعد	helps	musàed	مساعد
ala hefez	على حفظ	to keep	bahefez	بحفظ
el asnân	الاسنان	teeth	dandàn	دندان
wa salamateha	وسلامتها	pure	wa salàmatash	وسلامتش
men	من	from	az	از
el amrad	الامراض	diseases	amràzast	امراض است
yajeb	يجب	is necessary	bàyad	باید
ettbaa	اتباع	to following	mutiaa	مطیع
el qawaed	القواعد	these	qawàad	قواعد
el atiyah	الآتيه	rules.	àtiyeh shud	آتیه شد
(awalan)	(اولا)	(1.st)	(Awalan)	(اولا)
ejtenab men	اجتناب من	Avoiding from	Ajtenàb az	اجتناب از
el maakulat	المأكولات	the foods and	khurdaniy	خوردینی
wa elmashrwbat	والمشروبات	drinks	wa mushidanihâye	و نوشید نیهای
zeyad	زياد	which are	zeyàd	زیاد
el sakhena	الساخنه	very hot	garmast	گرمست
(sàniyàn.)	(ثانياً)	(2.nd)	(Duwam)	(دوم)
ejtenàb	اجتناب	Avoiding	Dwri az	دوری از

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
el mashurbàt	المشروبات	drinks	nwshidanihaye	نوشیدنیهای
zeyàd	زیاد	which are	zeyâda	زیاده
el bàred	البارد	very cold	sardast	سرداست
(sàlesan.)	(ثالثاً)	(3.rd)	(Sewam)	(سوم)
ejtenàb	اجتناب	Avoiding	Ajtednàb	اجتناب
el makwlàt	المأكولات	food	az khurdani	ازخوردنی
wa elmâshrwbat	والمشروبات	and drinks	wa nwshidanihaye	و نوشیدنیهای
el sàkhenat	الساخنة	hot and	sard wa garm	سرد و گرم
wa el bàred	والبارد	cold	pushte	پشت
bel tàaqub	بالتعاقب	alternately.	sare hamast	سرهمست
(Rabean)	(رابعاً)	(4. th)	(Chàrum)	(چهارام)
el taqlil	التقليل	To lessen	taqlile	تقلیل
men eltadkhin	من التدخين	smoking	dukhâniyât	دخانیات
wa el emtenàa	والامتناع	and avoiding	wa dwri	ودوری
anhu	عنه	it	kardan	کردن
ala qadre	على قدر	as much as	az aw	ازاو
el emekàn	الامكان .	possible.	hât el emkân	حتی الامکان
(Khàmesan)	(خامساً)	(5. th)	(Panjum)	(پنجم)
fi ayàm	فى ايام	In cold	Dar rwzhaye	در روزهای
el bard	البرد	days	sarma	سرما
la	لا	don't	nabàyad	نباید
takul	تأكل	eat	chiz khaily	چیز خیلی
shaian	شيئاً	anything	garm	گرم
kasir el swkwna	كثير السخونه	which is	mail	میل
leana yahdus	لانه يحدث	very hot	kunand	کنند
daràn	ضرراً	because it	ke zarar	که ضرر
kuliyan	كلياً	too much harms	kuli bedandân	کلی بدندان

Arabic pro.	Arabic.	English	Iranian pro	Iranian.
bel asnàn.	بالاسنان	to the teeth.	mirasânad.	میر ساند .
(Sadesàn)	(سادساً)	(6.th)	(Sheshum)	(ششم)
ejtaneb	اجتنب	Avoiding	Ajtenab	اجتناب
akle	اكل	the foods	az	از
el mawàd	المواد	which	khurdanihay	خوردنیهای
el shadid	الشديد	are too	besyâr	بسیار
el humwda	الحموضه	sour and	turushast	ترش است
wa ghasel	وغسل	washing	wa shustan	وشستن
el fam	الفم	the mouth	dahan	دهن
baàdeha.	بعدها .	after them.	bàadash.	بعدش .
(Sàbeàn)	(سابعاً)	(7.th)	(Haftum)	(هفتم)
ejtenab	اجتناب	Avoiding	Duri	دوری
el màkulàt	المأكولات	eating	az khurdan	از خوردن
el holwah	الحلوه	very sweet	halwâye	حلوای
elà daraja	الى درجه	foods	khaili	خیلی
zayedah	زائده	because	shirinast	شیرینی است
leàna laha	لان لها	they cause	ke tâsirât	که تأثیرات
tàasiràn	تأثيراً	a harmful	muzerah	مضره
muzerràn	مضراً	effect	badandân	بداندان
fi elasnàn.	فى الاسنان	on the teeth.	mirasânad.	میرساند .
(Sàmenàn)	(ثامناً)	(8.th)	(Hashtum)	(هشتم)
tanzif	تنظيف	clean	Pâk kardan	پاك كردن
el asnàn	الاسنان	the teeth	dandân	دندان
baad kule	بعد كل	after	baâdaz	بعداز
akel baaqebat	اكل بعقبة	every meal	har khwràki	هرخوراکی
el rishat	الريشة	by a feather	bâ aqebaye	باعقبهٔ
el tair.	الطير .	of a bird.	pare murgh.	پرمرغ .

Arabic pro.	Arabic	English.	Iranian pro.	Iranian.
wa tajanub	وتجنب	And avoid	Wa ejtenâb	واجتناب
esteamàl	استعمال	using	az esteamâl	از استعمال
el dabàbis	الدبابيس	the pins	swzan	سوزن
hatà	حتى	so as not	bàyad kard	باید کرد
la tusabeb	لا تسبب	to cause	ke mabâda	که مبادا
juruh.	جروح	wounds	zakhm	زخم
wa eltehàb	والتهاب	and inflammations	Wa swzeshi	وسوزشی
fi el lest	فى اللثة	in the gum of	dar gwsht	درگوشت
el asnàn.	الاسنان	the teeth.	danadân rasad.	دندان رسد
(Tasean.)	(تاسعاً)	(9.th)	(Nuhum)	(نهم)
tajanub	تجنب	Avoid	Dwri	دوری
men taksir	من تكسير	breaking	az shekastan	ازشکستن
el ashyâa	الاشياء	anything	chizhàye	چیزهای
el sulbah	الصلبه	hard	sakht	سخت
bel asnân	بالاسنان	with the teeth	bâ dandân	با دندان
wa	و	and	wa	و
rafa	رفع	raising	bulând kardan	بلندکردن
el ashyâa	الاشياء	anything	chizhâye	چیزهای
el saqila	الثقيله	heavy	sangin	سنگین
beha.	بها	with them.	bâ dandànast.	بادندانست .
men hazeh	من هذه	as these	Azin	ازاین
el aàmal tatsabeb	الاعمال تتسبب	works cause	amalha	عملها
radah	رضه	a bruise	tarak shekafi	ترك شكافى
fi elasnân	فى الاسنان	in the teeth	badandân	بدندان
wa tahsel	وتحصل	and	mirasânad	میرساند
tâsiràt	تأثيرات	effect	ke tasirât	که تأثیرات
muderah	مضره	a harm	muzerah	مضره

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ala elaàsâb	على الاعصاب	on their nerves	bâàsab	باعصاب
wa lezâlek	ولذلك	and the	mirasânad ke	میرساندکه
natijathu takwn	نتيجته تكون	result is	awâqebash	عواقبش
rudiah.	رديئه .	worse.	badast.	بداست .
(Aasheran)	(عاشراً)	(10.th)	(Dahum)	(دهم)
yalzem	يلزم	It is necessary	Wâjeb	واجب
lekull	لكل	for every	bar har	برهر
shakhs	شخص	person	shakhisist	شخصی است
an yazhab	ان يذهب	to go	ke berawad	كه برود
elâ	الى	to	nazd	نزد
tabib	طبيب	the	hakim	حكيم
el asnân.	الاسنان .	dentist.	dandân.	دندان .
ala alâqal	على الاقل	at least	Là aqal	لا اقل
fi kul selasat	فى كل ثلاثة	three	dar har	درهر
ashhur	اشهر	months	se màh	سه ماه
maratan	مرة	once	yak marteba ke	يكمرتبه كه
le yefahus	ليفحص	to examine	justujw kunad	جستجو كند
asnânâhw	اسنانه .	his teeth.	dandànash ra.	دندانش را
ezâ kâna	اذا كان	If there	Agar chizi	اگر چیزی
behâ	بها	is any caris	kerm khurdah	كرم خورده
alam	الم	(pain) to	wa dardi hest	ودردی هست
tuàlaj.	تعالج	treat them	elajàsh kunàd	علاجش كند
qabl	قبل	before it	qabl	قبل
mà	ما	becomes	az anke	ازانكه
yazdâd.	يزداد .	greater.	zeyàd shawad.	زياد شود .
wa eza	واذا	And if	Wa agar ham	واگر هم

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranain.
lam	لم	nothing	chizi	چیزی
yahdesshian	یحدث شیء	happens	hàdes	حادث
fayakun	فیکون	he will be	nashudah	نشده
mutmaen	مطمئن	tranquilled	ke mutmain	که مطمئن
el qalb	القلب	at heart	el qalb shudah.	القلب شده .
aidan yakum	ایضاً یقوم	Also,begin	Bàz dar	باز در
lehefz	لحفظ	to keep	hefz	حفظ
asnânahu	اسنانه	his teeth	dandànash	دندانش
kama	کما	as	qeyàm nemàyad	قیام نماید
el hakim	الحکیم	the doctor	chenànche hakim	چنانچه حکیم
yaqul	یقول	says	fàrmàyàd	فرماید
wa yensah	وینصح	and advices.	wa nasihat kunad	ونصیحت کند
wa aye	وای	And any	Wa har	و هر
shakhs	شخص	one who	kas	کس
yatabâa	یتبع	follows	mutàbeàt	مطابعت
hazehi	هذه	these	in	این
el qawâed	القواعد	rules	qawàed nemàyad	قواعد نماید
albattah	البته	certainly	albattah	البته
la	لا	there will be no	hich	هیچ
shak fih	شك فیه	doubt	shak nist	شك نیست
sayakun	سیکون	that in his	ke dar	که در
mustaqblhu	مستقبله	future	mustaqbelash	مستقبلش
râhtan	راحة	he will be in rest	ràhat	راحت
wa sayatlazez	و سیتلذذ	and will enjoy	wa mutalazezast	ومتلذذاست
be jamia	بجمیع	all the	ba jamiaa	بجمیع
namàa	نعماء	pleasures	namày	نعمای
el hayàt.	الحیاة .	of life.	hayât.	حیات .



والاحضرت سیرها ینست صادق شاهزادهٔ رفعت مقام نواب بهاولپور

سیرها ینست صادق است وهم بهادر شازدهٔ ❋ درمعارف پروری او هست و بوده شازدهٔ
شازدئی را از ازل بهرش مهیا کرده اند ❋ چونکه عباسی نسب شد نیست غیرش شازدهٔ
شازدهٔ عباسي از اصل و نسب دان همچنین عالیجناب ❋ منبع عز و سخادان حالیا کو هست و بوده شازدهٔ
شازدهٔ عز ووقار ومرحمت بوده مدام ❋ گو ثنا رهبر تو براین رفعت وین شازدهٔ

H.H. NAWAB OF BAHAWALPUR.

His highness Sadeqis the valiant Prince.
He suceeded in growing education to the position of a Prince.
The position of Prince had been prepared for him since eternity
As he is an abasside descend and no one else is to be a Prince.
Know that, the Abbasside Prince, by race and relation. is the most exalted personage.
Know that his highness has ever been the source of dignity and generosity.
A magnificent, mighty and glorious Prince as has never lived.
Then, Rahbar ! Speak good, of his Highness and princedom.

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
nasayeh mushfeq	نصائح مشفق	Sincere advice.	nasihat mushfeqành	نصيحت مشفقانه
bema eni	بما انى	As I	Anche in	انچه اين
nàzartu	نظرت	looked	fàni	فانى
bel nazar	بالنظر	sharply	banazar	بنظر
el hadid	الحديد	to	hadid	حديد
fi haza	فى هذا	this	dar in	دراين
el suna	الصنع	glorious	sànàt	صنعت
el fakher	الفاخر	work and	majid	مجيد
wa fakartu	و فكرت	thought	ghur	غور
fi hâza	فى هذا	in this	bain	باين
el odwe	العضو	noble	auzwe	عضو
el sharif.	الشريف .	limb.	sharif nemwdah.	شريف نموده .
lezalek	لذلك	So	Le hàzà	لهذا
ansah	انصح	I advise	nasihat mikunam	نصيحت ميكنم
abnaai	ابنائى	my sons	abnae khishra	ابناءخويش را
bakule	بكل	very	ba kule	بكل
ekhlas	اخلاص	sincerely	ekhlàs	اخلاص
baen yaqwmw	بان يقوموا	to	tàke	تاكه
basiyanat	بصيانت	preserve	basiyànat	بصيانت
hâzà el udwe	هذا العضو	this	in uzwe	اين عضو
el faal	الفعال	active	fààl	فعال
el sharif	الشريف	noble and	sharif aziz	شريف عزيز
el aziz.	العزيز .	dear limb.	qeyàm nemayand.	قيام نمايند
wa beaye wasila	و باى وسيله	And in any way	We baanch	و بانچه
yajeb	يجب	you must	wàjebast	واجب است
hefzhu	حفظه	keep and	hefz wa	حفظ
wa herastahu	وحراسته .	protect it.	heràsat kunand.	وحراست كنند

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ealamw	اعلموا	Know that	Bedânke	بدانكه
en el asnan	ان الاسنان	teeth ar not	dandàn	دندان
laisat aqal	ليست اقل	less	ahamiyatash	اهميتش
ahamiya	اهميه	important	kamtaraz	كمتراز
men	من	than the	aazàye	اعضاى
aadâa	اعضاء	principal	raaisah	رئيسه
el hawas	الحواس	limbs of the	(hawàs khamsa)	(حواس خمسه)
el khamsa	الخمسه	the five senses	nist.	نيست
leana	لان	Because	Ziràke	زيراكه
Allah	الله	God,	khudàwand	خداوند
taalah	تعالى	elevated	mutàal	متعال
qad khalaqa	قد خلق	verily,	khalq nemwda	خلق نمود
el asnan	الاسنان	created	dadndànra	دندانرا
fi jesme	فى جسم	the teeth	dar jesm	درجسم
aazam	اعظم	in the body	aazam	اعظم
wa aqwa	واقوى	greater and	wa aqwà	واقوى
men	من	stronger than	tar az	تراز
el ezam	العظام	the bones.	ustukhànha.	استخوانها
wa sabab	وسبب	this is	basabab	بسبب
zâlek	ذلك	because	inke	اينكه
leana shughleha	لان شغلها	their work	kârash	كارش
aksar	اكثر	is more than	az jamia	ازجميع
men baqiyat	من بقية	all other	aazâa	اعضاء
el adâa	الاعضاء	limbs.	bishtarast.	بيشتراست
leza	لذا	So it is	pass	پس
yajeb	يجب	necessary	farzaast	فرض است
lekul	لكل	for every	bar har	برهر

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranain.
shakhs	شخص	person	shakhsi	شخصی
an yaqwm	ان يقوم	to keep	ke bahefzash	که بحفظش
bahefzeha	بحفظها	them.	bar khizad	برخیزد
wa	و	And	wa	و
ezà	اذا	if he	agar	اگر
tarakuha	تركها	leaves them	muhmal	مهمل
muhmala	مهمله	neglected, bad	guzârda	گذارده
yatasalet	يتسلط	digestion	shawad	شود
swa el hadm	سوء الهضم	and	bad hazmi	بدهضمی
wa eldaaf	والضعف	weakness	wa zaaf	وضعف
alà	على	overcomes	bar jesme	برجسم
el jesm	الجسم	the body	mustwli gardad	مستولی گردد
wa yauman	ويوماً	And day	wa rwz	وروز
fayauman	فيوماً	by day	barwz	بروز
yazdàd	يزداد	weakness	zaaf	ضعف
el daaf.	الضعف	increases.	zeyâd shawad.	زیاد شود
wa taqel	وتقل	And the	wa quwaye	وقوة
qawt	قوة	force	jariyân	جریان
jariyàn	جريان	of the blood	khuu	خون
el dam.	الدم .	decreases.	kam gardad.	کم گردد
wa kazàlek	وكذلك	And so the	wa hamchinin	وهمچنین
yaqel	يقل	sight	binâai kam shawad	بینائی کم شود
el basar	البصر	becomesless	wa jamia	وجمیع
wa yadaf	ويضعف	and the	harekât	حرکات
jamia	جميع	activity	aazaa	اعضاء
harckàt	حركات	of the body	enhelâl	انحلال
el aadâa	الاعضاء	diminishes.	pazirad.	پذیرد .

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
wa fi	وفى	And in	wa dar	ودر
kul	كل	all	jamia	جميع
el aumwr	الامور	cases	aumwr	امور
yazhar	يظهر	the decline	ekhtelal	اختلال
ekhtelâl	اختلال	of the	jesme	جسم
el jesm	الجسم .	body	zâher wa	ظاهرو
"	"	appears.	âshekar shawad.	آشكار شود
wa beltajàrub	و بالتجارب	Experience	wa betajreba	وبتجربه
haqeqat	حققت	proved	rasidah	رسيده
an alazi	ان الذى	that the person	shakhsikeh	شخصيكه
laisa andahu	ليس عنده	who	bidandânast	بيدندانست
asnàn	اسنان	have no	aurash	عمرش
dayeman	دائماً	teeth is always	dâaiman	دائماً
muaredan	معرض	exposed	dar maraz	در معرض
lel khatar.	للخطر	to danger.	khatarast.	خطراست
ela ân	الا ان	Unless	magur	مگر
yastamel	يستعمل	he uses	inke	انيكه
asnànan	اسنان	artificial	dandân	دندان
sanàeyan.	صناعيه	teeth.	âriya besâzad.	عاريه بسازد
walâken	ولكن	But	walaken	ولكن
ayna	اين	where are	kujâst	كجا است
el asnàn	الاسنان	the artificial	dandân	داندن
el senàiya	الصناعيه	teeth	sâkhtani	ساختنى
ezà qurenat	اذا قورنت	compared	ke ba mesl	كه بمثل
belasnàn	بالاسنان	with the	dandàn	دندان
el ta biayah.	الطبيعيه	natural teeth.	tabiai shawad.	طبيعى شود

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
Nasâyeh el seha	نصائح الصحيه	Healthy advices	Dar nasihat s-hiya	در نصیحه صحیه
awalan	(اولا)	(First)	(Awal)	(اول)
là	لا	don't	Nabâyad	نباید
tuarrd	تعرض	expose	ke	که
el atfàl	الاطفال	the children	bachahâra	بچهارا
leltaqbil	للتقبیل	to kisses	bebwsand	ببوسند
khuswsan	خصوصاً	specially	khuswsan	خصوصاً
fi fumehem.	فی فمهم	in their mouth.	dar dahaneshân.	در دهنشان .
(sàniyân)	(ثانیاً)	(2. nd)	(Dwyum)	(دویم)
ala elomm	علی الام	The mother	Mâdar	مادر
an là	ان لا	must not	nabâyad	نباید
tordea	ترضع	nurse	ke babachaye	که بیچه
teflan	طفلا	another	digari	دیگری
àkher	آخر .	child.	shirdahad.	شیردهد .
wa ezà	واذا	And if it is	wa agar	واگر
lazem	لزم	necessary	lâzem shud	لازم شد
yajeb an	یجب ان	she must	murzea, shirda	مرضعه،شیرده
tehzar	تحضر	bring another	digari	دیگری
murzat âkher,	مرضعه اخری	nurse.	beyâwarand.	بیاورند .
wa yajeb	و یجب	And must	wa bâyad ke	وباید که
an yakwn	ان یکون	be in a	dârâye	دارای
bel shrut	بالشروط	healthy	shurwt	شروط
el sehiyah	الصحیه	condition	seheyeh	صحیه
kamâ	کما	as the	bâshad	باشد
yâmor	یأمر	doctor	chenânche	چنانچه
el tabib.	الطبیب	advises.	hakim farmàyad	حکیم فرماید

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
Sàlesan	(ثالثاً)	(3. rd)	(Sewam)	(سوم)
la yanbaghi	لا ينبغى	Don't	Jayez	جايز
aàtaà	اعطاء	give the	nist ke	نيست كه
el tefl	الطفل	child	har chiz	هرچيز
mawàd ghair	مواد غير	anything	nàpàk	ناپاك
nazifah	نظيفه	not clean	namaalwmira	نامعلومى را
wa ghar marwfa	وغير معروفه	and unknown	badast tefl	بدست طفل
fi yadehi	فى يده	in his hand	dahand	دهند
aw fi	او فى	or in his	wa yà dar	و يا در
famehi	فمه	mouth.	dahanash beguzârand	دهنش بگذارند
hazehi	هذه	Those	Hamin	همين
el ashyâa.	الاشياء	things	chizhâ	چيزها
tasir	تصير	become	sabab	سبب
sabab	سبب	the cause	entaqàl	انتقال
le enteqâl	انتقال	of transfering	amrâz	امراض
el amrâd.	الامراض .	the diseases.	mishawad.	ميشود .
Ràbeàn	(رابعاً)	(4. th)	(charum)	(چهارم)
yajeb	يجب	It is	Aatenàa	اعتناء
el aatenàa	الاعتناء	necessary	shadid	شديد
el shadid	الشديد	to take much care	lazemast	لازمست
bemana	بمنع	to prevent	ke naguzàrand	كه نگذارند
el nàmus	الناموس	the mosquitos	pasha	پشه
wa el zebàb	والذباب	and flies	wa magashà	ومگسها
an tathàfet	ان تتهافت	from gathering	dawr	دور
alà	على	on the	swrat	صورت
wjwh	وجوه	faces of	bachahà	بچها
el awlàd.	الاولاد	the children	jama shawand	جمع شوند

Arabic pro.	Arabic.	English	Iranian pro.	Iranian.
khwfan	خوفاً	for fear	mabâdâ ke	مباداكه
men naqleha	من نقلها	of carrying	naqle	نقل
leadwa	لعدوى	the infections	amràz	امراض
el dàà	الداء	of diseases	kunand	كنند
le an	لان	because the	ba wâsetaye	بواسطهٔ
eljaràsim	الجراثيم	germs	mekrwbhà ke	مكروبهاكه
taalaq	تعلق	hang to	bapâyeshân	بپايشان
bearjulehà	بارجلها	their legs	chaspidah.	چسپيده
fi el haqiqa	فى الحقيقه	In reality	Dar haqiqat	درحقيقت
ana el zebàb	ان الذباب	flies are	magashà	مگسها
akbar nàqel	اكبر ناقل	great carriers	aazam nâqel	اعظم ناقل
leadwa	لعدوى	of infection of	balâye	بلاى
el tifweid	التيفوئيد	typhoid,	tifwaid	تيفيوئيد
wa el wabàa	والوباء	cholera,	wa wabâ	ووبا
wa el sull	والسل	consumption,	wa sul	وسل
wa el busur	والبثور	bad	wa dânahâye	ودانهاى
el khabisa	الخبيثه	pustules,	khabisa	خبيثه
wa el ramad	والرمد	sore eyes,	wa ramad	ورمد
wa el khunàq	والخناق	quinsy disease,	wa khafakhan	وخفه خان
wa el jedari	والجدرى	small pox	wa âbelah	وابله
wa ghairh	وغيره	and others	wa ghaireh	وغيره
men el adwâa	من الادواء	of serious	az amràz	ازامراض
el adàlah	العضاله	severe	khaili dushwàr	خيلى دشوار
wa el amrâd	والامراض	murderous	wa marzhàye	ومرضهاى
el qattâlah.	القتاله	diseases.	mulek hastand	ملك هستند
wa en zebâb	وان الذباب	Though flies are	wa magas	ومگس
ala seghrehi	على صغره	small, they	ba in kwcheki	باين كوچكى

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
aftak	افتك	are more dangerous	khatarnâk	خطر ناك
belnâs	بالناس	to men	taraz	تراز
men el zeàb	من الذئب	than the wolf,	gurg	گرگ
wa el namer	والنمر	the tiger, and	wa palang	و پلنگ
wa alafàa	والافعى	the viper,	wa afeist	وافعی است
walasiyama	ولا سيما	specially	berâye ensân	برای انسان
fi	فى	in	khuswsan	خصوصاً
el sayf.	الصيف .	summer.	dar tâbestân.	درتابستان .
(khàmesan)	(خامساً)	(5. th)	(Panjum)	(پنجم)
la yanbaghi	لا ينبغى	It is not desirable	Sezâwâr nist	سزاوارنیست
an	ان	that children	ke babacha	كه بيچه
tasqi	تسقى	drink	benwshanand	بنوشانند
el atfal	الاطفال	water or	âb	آب
el màa	الماء	syrups	wa sharbatikeh	وشربتيكه
wa elmashrwbat	والمشروبات	in	dar zarfe	در ظرف
fi awàni	فى اوانى	untidy	ghair	غير
ghair nazifa.	غير نظيفه	pots.	nazifast	نظيف است
wala siyema	ولا سيما	Especially	khuswsan	خصوصاً
awàni	اوانى	the cups	zurwfi	ظروف
elasbela	الاسبلة	of public	saqâkhânahâaik	سقاخانهائيكه
allati	التى	fountains	dar	در
al mwjwda	الموجوده	found on the	kwchahâ	كوچها
fi el turuqàt.	فى الطرقات .	sides of roads.	miguzârand.	مگذارند
fahiya	فهى	They are a	Inham	اینهم
aazam	اعظم	great	aazam	اعظم
sabab	سبب	source	sababist	سببی است
leajle	لاجل	for	berâye	برای

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
naqle	نقل	carrying	naql	نقل
el amràd.	الامراض	diseases.	amràz.	امراض .
(Sàdsân)	(سادساً)	(6.th)	(Sheshum)	(ششم)
yajeb	يجب	Children	atfàl rà	اطفال را
an yamnaa	ان يمنع	should be	bàyad	بايد
el atfâl	الاطفال	prevented	manaa	منع
men an	من ان	from	sarih nemwd	صريح نمود
yashtarw	يشتروا	buying	ke àz	كه از
ashyàa	اشياء	anything	dwrah	دوره
men	من	from	gardhà	گردها
el bâyea.	البايع .	sellers.	chizi nakharand	چيزى نخرند
khuswsan	خصوصاً	Especially	khuswsan	خصوصاً
el makwlat	المأكوت	uncovered	àn khuràk	ان خوراك
wa el halawiyât	والحلويات	food and	wa halwàeikeh	وحلوائيكه
el makshwfa	المكشوفه	sweets	sarbàza ast	سربازاست
elati toqabalhà	التى تقلبها	which are	wa dasthàye	و دستهاى
el aydi	الايدى	touched by	cherk	چرك
mulawasa	الملوثه	dirty hands	ba awrasidah	باورسيده
wal marwda	والمعروضه	and which are	wa baghubàr	وبغبار
lelghubàr	للغبار	exosed to dust	àlwdah shudah.	آلوده شده .
Sàbean	(سابعاً)	(7. th)	(Haltwm)	(هفتم)
yajeb	يجب	children	Atfâlrà	اطفال را
mana	منع	should be	bayad	بايد
el atfâl	الاطفال	strictly	manea	منع
manan	منعاً	forbidden	akid nemwd	اكيد نمود
batàn men	باتاً من	from cutting	ke nâkhun ra	كه ناخن را
qass al azâfer	قص الاظافر	their nails with	nachinand	نچينند

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian
be asnânhem	باسنانهم	their teeth	bâdandâneshân.	بادندانشان
le anahu	لانه	Because	zirâkeh	زيرا كه
hâzâ	هذا	this is a	inham yak	اينهم يك
sabab	سبب	cause of	sababist	سببى است
fi naqle	فى نقل	transfering	az berâye naqle	ازبراى نقل
el amarâd	الامراض	diseases	amrâz	امراض
khuswsan	خصوصاً	especially	Khususan	خصوصاً
men hazehi	من هذه	that this is	az in	ازاين
el aadat	العاده	a bad	âdat	عادت
el qabiha	القبيحه	habit	qabiha	قبيحه
wa tashmaze	تشمئز	and people	digarân	ديگران
menha el nufus	منهاالنفوس .	dislike it.	mushmaezand.	مشمئزند .
(Samenan)	(ثامناً)	(8. th)	(Hashtum)	(هشتم)
men el darwri	من الضرورى	It is necessary	Bâyad	بايد
mana	منع	to forbid	atfàl râ	اطفال را
el atfàl	الاطفال	strictby the	mana nemwd	منع نمود
manan battan	منعاً باتاً	children	ke qalam	كه قلم
men wada	من وضع	from putting	medàd ra	مداد را
el qalam elresâs	القلم الرصاص	the pencil	dar dahan	دردهن
fi famehem	فى فمهم	in their mouths	nazanand.	نزنند
Fi el qanwn el sehiya	في القانون الصحيه	Rules of public health	Dar qànwn sehiya	در قانوق صحيه
(Awalan)	(اولا)	(1)	(Awalan)	(اولا)
nam	نم	Sleep	Bekhàb	بخواب
samàniya	ثمانيه	eight	hasht	هشت
sààt.	ساعات	hours.	sààt.	ساعت
wa eshtaghal	واشتغل	and work	wa kàrkun	وكاركن

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
samàniye	ثمانيه	eight	hasht	هشت
sààt.	ساعات .	hours.	sààt.	ساعت .
wa estareh	واسترح	and rest	wa ràhat kun	وراحت كن
samàniya	ثمانيه	eight	hasht	هشت
sâât.	ساعات .	hours.	sâât.	ساعت .
fi waqt	فى وقت	In time	dar waqt	دروقت
el rahah	الراحه	of rest	rahati	راحتى
ba qar el emkân	بقدر الامكان	if possible	hat al emkân	حتى الامكان
sir	سير	walk	dar sair	درسير
wa tanazuh	وتنزه	and enjoy	wa tafaruj	وتفرج
fi	فى	yourself in	babàgh	بباغ
el basâtin.	البساتين .	gardens.	wa sahrà kun.	وصحرا كن .
(Sàniyan)	(ثانياً)	(2)	(duwam)	(دوم)
eshrub	اشرب	Drink	nenwsh	بنوش
qadahan	قدحاً	a glass	yak glasi	يك كلاسى
men	من	of pure	az âb	ازآب
el màa	الماء	cold	sard	سرد
el qerah	القراح	water	pâk	پاك
el bâred	البارد	when you	dar waqt	دروقت
and el yaqez	عند اليقظه	rise in the	bar khâstan	برخواستن
fi el sabàh	فى الصباح	morning.	az khâbe subh	ازخوابصبح
(Sâlesan)	(ثالثاً)	(3)	(Sewam)	(سوم)
Eghsel	اغسل	Wash	Beshwr	بشور
asnanâka	اسنانك	your teeth	dandànat rà	دندانت را
fi kul	فى كل	every	dar har	درهر
sabâh	صباح	morning	subh	صبح
wa end el num	وعند النوم	and evening	wa waqt khàb	ووقت خواب

Arabic pro.	Arabic	English.	Iranian pro.	Iranian.
be fursha	بفرشه	with a brush	bâ meswâk	بامسواك
wa dawàa.	ودواء	and medicine.	wa dawâa	و دواء
(Ràbàn)	(رابعاً)	(4)	(chhârum.)	(چهارم)
qabl	قبل	Before	qabl	قبل
kul	كل	any meal	az har	ازهرر
akl	اكل	wash your	khurâki	خوراكی
eghsel yadek	اغسل يدك	hand with	dastat ra	دستت را
be el sàbwn	بالصابون	soap that the	bâ sâbwn	باصابون
hata an	حتى ان	bad germs be	beshwr	بشور
el mekrwbàt	المكروبات	driven	tâ ke mekrwbhâye	تاكه مكروبهای
el mudera	المضره	away	muzerah az aw	مضره ازاو
tabad anhà	تبعد عنها	from them	dwr shawad	دورشود
lasiyamà	لا سيما	especially	khuswsan	خصوصاً
alazfàr	الاظفار	from the nails	nâkhunhârâ.	ناخنهارا
(Khàmesan)	(خامساً)	(5)	(Panjum)	(پنجم)
wa kazàlek	وكذلك	Also	Wa hamchenin	وهمچنين
baad kul	بعد كل	after	baâdaz	بعداز
akl	اكل	each meal	khurâk	خوراك
eghsel	اغسل	wash	beshwr	بشور
yadaika	يديك	your hands.	daetatrâ.	دستت را
(Sàdesan)	(سادساً)	(6)	(sheshum)	(ششم)
yajeb	يجب	you must	Bâyad	بايد
tanàwel	تناول	take	khurâk râ	خوراك را
el taàm	الطعام	food	khwb	خوب
bebatea	ببطىء	slowly	jawid	جويد
wa el mazgh	والمضغ	and masticate	zirâke	زيراكه
jayedan	جيداً	very well	narm	نرم

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
faena	فان	because	nemwdan	نمودن
madgh	المضغ	mastication	khurâk	خوراك
nesf	نصف	is half	nesfe	نصف
el hadm	الهضم	digestion	hazmast.	هضم است
(Sâbean)	(سابعاً)	(7)	(Haftum)	(هفتم)
la teshrūb	لاتشرب	Don`t drink	Nanwshid	ننوشيد
maa kasiran	ماء كثيراً	too much water	âb zayâd	آب زياد
fi asnàa	فى اثناء	when at	dar asnàâ	دراثناء
el akl.	الاكل .	table.	khwrâk.	خوراك .
Bal	بل	But	Balkah	بلكه
qalel	قلل	lessen the	taqlil	تقليل
meqdar	مقدار	quantity	nemâaid	نمايد
elmaà	الماء	of water	zirâke	زيراكه
asnaa	اثناء	during	âb ziyâd	آب زياد
el taam	الطعام	eating	dar bain	دربين
faen	فان	because	khurâk	خوراك
kasart	كثرت	much	meadah râ	معده را
El mâa	الماء	water	sangin	سنگين
tanfakh	تنفخ	puffs and	wa muntafekh	و منتفخ
wa takbar	وتكبر	enlarges	wa buzurg	وبزرك
El me adah	المعده .	the stomac.	mikunad.	ميكند .
wa eza	واذا	And if	Wa agar	واگر
shâreb el mâa	شرب الماء	water is	âbb rà	آب را
fi ghair	فى غير	taken in	ghir	غير
awqat	اوقات	times other	awqât	اوقات
el taam	الطعام	than the food	khwrâk	خوراك
la yamkos	لايمكث	it does not stay	mail kunand	ميل كنند

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
fi el meada	فى المعده	in the stomach	dar meadah	در معدة
ela	الا	but	bisha az	بيش از
khmsa aw	خمسه أو	five or	panj yâ	پنج يا
ashera daqâyeq	عشر دقائق	ten minutes	dah daqiqah	ده دقيقه
suma yamur	ثم يمر	and then passes	namimânad	نمیماند
hâlan	حالا	very soon	ke bazwdi	كه بزودى
ela	الى	in to the	wâred	وارد
el masàna.	المثانه.	bladder.	masâna mishawd.	مثانه ميشود.
wa amà	واما	But	Wa amâ	واما
el maâ	الماء	water which	âbikeh	آبيكه
el mashrwb	المشروب	is drunk	dar asnâa	در اثناء
fi asnà	فى اثناء	during	khwrâk	خوارك
el aql	الاكل .	eating	mail mishawad.	ميل ميشود
yomkos	يمكث	Stays	Hamrâh	همراه
maa elaghzia	مع الاغذيه	wiht the food	khurâk	خواك
mudat selasa aw arbâa	مدة ثلاثة اواربعة	for 3 - 4	se yà chahàr	سه يا چهار
sàât	ساعات	hours	sààt mimànad	ساعتميماند
hatta	حتى	until it is	tà ke hazm	تا كههضم
tohdam	تهضم	digested.	yàbad	يابد
wa fi hazehi	وفى هذه	And in	Wa darin	ودراين
el hâlah	الحاله	this case	hàlat	حالت
tazham	تزحم	the stomach	zahemàti	زحماتى
el meada	المعدة	is crowded	ba meadah mirasd.	بمعده ميرسد
wa lehazâ	ولهذا	And so	Wa lehàzà	ولهذا
yemard	يمرض	one becomes	khàhad	خواهد
el ensàn	الانسان	sick and	bimàr shud	بيمارشد
le annahu	لانه	as he	chwnkeh	چونكه

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
là yaref	لا يعرف	does not know	qànwn	قانون
qànwn	قانون	the rule of	sehiyah ra	صحیه را
el seha	الصحه	health	namidànad wa	نمیداند
fala	فلا	he does not	multafet	وملتفت
yadri	يدرى	know	nist ke	نیست که .
men ayna	من اين	from where	in dard	این درد
jàa	جاء	the disease	meada az	معده از
almarad	المرض	has come	kujâ àmada ast.	کجا امده‌است
(Samenan)	(ثامناً)	(8)	(Hashtwm)	(هشتم)
la temtali	لا تمتلى	Don't fill yourself	Khuràkrà	خوراك را
men el taam	من الطعام	up with	inqadar	اینقدر
hata	حتى	food	nakhwr ke	نخور که
teshbaa.	تشبع	but	sir shawi.	سیر شوی
bal otrwk	بل اترك	leave the	balka	بلکه
el maedah	المائده	table whill	az eshtàhà	ازاشتها
wa fike	وفيك	you have	chand luqmaei	چند لقمهٔ
baad el shahiya	بعض الشهية	still appetite	màndah	مانده
lel akl	للاكل .	to eat.	barkhiz.	برخیز
(tàsean)	(تاسعاً)	(9)	(Nuhum.)	(نهم)
tanazeh	تنزه	Recreate	Tafarj kun	تفرج کن
fi awqat	فى اوقات	in leisure	awqàt	اوقات
el faragh	الفراغ	time	bikàrirà	بیکاری را
fi	فى	in	darkardesh	درگردش
el huqul	الحقول	fields	keshtu zàr	کشت وزار
wa al basatin	والبساتين	and gardens	wa bwstàn	وبوستان
wa ehreb	واهرب	and escape	wa gurizàn	وگریزان
me	من	from	bàsh	باش

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
el hawàa	الهواء	the bad	az hawàye	ازهوای
el fàsed	الفاسد	air as you	fàsed bad	فاسد بد
kamâ tehreb	كما تهرب	escape	chenânche	چنانچه
men	من	from	gurizâni	گریزانی
el afaà.	الافعى .	the viper.	az afài.	ازافعی .
(àsheran)	(عاشراً)	(10)	(Dahum)	(دهم)
fi waqt	فى وقت	during	dar waqt	دروقت
el ekl yajeb	الاكل يجب	eating	khuràk	خوراك
an kalàmak	ان كلامك	speak	guftugwyat	گفتگویت
takwn fi	تكون	about	hama dar	همه در
el masarat	فى المسرة	pleasant	khwshhâli	خوشحالی
wa	و	and	wa khandah	وخنده
el fakàha.	الفكاهه .	funny things.	âwar bâshad.	آور باشد .
wa ejtaneb	واجتنب	and avaid	wa dwri kun	ودوری کن
men el ham	من الهم	anxiety,	az ghusa	ازغصه
wa el gham	والغم	sorrow	wa gham	وغم
wa el kader	والكدر	and trouble	wa kadwrat	وكدورت
(ehda asher)	(احد عشر)	(11)	(yâzdahum)	(یازدهم)
khafeff	خفف	Lessen your	takhfif	تخفیف
ashàka	عشائك	supper	deh shàmatrâ	ده شامترا
hata	حتى	that	tàke	تاكه
tanâm	تنام	you may sleep	barâhati	براحتی
berâha.	براحه	in rest.	bekhàbi	بخوابی
(esnà asher)	(اثنا عشر)	(12)	(dawâzdahum)	(دوازدهم)
lâ tansa	لا تنس	Don't forget	faràmwsh	فراموش
fi	فى	in	nafarmàeid	نفرمائید
el sehat	الصحة	health	dartan dursti	درتن درستی

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
ayàm	ايام	the days	rwzhàye	روزهای
el saqm.	السقم .	of illness.	bimàrira.	بیماریرا .
Salat asher	(ثلاثه عشر)	(13)	(Sizdahum)	(سیزدهم)
ekhtar	اختر	Choose	Ekhteyàr kun	اختیارکن
el amàken	الاماكن	the places	manzelirâ	منزلی را
el qalilat	القليلة	where it is not	ke dar	که در
el ezdhàm	الازدحام	crowded	jàye	جای
wa	و	and little	khalwat wa kam	خلوة وكم
el ghubâr.	الغبار .	dusty.	ghubâr bàshad.	غبار باشد .
le ana	لان	Becauss	Ziràke	زیراکه
el ghubâr	الغبار	dust	ghubàr	غبار
yohmel	يحمل	carries	hâmel	حامل
kasiran men	كثيراً من	much	basi	بسی
el mikrwbat	الميكروبات .	of microbes.	mikrwbhàst	میکروبهااست
arbata asher	(اربعة عشر)	(14)	(Chàrdahum.)	(چهاردهم)
muazam	معظم	Most of	Aksar	اکثر
taamak	طعامك	your food	khuràkat	خوراکت
yakwn	يكون	to be of	az	از
men el mawâd	من المواد	the vegetable	sabzijât	سبزیجات
el nabatiya.	النباتيه	matters	bâshad	باشد
Khamesta asher	(خمسة عشر)	(15)	(Panzdhum)	(پانزدهم)
hâfez	حافظ	Take care of	Hefàzat	حفاظت
ala	على	the	kun	کن
salâmat	سلامة	health	salàmatiye	سلامتی
el bunye	البنيه	of your body	bunya ra	بنیه را
bel akl	بالاكل	by moderate	bakhuràk	بخوراك
el muatadel	المعتدل	eating	muatadel	معتدل

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
wa el nwm	والنوم	and enough	wa khàbe	وخواب
el kafi	الكافى	sleeping	kâfi	كافى
(sâdes aher)	(سادس عشر)	(16)	(Shanzdahum)	(شانزدهم)
ehzer	احذر	Take care,	Hazar kun	حذركن
ayaha el sayed (sayeda)	ايها سيد(سيده	respectable	aye khânum (àqà)	اى‌خانم(آقاى)
el muhtarem	المحترم	lady (man),	muhtaram	محترم
an	ان	not to	az albessaye	ازالبسهٔ
tekans	تكنس	sweep with	balan ziràke	بلند زيراكه
basiyabaka	بثيابك	your garment	shul wa ghubàr	شل وغبار
el auhâl	الاوحال	the mud	sabab	سبب
wa el ghubâr	والغبار	and dust	hamle	حمل
hais	حيث	when there	basi	بسى
jarasim	جراثيم	are the microbes	mikrwbe	ميكروب
amrâd	امراض	of diseases	amràz mishawd	امراض ميشود
Sabea asher	(سابع عشر)	(17)	(Hevdahum)	(هفدهم)
Awed	عود	Accustom	Adàt	عادت
nafseka	نفسك	yourself	bedeh	بده
ala	على	to be	nafs	نفس
el masarah	المسره	pleased	khudrâ	خودرا
wa ebtaad	وابتعد	and be far	ba surwr	بسرور
an	عن	from	wa dwri kun	ودورى كن
el ghadab.	الغضب .	anger.	az kadwrat.	ازكدورت .
wa ejtaneb	واجتنب	aud avoid	Wa dwr shw	ودورشو
men afâl	من الافعال	from	az afâl	از افعال
elnafsâniya	النفسانيه	nervousness	nafsâniya	نفسانيه
hatâ	حتى	that	tàke aumrat	تا كه عمرت
yetel	يطل	you live	batwl	بطول
aumreka	عمرك	long.	anjàmad	انجامد

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian. pro.	Iranian.
Samen asher	(ثامن عشر)	(18)	(Hijdahum)	(هیجدهم)
aleje	عالج	Treat	Elàj kun	علاج کن
el har	الحر	hot	garmirâ	گرمی را
bel bard	بالبرد	with cold	basardi	بسردی
wa el taab.	والتعب	and the fatigue	wa zahmatrà	وزحمترا
be el râha	بالراحه	with rest	baràhat	براحت
wa el sahr	والسهر	and being eleepless	wa bidârira	وبیداریرا
bel nowm	بالنوم	with sleeping	bakhâb	بخواب
wa el batna	والبطنه	and surfeit	wa sirirâ	وسیریرا
bel jwa	بالجوع	with hunger	baguresnegi	بگرسنگی
wa	و	and	wa kesàlat	وکسالت
el khomul	الخمول	Idleness	bikàri râ	بیکاریرا
bel reyada	بالریاضه	with physical	bawarzesh	بورزش
el badaniya	البدنیه .	exerciee.	badaniya.	بدنیهٔ .
Tâsea asher	(تاسع عشر)	(19)	(Nwzdahum)	(نوزدهم)
lahez	لاحظ	Observe the	Mulahezah	ملاحظه
tahwiyat	تهوية	ventilation	dar hawàye	درهوای
el manzel	المنزل	of the house	manzel	منزل
wa nezâfat	ونظافته	and its cleanlinses	wa pâki	وپاکی
wa dukhwl	ودخول	and the entering	wa àfetàb	وآفتاب
el shams	الشمس	of the sun	dar aw	دراو
elayhih	اليه	in it	kun	کن
ezâ	اذا	if the sun	agar àfetàb	اگر آفتاب
lam yadkhul	لم يدخل	does no't	daraw	دراو
fihe elshams	فيه الشمس	enter it	nayàyad	نیاید
lâ bud an	لا بد ان	it is inevitable	labud hakim	لابد حکیم
yadkhul tâbib	يدخل طبيب	that the doctor	dàkhelash	داخلش
fihe	فيه	will enter insted	khàhad shud	خواهد شد

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
(eshrin)	(عشرين)	(20)	(Bistum)	(بيستم)
la tezhab	لا تذهب	Don't go	narawid	نرويد
el el nwm	الى النوم	to bed	dar rakhtekhâb	در رختخواب
el wa qad	الا وقد	unless	magar inke	مگر انيكه
nazaft	نظفت	you, have	damdânatra	دند انترا
esnânake	اسنانك	cleand your teeth	ba meswàk	بامسواك
befursha	بالفرشه	with brush	wa mwye	وموى
wa farakt	وفركت	and brushed	sar râ	سررا
râsuka	رأسك	your	bâ bwrash	بابروش
befursha.	بالفرشه .	head,too.	pàk nemàeid.	پاك نمائيد .
wa eghsel	واغسل	And wash	wa beshwrid	وبشوريد
yadika	يديك	your hands	dast wa	دست و
wa wajheka	ووجهك	and face	swrat ra	صورت را
wa badel	وبدل	and change	wa jàmaye	وجامۀ
seyâb	ثياب	the day	khàbra	خوابرا
el nahâr.	النهار .	clothes.	bepwshid.	بپوشيد .
(wâhed we esherin)	واحد وعشرون	(21)	(Bist w yakum)	(بيست ويكم)
alreyada	الرياضه	The exercise.	Warzesh	ورزش
baàd	بعد	after	baàd az	بعداز
el akl	الاكل	eating	khwràk	خوراك
fihà	فيها	is greathy	mazarat	مضرت
madartan	مضرة	harmful	jesmi	جسمى
leljesm	للجسم	for the body	wa aqli	وعقلى
wa laql.	والعقل .	and brain	dàrad.	دارد .
(etnain we eshrin)	(اثنين عشرين)	(22)	(Bist w dawam)	(بيستودوم)
la yanbaghi	لا ينبغى	Don't go	Sezàwâr	سزاوار
el asrâa	الاسراع	very soon	nist ke	نيست كه
baâd el akl	بعد الاكل	to the hard	bazwdi	بزودى

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
mubàsherat	مباشرة	work	baâdaz	بعداز
fi amal	فى عمل	immediately	khwràk	خوراك
shâq	شاق	after	paye kàrhàye	پی کارهای
wa là	ولا	eating	sakht	سخت
el ashghâl	الاشغال	also	wa yà kàr	و یا کار
el fekriaya	الفكريه	to mental	fekriya	فکریه
wal ketabiya	والكتابيه	work	wa ketàbat	وکتابت
wal qaràa	والقرأة	and writing	wa khundan	وخواندن
ellâ	الا	and reading	berawid	بروید
bad el râha	بعد راحه	except	magar	مگر
taqder	تقدر	after taking a	inke	اینکه
bas sààt	بساعه	rest of about	sààti	ساعتی
ala	على	an hour at	bugzarad	بگذرد
al aqal	الاقل	least.	dast kamash	دست کمش
selasa we ashrin	ثلاثه وعشرين	(23)	(Bistu siyom)	(بیست‌وسیم)
lâ yajwz	لا يجوز	It is not right	jàyez nist ke	جائز نیست که
akhz el taàm	اخذ الطعام	to eat	khuràke	خوراك
qabl	قبل	before the	tahlil	تحلیل
tanshit	تنشيط	stomach	narafata	نرفته
el meada	المعده	is ready	bàz mail	بازمیل
wa ella	والا	otherwise	nemàeid	نمائید
fal taam	فالطعام	the previous	zirà ke	زیرا که
el awal	الاول	food	awlâ	اولی
yakhtalet	يختلط	is	bà sâni	باثانی
maa al taâm	مع الطعام	mixed	makhlwt	مخلوط
el sàni	الثانى	and	mishawad	میشود
wa hazà	وهذا	this	wa in	واین
yosabeb	يسبب	causes	sabab	سبب

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian
el takhma	التخمه	indigestion	takhmah	تخمه
wa	و	and	wa amràz	وامراض
amrâd	امراض	other	digar	دیگر
okhrâ.	اخری .	disease.	mishawad.	میشود .
Le hâza	لهذا	For it is	lehàzà	لهذا
yajeb an	یجب ان	necessary that	làzemast	لازمست
yakun selasa	یکون ثلاثه	three hours	ke se sààt	که سه ساعت
sààt	ساعة	must pass	dar bain	دربین
bain	بین	between	har	هر
kul	کل	every two	khwràki	خوراکی
aklain.	اکلین .	meals.	bugzard	بگذرد
wa yajeb an	و یجب	And it is necessary	Wa bâyad	و باید
yataba	یتبع	to follow the	mutàbeàt	متابعت
el hadis	الحدیث	Holy	Hadis	حدیث
el sharif	الشریف	saying	sharif nemwd	شریف نمود
nahnew	نحن	we are	mà	ما
qwmun	قوم	people who	mardumàn	مردمان
la nâkul	لا نأکل	do not eat	namikhurim	نمیخوریم
hata	حتی	unless	tâ	تا
najua	نجوع	we are hungry	guresna	گرسنه
wa	و	and	nashawim	نشویم
ezà	اذا	if	wa agar	واگر
akalna	اکلنا	we eat we should	khurdim	خوردیم
la nashba.	لا نشبع	not be full.	sir namikhurim	سیر نمیخوریم
men aquàl mashahir atabaa	من اقول مشاهیر الاطباء	From saying of the renowned doctors.	Az farmwdaye mashàhir atbbâa.	ازفرمودهٔ مشاهیر اطباء
Haisa qâl	حیث قال	they say	Ke farmwdànd	که فرموده اند
ezà	اذا	if any ane	agar	اگر

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
saàlàka	سألك	asks	swàl	سئوال
sàelan	سائل	you	kardand	كردند
matâ	متى	when do you	Che waqt khwrâk	چه وقت خوراك
takul	تأكل	eat	mail mikunid	ميل ميكنيد
faqul lahu	فقل له	then tell him	pas begwyash	پس بگويش
end	عند	when I am	dar waqt	در وقت
el jwa.	الجوع .	hungry.	guresnagi.	گرسنگی .
Wa ezà	واذا	And if he	Wa agar	واگر
sàalaka	سألك	asks you	pursidand	پرسيدند
mazâ	ماذا	what did you	che	چه
akalta.	اكلت .	eat	khwrdid.	خورديد .
fa qul lahu	فقل له	The tell him	Pas beguyash	پس بگويش
kul mâ	كل ما	what	anche rà ke	انچه راكه
tahb	تحب	the appetite	eshtahà	اشتها
el shahiya.	الشهيه	like	khàst	خواست .
Wa ezâ	واذا	And if he	Wa agar	واگر
saalaka	سألك	asks you	pursidand	پرسيدند
ma meqdar	ما مقدار	what quantity	che qadr	چه قدر
takul	تأكل .	do you eat.	mail mikunid	ميل ميكنيد .
qul lahu	قل له	Tell him	Begwyash	بگويش
aàkul	اكل	I eat	anqadr	انقدر
al meqdâr	المقدار	the quantity	mikhwram	ميخورم
hatâ	حتى	until I dont	ke nah ehsàs	كه نه احساس
lâa shar beljw	لا أشعر بالجوع	feel hungry	guresnegi	گرسنگی
wa lâ	ولا	or	mikunam	ميكنم
bel shabâa	بالشبع	quite	wa nah siri	ونه سيری
eltâm.	التام .	full.	zeyàd.	زياد .

Arabic pro.	Arabic	English.	Iranian pro.	Iranian.
el hekayat jazil el mâani	الحكايته جزيل المعانى	Abundant meaning story.	hekàyat pur mani	حکایت پرمعنی
Shakhsun	شخص	A man	Shakhsi	شخصی
zahaba	ذهب	went	raft	رفت
elâ	الى	to a	nazd, pishe	نزد ، پیش
darwish	درویش	dervish	darwishi	درویشی
Wa saâlahu	وسئله	and asked	wa se	وسه
selasa	ثلاثه	him three	suàl az aw	سئوال ازاو
asaelah	اسئله .	questions.	kard	کرد .
(Awalan)	(اولا)	(1)	(Awal)	(اول)
lemàzâ	لماذا	Why	Cherà	چرا
yaqwlwna	يقولون	you say	migweid ke	میگوئید که
en allah	ان الله	that God	khudà	خدا
mwjwdan	موجوداً	is present	ham jà	همه جا
fi kul makân	فى كل مكان	every where?	hàzerast	حاضر است
wa eni	وانى	but I	wa man	ومن
lam erah?	لم اره ؟	dont see him?	namibinamash?	نمیبینمش ؟
Arjw	ارجوا	I beg you	Khàhesh mandam	خواهش مندم
an tarini	ان ترینی	to let me	ke beman benemàid	که بمن بنمائید
aina howa.	این هو	see him.	kujàst aw	کجا است او
(Sâniyan)	(ثانیاً)	(2)	(Dwan)	(دوم)
Lemâzâ	لماذا	Why	Cherà	چرا
yuâqeb	يعاقب	do they	ensànrà	انسانرا
wa yeazeb	ويعذب	punish	uqàb	عقاب
el ensân	الانسان	man	wa azâb mikunand	وعذاب میکنند
le ajl	لاجل	for a	berày	برای
taqsiru	تقصیره	sin	taqsiri	تقصیری
kul	كل	As whatever	harche	هرچه

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranain.
ma yehsal	ما يحصل	man, does	karda	كرده
wa yuqaa	ويقع	is by	wa wàqa mishawad	وواقع ميشود
beràdatu llah?	بارادة الله؟	God's, will?	baràdaye khudàst?	بارادهٔ خداست
lw kâna	لو كان	If	Agar	اگر
lel ensân	للانسان	man kind	ensàn râ	انسانرا
qudratun	قدرة	had full power	qudrat bwd	قدرت بود
leyamal	ليعمل	he will	hàmay	همهٔ
kul amal	كل عمل	do	kârhâ rà	كارهارا
lenafshu	لنفسه	for his	beràye khud	براى خود
ahsan wa aalâ	احسن واعلى	good & best,	behtar wa khwbtar	بهتر وخوبتر
hata	حتى	that he	mikard ke	ميكرد كه
la yakun	لا يكون	will not be in	dar umrash	در عمرش
muhtâjan	محتاجاً	need	muhtâj	محتاج
fi hayâtahu	فى حياته	in his life.	nashawad.	نشود .
(Sâlesan)	(ثالثاً)	(3)	(Sewam)	(سوم)
ena	ان	How	Inke	انيكه
Allah	الله	does God,	khudâye	خداى
taallâ	تعالى	the almighty	taàllà	تعالى
kaifa.	كيف	punish	cheqwnah	چگونه
yeâqeb	يعاقب	satan	auqwbat mikunad	عقوبت ميكند
shaytan	شيطان	in	shitàn râ	شيطانرا
fi nâr	فى نار	hell	dar àtashe	درآتش
el jahanam?	الجهنم .	fire	dwzakh ?	دوزخ؟
mâdâm	مادام	As long as	màdàm	مادام
khelqatahu	خلقته	his nature	sereshtash	سرشتش
men el nâr	من النار	is fire	az âtàshast	ازآتش است
wa el nâr	والنار	And how does	Wa àtash dar	وآتش در

Arabic pro.	Arabic.	English	Iranian pro.	Iranian.
fi el nar	فى النار	fire	àtash che	آتش چه
kaifa	كيف	influence	asary khàhad	اثری خواهد
ywaser.	يؤثر .	fire.	kard.	كرد .
fa el darwish	فالدرويش	So the dervish	Darwish	درويش
darabahu	ضربه	took a brick &	kalwkhi	كلوخى
be lebna	بلبنة	stroke on	bar sar	برسر
ala raasahu	على رأسه .	his head.	aw zad.	او زد .
zâlek el shakhs	ذلك الشخص	That man	An shakhs	ان شخص
be el henin	بالحنين	with cry	bà nàlah	باناله
wa elbukaa	والبكاء	and weeping	wa garayah	وگريه
zahaba ela	ذهب الى	went to a	nazd qâzi	نزد قاضى
qazi âdel	قاضى عادل	just judge	àdeli raft	عادلى رفت
wa ârada alaih	وعرض عليه	And told him	Wa, arz, kard	وعرض كرد
eni	انى	that I	ke man, banda	كه من بنده
saaltu	سئلت	asked	pursidam	پرسيدم
men fulân	من فلان	of that	az fulân	ازفلان
darwish	درويش	dervish	darwish	درويش
(selâsa)	(ثلاثة)	(three)	(se)	(سه)
suallât	سؤلات	questions	suàl.	سئوال
Walam yerd	ولم يرد	he did not	Hich jawab	هيچ جواب
alaya be shai	على بشىء.	answer me	marà madàd.	مرانداد
Fazaraba	فضرب	But he stroke	Wa kalwkhi	وكلوخى
alâ râsi	على راسى	my head	bar saram	برسرم
beqatat	بقطعة	with a brick	zad ke	زد كه
el twba	الطوبة	which is	khaili	خيلى
alemeni	المنى	paining me	dar	درد
shadidan	شديداً .	very much.	mikunad	ميكند

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
faqâzi	فقاضی	The judge	Pas qâzi	پس قاضی
talab	طلب	called	talabid	طلبید
el darwish	الدرویش	the dervish	darwish, râ	درویش را
wa saâlahu	وسئله	and asked him	wa pursid	و پرسید
le mâza	لماذا	why did you	ke che rà	که چرا
belabnat	باللبنة	strike a brick	kalwkhi	کلوخی
zarabta	ضربت	on	bar sar	برسر
alâ rasahu.	علی رأسه .	his head.	aw zadi.	او زدی .
Wa la tarud	ولا ترد	And did not	Wà nadàdi	ونداذی
jawâban	جواباً	answer his	jawàbe	جواب
le suâlahu	لسؤاله .	question.	suàlash râ.	سئوالشرا
qâla	قال	The dervish	Darwish	درویش
el darwish	الدرویش	said	arz kard	عرض کرد
en telk darba	ان تلك ضربه	that stroke	àn kalwkh	ان کلوخ
kànt jawâban	کانت جواباً	was his	jawàbe	جواب
lesuâlehi	لسؤاله	answer	suàl awst	سئوال اوست
(Awalan)	(اولا)	(1)	(àwal)	(اول)
yaqul	یقول	He says there is	inke migwyad	اینکه‌میکوید
wajaa	وجع	pain in	saram	سرم
fi râasi	فی رأسی .	my head,	dard mikunad.	درد میکند .
arani	ارانی	Show me	Benemâyad	بنماید
el wajaa	الوجع	the pain	dard râ	درد را
hatâ	حتی	until I will	tà ke	تا که
arihu	اریه	show him	neshànash daham	نشانش دهم
al Rab	الرب .	God.	khudà râ.	خدارا .
(Wa sâniya)	(وثانياً)	(2)	(Wa dwam)	(ودوم)
Lemâzâ	لماذا	Why did he	Cherâ	چرا

Arabic. pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
shakâni	شكانى	complain	shekàyat marâ	شكايت مرا
le hazratakum	لحضرتكم .	to you,	be hazrat aàli namwda	بحضرتعالى نموده
aye amal	اى عمل	Every thing	har anche	هرانچه
amaltu kan	عملت كان	I did, was by	kardam	كردم
ba erâdatu	بارادة	will of	baeràdaye	بارادهٔ
Allah	الله	God,	khudàst	خداست
wa laisa li	وليس لى	I have neither	wa marà hich	ومراهيچ
quat	قوة	abbe,ability	qwah	قوه
walâ	ولا	nor	wa quadrat	وقدرت
qudra.	قدرة .	power.	nist	نيست .
(salesan)	(ثالثاً)	(3)	(Sewam)	(سوم)
Khelqathu	خلقته	As his nature	Seresht aw	سرشت او
men el tin	من الطين	is of earth,	az khàkast	ازخاكست
el tin	الطين	how can	chegwna	چگونه
fi el tin	فى الطين	earth influence	azkhàk tâsir	ازخاك تأثير
kaifa yaser	كيف يأثر	him	aw ranj	ورنج
wa yaulemhu	و يؤلمه	and pain.	rasidash	رسيدش
zalek el rajul	ذلك الرجل	the man	An shakhs	ان شخص
sâra khajel	صار خجل	got ashamed	khajel	خجل
wa enfaal.	وانفعل .	and impressed.	wa munfaal shud	ومنفعل شد .
Fa qâzi	فقاضى	The judge	Pas qàzi	پس قاضى
sâr másrwr	صار مسرور	was glad	masrwr shud	مسرور شد
men tahsin	من تحسين	and approved	az tahsin	از تحسين
jawâbe	جواب	the dervish	jawâbe	جواب
el darwish	الدرويش	answers	darwish	درويش
wa qâla	وقال	and said	wa farmwd	و فرمود
haqan	حقاً	really	haqà ke	حقاً كه

Arabic pro.	Arabic.	English.	Iranian pro.	Iranian.
enaka anta	انك انت	you are	tw	تو
darwish	درویش	a dervish	darwish	درویش
rabani	ربانی	holy and	khudà	خدا
wa zakiyan	وزکی	wise,	wa danàei	ودانائی
wa anâm alaih	وانعم علیه	and favoured him	wa bakhshid baw	و بخشید باو
men	من	from his	az	از
sakhaehi	سخائه	generosity	karamash	کرمش .

این مثل بدان آوردم که هرگاه شخصی حرفی میزند باید بدلیل عقلی ویا نقلی بثوت رساند اگر...

وهمچنین کاری که میکند باید بیشتر نظرش در منفعت عامه باشد نه شخصی

I brought this example that if anyone speoke, he must spport his words with mental or narrative proof...

And if anyone does any work, it must be mostly for people,s benifit not for personal.

جئت بهذا المثال وهو لو ای شخص یلفظ بکلمة یجب علیه ان یبرهن بالدلیل العقلی او نقلی اذا...

کذلك ای شغل یعمل یجب ان یکون اکثریة فکره فی المنفعت العامه لا لشخصه...

آ گہی (Please not) (تنبیه)

﴿ بایددانست که هر فعلی از قانون اساس شش گانه بیرون نیست و ان ﴾

It is necessary to know that every verb is applicable to any of the following six tenses

﴿ یجب ان تعرف کل فعل لم یکن خارجاً من قانون الاساسیة السته کما یأتی ﴾

نہی Negative	امر Impertive	ماضی past tense	استقبال future	حال Present tens	مصدر Infinitive mood

(مثل این) (So this) (مثل هذا)

ننوش	بنوش	نوشید	خواهد نوشید	مینوشد	نوشدن
Dodt drink	Drink	Drank	Will drink	He is drink	to drink
لا تشرب	اشرب	شرب	سیشرب	یشرب	الشرب

حروف علهٔ فارسی دوهست ، اگر واو قبل از الف و یاء
باشد نطقش اشکار نمیشود مثل اینها که جلوهست

Persian vowel letter two if came waw (w و) befor alif (A, ا) and (ی) (Y) became silent which are following.

حروف علة الفارسیه الاثنین اذا جاء واو قبل الالف والیاء
لم یظهر نطقها بمثل مایأتی

خواستن (خاستن) وخواری (خاری) وخواهر(خاهر) وخواهش (خاهش) خوان (خان) وخویش (خیش)وخواب (خاب) وخواهد (خاهد) وخواهان (خاهان) وخواجه (خاجه) خواگ (خاگ) وخویله (خل) خویسه (خوسه)



قطعه بدیعه برای والاحضرت امیر شاهدخت شمس پهلواست که در حقیقت از کثرت
شوق وشعف بحسن اعمال والاحضرت حنون که سبب تحریص وتشویق
بانوان ما ایرانیان کردیده‌اند سرور ده است(رهبر)

Her Royal Highness Princess Shah dukht Shams Pahlawy

ای شـــاهزاده پهلوی شمس ملك ما ※ وای مشفق حنون بزنهـای ملك ما
ما رانبود قائد دلسوزی تاکنون ※ گردد چنین تو پیش رو بانوان ما
ما رانبود مشوق وهم رهبری چنین ※ کا کنون شدید محرص دانش بملك ما
ما رانبود یك تن برنا براستی ※ پیشوا شـــوند بنور تمدن بملك ما
ما راست عقل ونیز فراست به بهترین ※ بوده وهست همچو مدامی بملك ما
ما بوده ائیم پیش رومردمان دهـــر ※ زان داد وپهلوانی ودانش بملك ما
ما بوده ائیم هنرور پیشینیان پیش ※ کین دوخت ونچت بین که بداءشد بملك ما
ما تاجور نخست وباورنگ شدیم مکین ※ اس اساس تخت شهان شد بملك ما
ما را بنود دروغ زآئین وکیش ما ※ گر بد زکفر بود بتر تر بملك ما
ما را وکار ما بگو ای صـــادق امین ※ چو بوداست همیشهٔ دوران پیش ما
ما را مدام عدل ومساواة بوده است ※ تاریخ هست وبودگوا هی بصدق ما
ما رهبر ان خلق بدیم گوتو (رهبرا) ※ بودیم ونیز هستیم وبودند قبـــل ما

برای تهنئت وتبریك وصلت دودولت محبوب ایران ومصر که در حقیقت
چنین جان ووجدان در وجد وسرو است که زبان وبیان در مدح
وثنایش عاجز وقاصر است سروده‌است (رهبر)

مرحبا باد برین وصلت شـــاهانی ما ❋ که شـده عز وشرف جمـله بایرانی ما
ما بسی شکر نمائیم که این عز وشرف ❋ گشته برما همه از جهد شهنشاهی ما
ما همه جمله شکوریم دراین ملك بسی ❋ که شداین شه سبب فخر وسرافرازی ما
ماسرافرازوخوشستیم‌که‌این‌وصلت‌جود ❋ سبب فخر وعلویست دراین غربت ما
ما بدیم جمله چو ماهی برون زآب حیات ❋ کین‌شهنشه‌سبب‌زندگی‌وآب‌حیاتست‌بما
ما همـــه فخر نمائیم بجودش که چنین ❋ شاد فرمود همه شرق باین وصلت ما
ما نداریم پرستدار جزاین شاه شهان ❋ بوده وهست نگهبـان ومعین برسر ما
ما بدرگاه خـــداوندچنین خواها نیم ❋ که دهـد طول حیـاتی باین سرور ما
ما بسودیم بسر خاك رهش‌رقص کنان ❋ چه که‌درپاق شداین‌خاك‌درش‌افسر ما
ماو رهبر ، همـه گوئیم که زنده بادا ❋ ان شهنشاه رضـــا پهلوی کشور ما

قطعهٔ از اشعار بدیعهٔ حکیم رهبر ، برای آدم خا کی

ای آدم خا کی زچه بودی توهمی خاك ❋ ازبدء بداء بودی وهم نیز توئی خاك
خاك همـهٔ راه رو وجملهٔ اشـــیاء ❋ بودی بتجـدد ودیگر بارشـدی خاك
خاك ره هر ره گذرو ساکن وسـاری ❋ بودی بتنقـل ودیگر با رشـدی خاك
خا کی تومعلوم نبود اسـت که بدا نیم ❋ چند بار بجود آمدی وباز شدی خاك
خاك درودیوار ودیگر عرش وهم فرش ❋ بودند زاصل‌چون‌تووتونیز شدی خاك
خاك شـجر ونیزحجر بوده وهسـتند ❋ پیوسـته باین طین عجینند وباین خاك
خاکند جمیـــع زروزیور وجوا هر ❋ عالی وعزیزند همـه ازپرتواین خاك
خاکست که‌حیاتی‌شـده این کون ودیگرا ❋ وانچیز که‌در اوهست بودرستهٔ‌این‌خاك
خاك متحـــرك تو چرا خاك نمیشی ❋ قبل انیکه تنقل کنی زین دارباین خاك
خا کی توتوا ضع کن ازاین صدق دلیلم ❋ دیگر منما نخفخه وکبر باین خاك
خاکست که ببر ورد وهمی کشت مدامی ❋ رهبر ، ودیگر راکه برفتند باین خاك

To scan poetry from Hakim Rahbar for the beginning of the Dusty man.

O ! Man of earth ! What were you from, except mere earth !
Since the first beginning and still, you have been earth.
You were the dust of all walkers and things.
Through recreation and once more you will become earth.
The dust of the road of every passerly.
You were, through conveyance and again you become earth.
Your dustiness has not been kouwn to tell us.
How many times you came to existance and to earth.
The dusts of doors, walls, steads and beds all.
Were your originally like you, and also you became dust.
The dusts of trees and rocks were and still are in connection.
With the clay dought and with the earth.
Gold, ornaments and jewels are all the high and dear.
From the flash of this earth.
It is dust that was the vividness of this world & others
All within were the generation of this dust.
O ! Man ! Why do you not become dust.
Before you go from this abode to this dust ?
You are dust ! Behumble before my true proof.
Then be not proud against this dust.
Dust is that which flies high always returns.
Rahbar, and those who went in to this earth.

قطعهٔ از اشعار بدیعهٔ حکیم رهبر ، برای دنیا ورنگها گونا گونش

دائماً گیتی برارد نقشهای رنگ رنگ ❋ که بود شیرین زمکرش قصهای رنگ رنگ
رنگ دنیا وحکایتهای گونا گون نگر ❋ که برون آرد بسی چون فتنهای رنگ رنگ
رنگی از نوع حقیقت کس ندیده تا کنون ❋ جز فریب وهم دغا و خدعهای رنگ رنگ
رنگی ازنوع درستکاری ندیده هیچ کس ❋ که دراو باشد صداقت هم امانت رنگ رنگ
رنگی از نوع خلوص وهم محبت کس ندید ❋ که بود خالی زمکر وحیلهای رنگ رنگ
رنگی ازعهد ووفادر بین خلق نادیده ائیم ❋ جز همیشه بر خلاف وعدهای رنگ رنگ
رنگی از حلم وتسامح نزد خلق پیدا نشد ❋ جز تظاهر دائماً برقوه های رنگ رنگ
رنگی ازصلح وسلام دائمي ظاهر نشد ❋ جز همی خط بر ورق هم قولهای رنگ رنگ
رنگی ازنوع ودیت رهبرا پیدا نشد ❋ جز بقول بی عمل هم خلفهای رنگ رنگ

From Hakim Rahbar for the different colours of the world.

The world is always gives out pictures of various colours
That its stories of craft are very sweet.
See the features of the world & its colouring tales
Through which many intrigues peep out
No one has yet seen a colour of reality
Except allusion, deceit and tricks of several colours
No one has seen one colour of truth fulness,
Where honesty and fidelity may be found.
No one also has seen one colour of loyalty and love,
That are free from cunning and various snares.
We have not seen a colour of covenant & loyalty in the world,
But always against covenant in colours,
A colour of gentlness and forgiveness did appear midst people.
But showing always varieties of forces,
No colour of everlasting peace and accord appeared,
Except writing various talk on papers.
O! Rahbar! No colour of friendship appeared,
Except by word of mouth, not action, and various oppositions.

رباعيات حكيم رهبر، كه از روى ضمير سروده‌است

١ مردم همه گويند كه شرف داريم ما ❋ در قول وعمـــل هميشه سرداريم ما
در اكثرى چون تفحصاتى كرديم ❋ گونيد فقط بقـــول چو سلطانيم ما
٢ اكثر بلسان خويش گويند ــ دايم ❋ ما بهتره خوبتر يم زمـــردم دا يم
چون‌خوب‌زكارش نگرى‌خواهى‌ديد ❋ كوهست زپست ترين مردم دا يم
٣ در قول چو ادعا نماينـــد بسى ❋ وزنوع تقـدس بگونيـد كوكسى
مائيم مقـــدس وتقي از ديگر ❋ چـون پوست بلا لبـاب هستند بسى
٤ در شرق شب وروز بضد همكيم ❋ وزنوع حمايت همى بى كميكم
در خلوت وجلوت نبودجز غيبت ❋ زين روى پريشان وهمى درغمكيم
٥ از وحـدت اتفاق يكحرف شـنو ❋ وزنوع نفـــاق هرچه خواهي بشنو
يك تن نبود كه راضى غير بود ❋ زينســـت تأخرات نو از سـرنو

٦ از کبر و ریاء هرانچه خواهی بنگر ❋ وز بی کمکی هر انچه خواهی بنگر
بنگر برمردمان خودبین دایم ❋ واز مردم بی وفا هرانچه خواهي بنگر
٧ از عهد بلا وفا بگویم دایم ❋ وز قول بلا عمل بگویم دایم
دایم همه زین رویه مشی اند اکثر ❋ زین است تقهقرات ماها دایم
٨ ازنوع تقدم مدام گویم کمکیم ❋ وز جوشش ومهر مثل ان بادبرکیم
واز انجمن وفاق اسمی بشنو ❋ زین اسم بود فقط که ما پستر کیم

The squars pote from Hakim Rahbar about most people

(1) All people say that they have honour,
And that they are always masters of saying and doing,
We have inspected most of these questions,
And found that they were simply talkative.

---

(2) Most men claim always that,
They are better than all other people,
If you examin their case well.
You will see that they are the worst.

---

(3) They claim by word of mouth only,
And seek rivals through piety,
Saying weare more pions and devoted than others,
They are like a pulpless rind no more.

---

(4) In the East we are day and night against each other,
As regards security we are all wanting,
In our meetings and amusings there is but backbiting,
For this we are puzzled and mere sad.

---

(5) About union and alliance you only hear word of mouth,
While about hypocrisy you hear what you wish,
You can not find anybody pleased with orthers,
These are the causes of abasement day by day.

---

(6) Reflect on pride and hypocrisy so much as,
You with, and on helplessness in the same way,
Behold people who are always proud of them selves,
And faithless people as you wish behold.

---

(7) Let me speak of the break of covenant,
Let me speak of the undone matters.
We mostly behave like that,

Where upon our failure is issued.

(8) As for progress I always say little,
In comradeship and love we are few,
Of the society of agreement you hear a name,
And for this, we are always behind.

رباعیات راحکیم رهبر، برای ذلت فقراء گفته

١ جمعی فقراء چوبی کس و یار ومعین ❋ گشتند چو بیچاره و بی یار ومعین
دایم همه دروادی حیرت ماندند ❋ آیا کسی هست مساعد و یار ومعین

٢ آه فقراء مدام در غیب وشهود ❋ گردیده عیان نزد خدای مشهود
هرآه که از قلب فقیران آید ❋ البته حزین شود نبی محمود

٣ گرناله وآه بی نوا بشنیدی ❋ گردرد، نداری ومذل میدیدی
هرگوشه کنارخار وذلت میبود ❋ ای کاش غنیان کمکی میدیدی

٤ گرجیب فقیر ودا خلش میدیدی ❋ تهی زهمه چیز وسور اخش دیدی
درلبس درونش ودیگر وصله هاش ❋ ای کاش عزیزان کمکی میدیدی

٥ در خانه ولانه اش بیاتو بنگر ❋ درنوش وخوراکشان بیاتو بنگر
جز خشکهٔ نان وملح دیگر نبود ❋ در حسر تشان بگوشت وحلوا بنگر

٦ درپخت وپز جمیع بیچاره ببین ❋ نه هیمه و نه ذوغال همش کاغذ بین
درچشم وگلوش ودیگری جسمش را ❋ گر دیده پرازدخان وهم چرکش بین

٧ درخانه اش آب خمرهٔ منده بود ❋ از ظرف خوراك مس شکسته میبود
هم نفطی چراغش که بودی شیشه ❋ هم صابون وروشنی بخانش نه بود

٨ از فرش که همی گلیم کهنه میبود ❋ یك جای سلیم در وجودش نه بود
گرحال لحاف وبالشش میدیدی ❋ چون قلب مفلسان که پاره پاره میبود

٩ بیچاره فقیر پا برهنه دایم ❋ درخون جگر برای قوتست دایم
درکل امور بسی پریشان بینم ❋ درخلوت وجلوت همی خجل هست دایم

۱۰ اطفال زیاد ودائماً گرسنه ❋ هرحین بگونید بابا و وای نه نه
هر ووقت بدست مردمان مینگرند ❋ که کی بنماید برشان احسانه

۱۱ دایم مترصدند که کی دری بگشاید ❋ از فضل خدا عواطفی کی آید
هرزوز بامید در گهی میاشند ❋ شاید سبب از مسبی زود آید

۱۲ گراین فقراء واین گرفتار یشان ❋ کردند غنیان چو تحمل بیکبار یشان
البته حنون ورأفتی میکر دند ❋ برجوع ودیگر آه سحر گاهي شان

۱۳ گر یك شبی اغنیا به بیچاره فقیر ❋ خفتند بان لحاف و برروی حصیر
یا انکه بپوشند لباسش یکبار ❋ هم‌نوش وخورا کش بشوندروی‌حصیر

۱٤ ان خانه ولانه راکنید یك نظری ❋ در خاطر خود بیارو کن یك نظری
این کثرت بچها وضیق عیشش ❋ کس نیست بحال زارش کند یك نظری

۱٥ بعض فقرانه خانه لانه دارند ❋ برپشت دکان یا بجامع خوا بند
ازسردی ویا گری مدامی هستند ❋ بی شام وهمی بروی باز میخوا بند

۱٦ ازسردی که‌ذات‌جنب‌ویاصدرکنند ❋ وزگرمی که باپشه همي جنگ کنند
اکثر پشه ها که حامل میکر بند ❋ زود شخص سلیم راچ‌ـو بیمار کنند

۱۷ گراین غنیان بحال جمعی فقراء ❋ کردند نظری باین نفوس تعس عسراء
خدای تبارك وتعالی دایم ❋ مسرور شود باین غنی وفقراء

The squars pote from Hakim Rahbar
for the Poors & they abject

(1) The poor are always solitary, sad and grieved,
Also helpless, friendless and aidless,
They are always wandering in the valley of perplexity,
Is there anybody to help, join or uphold them.

(2) The outcries of the poor, in secret and open, became well known to God, the witness,
Every outcry that comes out from the heart of the poor
Will, undoubtedly, grieve the Prophet Mahmoud.

(3) If you hear the sobs and outcries of the miserables,
Produced by need and humility, you will see that,
Poverty and abosement lie in every corner and part
Would that that rich should a little see!

(4) If you see the inside of the pocket of a poor man,
Empty of every thing, and the holes there in,
And if you see his clothes withe patches on them
You will desire the rich to regard them a little.

(5) Into his house, you, come and see,
In his drink and food come, you and look,
There is nothing but dry bread with salt,
Then consider how they are eager for meat & sweet

(6) Look into their cooking and food preparation,
They got neighther wood nor coal but all is paper
Will their eyes and throughts are full of smoke
And yet their bodies are covered with dirt.

(7) They got an unfresh water in a jar at home,
They had a broken copper cooking pot,
For light they had a chimneyless oil lamp,
Also no soap no light in their house could be found.

(8) Of furniture they had only a worn out rug,
Which had been all over covered with holes,
If you see their couverings and beddings,
You will find them like a bankrupt'heart-all torn.

(9) The poor are always helpess and barefooted,
For want of bread, they are always in deep sorrow,
In every case they are bewildered
With themselves & with others, they are always ashamed.

(10) Their children are always hungry,
For want of food they - cry to their fathers,
And always look to the hands of other people,
To see who will give them some alms.

(11) They are always watching who will knock at the door
To favour them for the sake of God
The are always in the liope of somebody,
To relieve them with some unknown gift.

(12) If the rich underwent one of the hardships,
Which the poor always undergo,

They will undoubtedly have kindness & sympathy,
To their hunger and their night sobs.

(13) Would that one night the rich sleep with the poor,
Under the same quilt and one the same mat,
Or that they put on once the clothes of the poor,
And join them in food and drink on the mat.

(14) Look once into the house and its contents,
Consider and have a look once there in,
To their numbers of children and bitter need,
No body pays any attention or minds their sadness.

(15) Some of the poor have no house or the like.
But they sleep in front of shops or in mosques,
They are always exposed to cold & heat,
They sleep in the open air with not supper.

(16) On acconnt of the cold, they catch either pleurisy or bronchitis,
On accont of the heat they always fight with mosquitoes,
Most mosquitoes that hear germs,
Soon turn a sound person to a sick one.

(17) If the rich look into the case of some the poor,
And have pity on these wretched needy souls,
God, praised and be elevated be he will always be,
Pleased with the rich for the poor.

رباعيات حكيم رهبر ، بخصوص الفقراء وذلتهم
مترجمة من الفارسى الى العربى

١ أضحى الفقير فريداً حزيناً كئيباً ❋ بلا عضـــد ولا رفيق ولا معين
يهيم دائماً فى وادى التحير بائساً ❋ فهل له من مساعد صـديق أو معـين

٢ فآه الفقير دوماً فى الغيب والشهود ❋ ظاهره لله سبحانه المشهــود
وكل آه تصدر من قلب الفقير ❋ بلا شك تحزن النبى المحمود

٣ لو سمعت آه البائسين ونوحهم ❋ لو علمت به داء الفاقـة والذلة
لو رأيت الفقر والذل فى كل مكان ❋ ياليت الاغنياء ينظرون قليـــلا

٤ لو نظرت فى جيب الفقير خالياً ❋ من كل شىء ورأيت شقوقه
لو رأيت ملبســه ورقاته ❋ لقلت ياليت الاعزاز تراهم قليـلا

٥ تعال وانظر الى بيته ❋ وطعامه وشرابه تعال انظر
فليس سوى الملح والخبز جافة ❋ وتلهفهم الى اللحم والحلوا فانظر

٦ تعال وانظر الى مطبخهم ومطعمهم ❋ فلا حطب ولا فحم غير الورق
فالعيون والحلوق والاجسام ❋ ملأى بالدخان والادران

٧ وفى المنزل ماء دن آسن ❋ ومن الآنية نحاس مكسور
ومصباح نفطى بلا زجاجة ❋ فلا صابون فى بيته ولا نور

٨ ومن الفرش بساط بال ❋ وليس فيه جزء سليم
ولو رأيت لحافه ومنامه ❋ كقلب المفلس مقطوع السيم

٩ والفقير دائماً حافى القدمين ❋ ودامى القلب فى طلب الطعام
وفى كل اموره دائماً حيران ❋ وفى السر والجهر خجول على الدوام

١٠ وكثيراً ما بقى الاطفال جوعى ❋ يصيحون كل حين يا ابانا ويا اما
وكل حين يتطلعون الى ايدى ❋ الناس لعلهم يعطون شيئاً ما

١١ ويترقبون الباب عله يفتح ❋ ويصل اليهم فضل من الله
وكل يوم يكونون فى امل جديد ❋ ينتظرون سبباً من الله

١٢ ولو ان ما فيه الفقرا من العناء ❋ تحمل من الاغنياء بعض اعبائهم
فلا بد يحنون عليهم ويرأفون ❋ بجوعهم ثم باهاتهم فى اسحارهم

١٣ لو ان الاغنياء باتو ليلة مع الفقراء ❋ تحت الحاف وفوق حصيره
او يلبسون ثيابهم ذات مرة ❋ ويرافقونه فى الطعام والشراب على حصيره

١٤ لو تأملتم هذا المنزل وما فيه ❋ وتذكرتم وتأملتم قليلا
وكثرة العيال وضيق الحال ❋ وليس من يرثى اليه قليلا

١٥ وبعضهم ليس له مكان ❋ ينام امام جامع او دكان
وفى البرد والحر على الدوام ❋ بلا عشاء ينام او غطيان

١٦ ومن البرد بذات الجنب وذات الرئة ❋ ومن الحر مع البعوض فى معركة
وأكثر البعوض يحمل ميكروباً ❋ يجعل السليم كالمريض فى تهلكـــة

١٧ لو ان الاغنياء ينظرون الى حال فقراء ❋ ويتأملون الى هذه النفوس التعس العسراء
فان الله تبارك وتعالى دائماً ❋ يرضى عن هؤلاء الاغنياء والفقراء

اشعار اعتذار براى خوانندگان گرام

بدست يارى بارى شد اين عجوبه تمام ❋ زخواندنش بفوائد رسند خاصه وعام
ببين كه كلك خيالم چگونه زد تحرير ❋ كه از براى بنى نوع خويش شد تقرير
سهولتى كه فراهم نموده ام توببين ❋ كه شرق وغرب تكلم كنند در هرحين
نه لازمست معلم نه واجب مترجم ❋ همين كتاب تورارهنما است وهم معجم
بيا تو رهبر ازين قارئين تمنى كن ❋ كه صفح عيب نمايند وراجئين ميكن

Poet for apology

By God, aid, this Marvel book has come to end.
By reading it the notables, and thə commons will get advantage.
See how the pen of my imagination has drawn it.
That it has been devoted for the sake of mankind.
See the easy method which I have brought in.
So that East and west can talk together at any time.
There will be no need for either a teacher or an interpreter.
This book only will be your guide and your dictionary too.
Come, you Rahbar ! and request the readers.
To overlook what ever fault they may find therein.



مؤلف حکیم میرزا فضل‌الله رهبر نیریزی شیرازی طبیب دندان

اکثرقصدومرامی‌چوبتألیف کتاب این بوده ❋ برتألیف قلوب ودیگرش سهل معاشر بوده
بوده وهست تمنی ودیگر مقصداقصائی من ❋ که‌درآغوش کنندجمله امم دست اخوت بوده
بوده رهبر، مترجی وتمنی بخداوند علیم ❋ چه‌که او هست مؤلف وسببها باخوت بوده

Author Hakim Mirza Fazlullah Rahbar Nirizi Shirazi Dentist.

The most aims & purposes of inventing this book have been.
To unify the hearts & facilitate inter courses as well.
It was & still has been my further will & wish.
That all nations should put the hands of brotherhood on the shoulders of each other.
Thus Rahbar is expecting & hoping God the acquainted.
Because He is the unifier & causer of fraternity.

ترجمة من الفارسى الى العربى

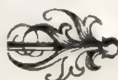
اكثرقصدى ومرامى من تأليف هذا الكتاب ❋ لاجل تأليف القلوب وتسهيل المعاشرة
هذاكان ويكون تمنى ومقصدى الاقصى ❋ ليتعانقوا كل الامم بايدى الاخوة
كان رهبر مترجياً وتمنياً بالله العليم ❋ لانه هو مؤلف ومسبباً للاخوة



برای ملاحظه ازروی انصاف



نـگرای طالب جاهد بخدا خوب نـگر ❋ بر انصاف وعدالت که تو راهست نـگر
نـگراین روزو شبانم که بسی خون جگر ❋ خورده ام بهر توای طالب فرزانه نـگر
نـگراین جهد بلیغم که چه مصروف شده ❋ بهر ارشاد توای سایح فرجـــام نـگر
نـگرای سایر فرزانـــه که رهبر بشما ❋ راه توحید ومودت که نمود است نـگر
نـگراین منع اکیدش که چه مشروط شده ❋ بهر محفوظی طبعش که بود شرط نـگر
نـگراین شرط که در محکمـــهٔ مختلطه ❋ سجل ومهری که حکومت بنمود است نـگر



Poem for notice through equity



Look, you, diligent seeker! by God, look well.
Through equity and justice which you have had, look.
Reflect upon the hardships which I underwent day and night.
For your sake, you! wise seeker, reflect.
Reflect upon the enormous efforts which I have done.
For the sake of your guidance. O! wise traveller.
Consider O! sage roamer, that, Rahbar, has shown you.
The road of union and friendship.
And Notice that he has strictly raserved.
The rights concerning the edition of his book as he stipulates herewith.
Notice that this stipulation has been registered in the mixed Tribunal.
And stamapeded by the Government Seal. Do notice.

عنقریب دیوان حکیم رهبر بطبع خواهد رسید

Nearest the Hakim Rahbar's poetry will printing.

سیطبع دیوان حکیم رهبر، قریباً

فهرست كتاب حكيم رهبر

Index of Hakim Rahbar book

